

جامعه‌ی بورژوازی

و مصاف کار - سرمایه

بیژن هدایت

جامعه‌ی بورژوازی
و مصاف کار - سرمایه!

بیژن هدایت

«کانون پژوهشی نگاه»

جامعه‌ی بورژوازی و مصاف کار - سرمایه

نویسنده: بیژن هدایت

نشر: کانون پژوهشی «نگاه»
چاپ الکترونیکی: می ۲۰۲۵

آدرس سایت الکترونیک:

www.negah1.com

آدرس صفحه‌ی فیسبوک:

www.facebook.com/NegahJournal

آدرس پست الکترونیک:

info@negah1.com

درآمد

نزدیک به نیم قرن از حاکمیت پلشت جمهوری اسلامی سرمایه در ایران می‌گذرد؛ سال‌های دور و درازی که با خطی از توحش برده‌گی مزدی، انباشت فوق تصور سرمایه به بهای فقر و فلاکت دهشت‌بار و هر دم فزاینده‌ی توده‌ی کارگر، دار و درفش، و فریاد حق‌طلبی و آزادی‌خواهی، بر صفحات خونین این زمین نگاشته شده است. در روایت حزن‌انگیز این سال‌ها، اپوزیسیون ملون بورژوازی ایران، و سرمایه‌داری جهانی، در انبوهی از مقالات و گزارشات، مکرر از حکومت مُشتی آیت‌الله، دیکتاتوری مذهبی، آپارتاید جنسی و حجاب اجباری، سرکوب اقلیت‌های مذهبی، نبود آزادی‌های سیاسی و مدنی، از لشکر وحوش و قداره‌بند حزب‌الله، امکان دستیابی حول‌انگیز جمهوری اسلامی به انرژی هسته‌ای، تروریسم، و... گفتند و نوشتند، اما به ندرت از توحش برده‌گی مزدی، از انباشت فوق تصور سرمایه، از درد و رنج جان‌کاهی که برده‌گان مزدی در هر لحظه‌ی زندگی خود در جهنم جمهوری اسلامی سرمایه می‌کشند، از اُمید لایزالی که به یک زندگی محترم و آسوده و در خور کرامت انسانی در دل دارند، و از اعتراض و مبارزه‌ی بی‌وقفه‌ی آن‌ها علیه ستم و استثمار سرمایه‌داری در تمامی این سال‌های دور و دراز! گویی این‌جا، جامعه‌ای سرمایه‌داری، مُبتنی بر حاکمیت سرمایه، و وجود برده‌گی مزدی، نیست؛ طبقه‌ی کارگری در میان نیست، اگر هم هست در حاشیه‌ی جامعه، آرام و خاموش، سر در کار و زندگی خود دارد؛ ستم و استثمار سرمایه در کار نیست، خون کارگر در شیشه نمی‌شود، وثیقه‌ی اضافه ارزش و انباشت فوق تصور سرمایه نمی‌گردد؛ میلیون‌ها توده‌ی این طبقه هر روز بیش از روز پیش در دایره‌ی فقر و فلاکت گرفتار نمی‌آیند و، در برابر، عده‌ی خیلی‌انگلی روز به روز فربه‌تر و ثروت‌مندتر نمی‌شوند؛ و، پس، گویی این‌جا مبارزه‌ای علیه نظم سرمایه در جریان نیست؛ توده‌ی مردمی، فارغ از تعلُّق طبقاتی، ورای مرزهای طبقاتی، فرای اُمیدها و آرزوهای طبقاتی، هم‌گام و هم‌نوا، فقط در کار اعتراض به مُشتی آیت‌الله و تعرُّضات و تعدیات کبره بسته‌ی قرون وسطایی آن‌ها هستند: دموکراسی می‌خواهند؛ آزادی‌های مدنی، حق انتخاب پوشش، آزادی رابطه‌ی جنسی، و... را طلب می‌کنند. همین و بس! و اگر این‌ها، تحت هر حاکمیت بورژوایی تامین شود، سیکل شوربختی جامعه پایان می‌گیرد؛

بهشت می‌شود؛ و، آن پس، توده‌ی مردم خوش‌بختی را مزه خواهند کرد! تصویری سرپا دروغین، اما، نقشه‌مند و هدف‌مند! هر تغییر و تحولی در چهارچوب مقدرات جامعه‌ی بورژوازی، و بود و باش سیادت سیاسی و اقتصادی سرمایه - به ویژه اگر بُنیه‌ی جمهوری اسلامی «سرکش» را تضعیف کند، به تمکین وادارد، یا آن را با یک رژیم بورژوازی «معقول» جایگزین نماید - مُجاز و مشروع است، اما، تغییر و تحولی که به نام طبقه‌ی کارگر، با نیروی طبقه‌ی کارگر، و در متن اعتراض و مبارزه‌ی برده‌گان مزدی علیه ستم و استثمار سرمایه‌داری رقم بخورد، نظم سرمایه را به خطر بیاندازد، می‌باید حذف و طرد شود، سرکوب گردد، و با کاربرد هر تشبُّث رذیلانه‌ای خُشتی و از بُن‌مایه‌ی طبقاتی خود تَهی گردد.

با گسترش فزاینده‌ی اعتراض و مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر، به ویژه در این سال‌های مُتاخر، تصویر دروغین اپوزیسیون مُلون بورژوازی ایران، و سرمایه‌داری جهانی، قدری رنگ باخته است. و طبقه‌ی کارگر، اعتراض و مبارزه‌ی پُر شمار آن، هر چند از سر ریا، سر از پاره‌ای از مدیای آن‌ها، در آورده است. امروز آن‌ها نیز از اعتراض و مبارزه‌ی توده‌ی کارگر در ایران می‌گویند و می‌نویسند. و، در عین حال، می‌کوشند این اعتراض و مبارزه را نه علیه ستم و استثمار سرمایه‌داری، که علیه مُشتی سرمایه‌دار و کارفرمای دزد و فاسد در جمهوری اسلامی جا بزنند، تا هم «ذات مُقدس و مُنزه» سرمایه را از گزند تعرُّض برده‌گان مزدی محفوظ بدارند و هم راهی برای کنترل آن به سود خود، و بود و باش نظم مُتعفن خود، بیابند. آن‌ها نیک می‌دانند طبقه‌ی کارگر در صورت استمرار اعتراض و مبارزه‌ی خویش به چنان خودآگاهی طبقاتی‌یی خواهد رسید، که نه تنها حاکمیت پلشت جمهوری اسلامی سرمایه، بلکه طومار سرمایه‌داری را نیز درهم خواهد پیچید؛ می‌دانند که در این صورت دیگر نمی‌شود این «غول» را در شیشه نگه داشت! پس، می‌باید او را در نظر آورد، دستی بر سر و رویش کشید، اعتراض و مبارزه‌ی او را از بُن‌مایه‌ی طبقاتی تَهی کرد، و جایی در کنار جنبش‌های «همه با همه‌ی» - و بی‌خطر برای نظم سرمایه - زنان، جوانان، خلق‌ها، حفظ مُحیط زیست، و دفاع از حیوانات، و...، برایش تعبیه نمود! طبقه به مثابه جزیی از مجموعه‌ای بی‌شکل، فارغ از تعلق طبقاتی، فرای مرزهای طبقاتی، که در این روایت و تصویرسازی مُهوع، فقط در سودای «دموکراسی» است، جز این مُطالبه‌ای ندارد و آینده‌ای مُتفاوت، آینده‌ای شایسته و در خور انسان، فارغ از بنده‌گی و برده‌گی مزدی سرمایه، در چشم‌انداز نمی‌بیند!

تصویر حقیقی و بی‌کم و کاست این جامعه، یک جامعه‌ی سرمایه‌داری، اما، وجود و حضور طبقه‌ی کارگری است که در ابعاد ده‌ها میلیون نفری در کارخانه‌ها و کارگاه‌ها، در موسسات خدماتی و بهداشتی، در جای جای این گُستره‌ی پهناور، جان می‌کند، لهیده می‌شود، و سود سرمایه را به کهکشان می‌رساند. در این تصویر حقیقی دقیق شوید، در تصویر تلخ و

دهشت‌بار طبقه‌ای که با برده‌گی مزدی و استثمار مُشدد؛ با دست‌مزدهای به شدت نازلی که پرداخت همان هم ماه‌ها و گاه سال‌ها به تعویق می‌افتد؛ با قراردادهای موقت و سفیدامضایی که میلیون‌ها کارگر را بدون بهره از کم‌ترین امنیت شغلی و تامین اجتماعی به برده‌ی سرمایه بدل نموده است؛ با فعالیت خانگی و کُنتراتی و دورکاری که انبوهی از خانواده‌های کارگری، از پدر و مادر تا فرزندان خُردسال، را تحت شرایطی غیرانسانی به کار کشیده است؛ با خیل عظیم کارگرانی که از دایره‌ی شمول قانون کار ارتجاعی رژیم اسلامی خارج شده‌اند، تا قطره‌های آخر شیرهی جان‌شان آسان و بی‌دردسر وثیقه‌ی انباشت بیش‌تر سرمایه شود؛ با میلیون‌ها کارگر زنی، که از بام تا شام خانه‌داری می‌کنند، تحقیر می‌گردند، آزار می‌بینند، برده‌ی جنسی می‌شوند، و در آمارهای بازار کار حتا به عنوان کارگر به حساب نمی‌آیند؛ با انبوهی از کودکان کار که به جای آموزش و بازی و شادی، در خیابان‌ها و کارگاه‌ها به سختی جان می‌کنند، تا لُقمه نانی بر سر سفرهی خالی خانواده‌های خود بگذارند؛ با کارگران سال‌خورده‌ای که در فقدان بیمه‌ی بازنشستگی و درآمد کافی برای گذران یک زندگی بخور و نمیر، با کمر خمیده و دست و پایی لرزان در این سال‌های پایانی عُمر به اجبار به دست‌فروشی در خیابان‌ها و کار در کارگاه‌های کوچک روی می‌آورند؛ با میلیون‌ها کارگر افغانستانی که با زنجیر برده‌گی مزدی بر پا و سنگینی آوار سیاست‌ها و تبلیغات کثیف بورژوا- ناسیونالیستی طبقه‌ی حاکم بر دوش، انجام سخت‌ترین کارها با نازل‌ترین دست‌مزدها را تامین می‌کنند؛ و...، ترسیم شده است! و این، فقط نیمی از حقیقت است. نیمه‌ی دیگر این حقیقت، با گسترش و تعمیق روزافزون اعتراض و مُبارزه‌ی توده‌ی کارگر جان به لب رسیده، با تلاش بی‌وقفه برای دفاع از کار و معیشت و کرامت انسانی خود، و با اُمید لایزال به رهایی از این نکبت جهنمی، ترسیم می‌شود. این، تصویر حقیقی و بی‌کم و کاست هستی اجتماعی در ایران است.

طبقه‌ی کارگری؛ کُدام طبقه، کُدام کارگر؟

دیرگاهی است انبوهی از تئوریسین‌های بورژوازی، در تحلیل‌های به ظاهر مُستدل تئوریکی خود، دست به جراحی طبقه‌ی کارگر می‌زنند، تن یک‌پارچه‌ی آن را قطعه قطعه می‌کنند، بخش‌هایی از طبقه را به خارج از آن پس می‌رانند، بین کار مولد و کار غیرمولد، بین کارگر صنعتی و کارگر خدماتی، بین کار یدی و فکری، تفاوت قایل می‌شوند؛ کار خانه‌داری زنان را از جنس «کار» نمی‌دانند، بی‌ثبات کاری را لحاظ نمی‌کنند، و...، و با این «تردستی» بورژوازی - که توسط گرایش رفرمیستی درون طبقه هم باد زده می‌شود و خریدارانی در بدنه‌ی طبقه می‌یابد - کاهش کمیت و تنزل نقش و تاثیر اجتماعی طبقه‌ی کارگر را نتیجه

می‌گیرند. این‌گونه تحلیل‌ها، به رغم پاره‌ای تفاوت‌ها، از سرشتی مشترک بهره دارند. همه‌ی آن‌ها، در اساس، ضعف و فترت طبقه‌ی کارگر در مقابله با نظم سرمایه، و بی‌هوده نمایاندن امید به مبارزه در برپایی جامعه‌ی آزاد و برابر انسانی، را نشانه می‌گیرند: ترکیب و بافت طبقه‌ی کارگر در اثر تحولات نظم سرمایه تغییر یافته؛ اتوماسیون و جامعه‌ی «پسا-صنعتی» مُنجر به کوچک شدن طبقه‌ی کارگر گشته؛ توان و قدرت اجتماعی طبقه تضعیف شده؛ مبارزه علیه سرمایه‌داری، و برای تغییر بنیادین آن، ره به جایی نمی‌برد، پس، چاره‌ای جز تمکین به «قانونیت» و بود و باش نظم سرمایه، و صرف تلاش برای بهبود کار و معیشت در چهارچوب آن، باقی نمانده است؛ و این نیز تنها از طریق امتزاج و درهم‌آمیختگی با سایر نیروهای اجتماعی، حتا از طبقه‌ی بورژوازی، به مقصد می‌رسد! زمینه‌ی مناسب این توجیهات بورژوایی، پس‌نشست‌های طبقه‌ی کارگر از دستاوردهای پیشین خود، و ناتوانی تلخ آن در مقابله با تعرضات توحش‌بار سرمایه‌داری در زمانه‌ی حاضر است.

همین توجیهات بورژوایی، در ایران نیز، طبقه‌ی کارگر را از ماهیت و وجود طبقاتی خود تهی می‌سازد، وزن و نقش اجتماعی طبقه را تنزل می‌دهد و آن را چون گروهی در میان دیگر گروه‌های اجتماعی - «زنان، دانش‌جویان، کارگران، اتنیک‌ها، کوییرها، و...»، که گویی در یک اُرکستر «همه با همی» سمفونی براندازی جمهوری اسلامی سرمایه و برپایی جامعه‌ی «خوش‌بخت» را می‌نوازند - تعبیه می‌کند. تشخیص چرایی این توجیهات بورژوایی به ذهن خلاق نیاز ندارد. این خُزعبلات سرهم‌بندی می‌شوند، شب و روز در جامعه و در طبقه پُمپاژ می‌شوند، تا قوام و گسترش مبارزه‌ی طبقه علیه نظم سرمایه، به مثابه باعث و بانی تمامی مصایب جاری در جامعه - از جمله آپارتاید جنسی دهشت‌ناک بر زنان، ستم اتنیکی، تحمیل شنیع‌ترین قوانین بر کوییرها، و... - تضعیف شود و به نظم سرمایه آسیب نرسد.

واقعیت‌های حاضر جهان سرمایه‌داری، اما، نشانه‌های دیگری را آشکار می‌کنند. جهان سرمایه‌داری در بُحرانی فرساینده فرو رفته است؛ رقابت فزاینده‌ی بلوک‌های سرمایه‌داری به جنگ‌های نیابتی و منطقه‌ای، به کشمکش‌های تجاری و تعرفه‌ای، به فقر و فلاکت، به گرسنگی و آواره‌گی، به برآمد فاشیسم به مثابه مفری برای نجات کشتی به گل نشسته‌ی سرمایه‌داری، و... میدان داده است. و دورنمای شورش‌های توده‌ای، به ویژه اعتراضات و مبارزات کارگری، را در چشم‌انداز گرفته است. در این جهان پُر آشوب، بحث برنامه‌ها و سیاست‌های بورژوازی در لزوم استثمار افزون‌تر طبقه‌ی کارگر، کاهش سقف بیمه‌های اجتماعی، افزایش شدت کار، تصویب قوانین ضد کارگری، تحمیل بی‌ثبات کاری، تبعیض جنسیتی فزاینده در بازارهای کار، کنترل و سرکوب خون‌بار اعتراضات توده‌های کارگر، و هشدار از احتمال «خطر» خیزش و انقلاب برده‌گان مزدی، از حادثترین و مهم‌ترین مباحث دولت‌ها و نهادهای سرمایه‌داری جهانی به شمار می‌رود. توجیهات بورژوایی در کاهش

کمیت و تنزل نقش و تاثیر اجتماعی طبقه‌ی کارگر - به عنوان جزیی از سیاست‌های راه‌بردی سرمایه‌داری جهانی در قبال طبقه‌ی کارگر - خود گواهی بر وجود و حضور، اگر که نه بالفعل، که بالقوه‌ی، طبقه‌ی کارگر به مثابه گورکن سرمایه است. و به نوبه‌ی خود، بیش از هر تحلیل طبقاتی متضادی، این گونه تحلیل‌های به ظاهر مُستدل تئوریکی را به نمایشی مُضحک و رقت‌انگیز بدل می‌کند! اگر طبقه‌ی کارگر از کمیت و نقش و تاثیر اجتماعی خود نُزول کرده، عاملیت تغییر و تحول بُنیادی جامعه‌ی سرمایه‌داری را از کف وانهاده، و دیگر خطری برای نظم سرمایه و سیادت سیاسی - طبقاتی بورژوازی نیست، پس صرف این همه تلاش بی‌وقفه، وقت‌بر و هزینه‌بردار، سرمایه‌داری جهانی در جهت انقیاد این طبقه به چه معناست؟! چرا اتاق‌های فکر، چرا سازمان‌های جهانی در یک‌سان سازی سیاست‌های راه‌بردی علیه طبقه‌ی کارگر جهانی، چرا تهیه‌ی لیست سیاه از فعالین کارگری، چرا ممنوعیت تشکل‌های کارگری و تلاش برای درهم شکستن آن‌ها، چرا نیروهای موحش سرکوب مُجهز به مخوف‌ترین و گُشنده‌ترین تجهیزات؟! جُز این که طبقه‌ی کارگر - هنوز و به رغم برخی پس‌نشست‌ها و از کف دادن پاره‌ای از دستاوردهای مُبارزاتی خود - هم‌چنان در «میانه‌ی» جامعه‌ی سرمایه‌داری، وجود و حضوری هراس‌انگیز دارد؟! و تنها نیروی اجتماعی «گورکن سرمایه» به حساب می‌آید؟! جز این که توجیهات بورژوایی در کاهش کمیت و تنزل نقش و تاثیر اجتماعی طبقه‌ی کارگر، در هراس از همین واقعیت صورت می‌بندد!

به رغم این بدیهیات، نگاهی به تحلیل‌های به ظاهر مُستدل تئوریکی تئوریسین‌های بورژوازی می‌اندازیم.

آن‌ها یک داده‌ی آماری درست را با چند مغلطه درهم می‌آمیزند و به نتیجه‌ی دل‌خواه ضعف و فترت طبقه‌ی کارگر و نقش حاشیه‌ای آن در شرایط حاضر جامعه‌ی سرمایه‌داری می‌رسند. از کاهش کارگران صنعتی آغاز می‌کنیم. کاهش این بخش طبقه، آن‌هم در کشورهای پیش‌رفته‌ی جهان سرمایه، یک داده‌ی آماری درست است. در آغاز دهه‌ی نود قرن بیستم، تعداد کارگران صنعتی در شش کشور پیش‌رفته‌ی اروپای قاره در حدود ۲۵ درصد کاهش یافت! سرمایه‌داری، اما، یک نظام جهانی است. در گوشه و کنار جهان در گشت و گذار است. هر جا امکان ارزش‌افزایی را سهل‌تر و بیش‌تر بیابد، همان‌جا سرمایه‌گذاری می‌کند و بساط تولید را می‌گستراند. تعطیلی پاره‌ای از کارخانه‌های صنعتی در کشورهای پیش‌رفته‌ی سرمایه‌داری، به هیچ روی، مُترادف با کاهش کارگران صنعتی در گُستره‌ی جهان سرمایه‌داری نیست. تعطیلی کارخانه‌های صنعتی در این مناطق با ایجاد کارخانه‌های صنعتی جدید در نُقاط دیگر جهان سرمایه - در آسیا و آفریقا و... جایگزین شد و میلیون‌ها توده‌ی کارگر را با دست‌مزدهای بسیار نازل به سلک کارگران صنعتی در آورد.

بنا به داده‌های آماری، به ازای کاهش کارگران صنعتی در کشورهای پیش‌رفته‌ی سرمایه‌داری،

کمیت کارگران صنعتی در دیگر کشورهای جهان سرمایه از حدود ۱۹۰ میلیون به ۵۰۰ میلیون، و در مقیاس جهانی به بیش از ۷۵۸ میلیون، افزایش یافته است. چین با حدود ۱۱۰ میلیون نیروی کار صنعتی به کارخانه‌ی جهان سرمایه‌داری بدل شده است. جمعیت کارگران صنعتی در هندوستان بالغ بر ۵۵ میلیون نفر، برابر با فرانسه و ایتالیا و بزرگ‌تر از بریتانیا، است.

افزون بر این، مولفه‌ی مهم دیگری که در توجیهات بورژوازی پیرامون کاهش کارگران صنعتی به میان نمی‌آید، شاخص رشد شگرف تکنولوژی و افزایش خیره‌کننده‌ی بارآوری کار است. در آمریکا، تولیدات مانوفاکتور بین سال‌های ۱۹۹۲ تا ۲۰۰۲ در حدود ۴۴ درصد افزایش یافت، در حالی که هم‌هنگام اشتغال کارگران صنعتی به میزان ۷ درصد کاهش داشت. در صنعت نساجی، بارآوری یک کارگر، از میانه‌ی قرن ۱۸ تا دهه‌ی ۸۰، به دو هزار برابر افزایش یافت. کمیت نسبی کارگران صنعتی در کشورهای پیش‌رفته‌ی سرمایه‌داری رو به کاهش رفته است، اما، هم‌هنگام رشد شگرف تکنولوژی و افزایش خیره‌کننده‌ی بارآوری کار، حجم محصولات تولیدی را صدها برابر بیش‌تر کرده، و بر نقش و تاثیر طبقاتی - اجتماعی کارگران صنعتی، و طبقه‌ی کارگر در کلیت آن، افزوده است.

ارتش صدها میلیونی ذخیره‌ی کار، مولفه‌ی مهم دیگری در بررسی اُبژکتیو موقعیت طبقه‌ی کارگر است. بحران‌های اقتصادی، کارخانه‌های صنعتی، و سایر مراکز و موسسات کار، را به ورشکستگی و تعطیلی می‌کشاند، توده‌ی کارگر را به ورطه‌ی بی‌کاری پرتاب می‌کند، اما، آنان را از موقعیت طبقاتی خود مُعاف نمی‌سازد؛ هویت کارگری آنان را باطل نمی‌کند؛ جمعیت کارگران بی‌تامین، انبوه کارگران بی‌ثبات کار، ارتش ذخیره‌ی کار، را گسترده می‌سازد و شرایطی به مراتب جهنمی‌تر از پیش را بر آنان تحمیل می‌نماید. یک‌سان گرفتن کاهش کارگران صنعتی با کاهش کمیت و تنزل نقش و تاثیر اجتماعی طبقه‌ی کارگر، فقط بلاهت رقت‌انگیز تئوریسین‌های بورژوازی را آشکار می‌کند. کارگر، کارگر است، چه شاغل باشد، چه بی‌ثبات کار باشد، چه به ورطه‌ی بی‌کاری پرتاب شده باشد. موقعیت طبقاتی و اجتماعی انسانی، که در جُست‌وجوی کار و تامین معاش، زمین و زمان را می‌کاود، با انسانی که در کارخانه به کار اشتغال دارد، کم‌ترین تفاوتی نمی‌کند. هر دو کارگر هستند. هر دو برای گذران زندگی، چاره‌ای جز فروش نیروی کار خود ندارند. تفاوتی اگر هست، در این حقیقت بی‌رحم جامعه‌ی سرمایه‌داری است، که کارگر بی‌کار در جُست‌وجوی کار است و هنوز خریداری نیافته، تا نیروی کارش را به حراج بگذارد!

به علاوه، اشکال تئوریسین‌های بورژوازی فقط این نیست که کاهش کارگران صنعتی را می‌بینند، اما، انبوه فزاینده‌ی کارگران بی‌کار را ندیده می‌گیرند؛ این مهم هم هست، که کارگران بخش خدمات - صدها میلیون کارگر «غیرمولد»، از جمله زنان خانه‌دار - و شمار فزاینده‌ی

آنان را از جُره‌ی طبقه‌ی کارگر خارج می‌کنند، با تردستی بورژوازی به سلک «طبقه‌ی متوسط» در می‌آورند، و در مورد زنان خانه‌دار، در اساس، به مثابه «کار» لحاظ نمی‌کنند. «آن‌ها که برای سرمایه، کالاهای مادی تولید می‌کنند، کارگر شمرده می‌شوند!» و «آن‌ها که در تولید کالاهای مادی شرکت ندارند، جزیی از طبقه‌ی کارگر محسوب نمی‌شوند.» در این درک مرسوم بورژوازی، طبقه‌ی کارگر شامل تولیدکنندگان مُستقیمی است، که در کارخانه‌های تولیدی به کار مولد اشتغال دارند. کار مولد هم آن کاری است، که به تولید کالاهای مادی، ارزش اضافی، و بازتولید شالوده‌های مادی مُناسبات ناشی از مالکیت بورژوازی، می‌انجامد. بر این مبنا، بخش مُتنباهی از طبقه که در تولید کالاهای مادی شرکت مستقیم ندارند، در زمره‌ی طبقه‌ی کارگر محسوب نمی‌شوند! «همه‌ی کارگران، مزدبگیرند، اما، هر مزدبگیری کارگر نیست؛ زیرا که هر مزدبگیری به کار مولد نمی‌پردازد! ارزش اضافی تولید نمی‌کند!» این تعریف نادرست از طبقه‌ی کارگر، بر بُنیان تمایز میان کار مولد و کار غیرمولد استوار است: «خودویژه‌گی طبقه‌ی کارگر، کار مولد و تولید ارزش اضافی است» و تنها با اتکا به وجود این نوع مُعین از کار است، که می‌توان کارگر را از غیر کارگر، طبقه‌ی کارگر را از «طبقه‌ی متوسط»، تمیز داد!

بر بُنیان این نظریه‌ی بورژوازی، ارزش اضافی تنها در بخش صنعتی و در فرآیند تولید کالاهای مادی حاصل می‌شود، امری که در بخش خدمات - کار غیرمولد - موضوعیت نمی‌یابد. در بخش خدمات، اما، در فرآیندی که از همان آغاز تحت سُلطه‌ی سرمایه است، ارزش مصرف به شکل خدمات - و نه کالای مادی - برای بازار تولید می‌شود. و هیچ دلیلی وجود ندارد که در این فرآیند، ارزش اضافی هم تولید نگردد. از همین رو، مارکس می‌گوید:

«کاری مُعین ممکن است گاه مولد و گاه غیرمولد باشد. برای نمونه کار میلتون هنگام نوشتن "بهشت گم‌شده" ... کار غیرمولد است. حال آن که نویسنده‌ای که به سفارش ناشر (درست به سبک کارخانه) کتابی سرهم‌بندی می‌کند، به کار مولد پرداخته است. "بهشت گم‌شده" حاصل فعالیت طبیعی میلتون بوده است، درست به مانند کرم ابریشم که بنا بر طبیعت‌اش ابریشم تولید می‌کند... اما نویسنده‌ی لایپزیک‌ی ما که زیر نظر ناشر سرگرم کتاب‌سازی است (برای نمونه، کتاب "چکیده‌ای از علم اقتصاد")، کار مولد می‌کند؛ چون از آغاز، کار خود را در فرآیندی که سرمایه مشخص کرده، قرار داده است. چنین کتابی تنها از آن رو پدید می‌آید، که بر سرمایه بیافزاید. بدین‌سان، آوازه‌خوانی که آواز خود را برای بهره‌ی شخصی می‌فروشد، کار غیرمولد می‌کند. اما اگر همین آوازه‌خوان به سفارش سرمایه‌دار و برای افزایش سرمایه‌ی او آواز بخواند، به کار مولد پرداخته است؛ چرا که کار

او بر سرمایه‌ی سرمایه‌دار می‌افزاید.» («کاپیتال»، بخش «تئوری‌های ارزش اضافی، کار مولد و کار غیرمولد»)

در این دیدگاه، نویسنده و آوازه‌خوان هنگامی که در فرآیند تولید ارزش اضافی به کار گمارده می‌شوند، کار مولد انجام می‌دهند و بنابراین، کارگر محسوب می‌شوند؛ چرا که کار مولد، لزوماً، کاری برای تولید کالاهای مادی نیست. و از این رو، تولیدکنندگان کالاهای غیرمادی نیز، اگر که ارزش اضافی تولید کنند، کارگر هستند. مارکس، در تفکیک کار مولد و غیرمولد، به هیچ روی قضاوت و ارزش‌گذاری درباره‌ی ماهیت، فرآیند، و سودمندی کار مولد و غیرمولد را در نظر نمی‌گیرد. یکی را بر دیگری ارجح قرار نمی‌دهد. یکی را تقدیس و دیگری را تکفیر نمی‌کند. برای او - در تمیز و تشخیص کارگر - همین کافی است، که نیروی کار انسان جز کالایی در بازار سرمایه‌داری نباشد و بهای فروش آن نیز تنها وسیله‌ی بازتولید و گذران زندگی او باشد. چنین انسانی، در باور مارکس، کارگر و جُزیی از طبقه‌ی کارگر است.

کارگری که در خط مونتاژ یک کارخانه‌ی خودروسازی، در معدن زغال‌سنگ، در راه و ساختمان‌سازی، یا به عنوان مُعلم یک مدرسه، پرستار یک بیمارستان، روزنامه‌نگار یا حُرُوف‌چین یک روزنامه، کارمند یک اداره‌ی پُست و...، کار می‌کند، کارگر است، جُز فروش نیروی کار خود امکانی برای بازتولید و گذران زندگی ندارد. این‌جا، رابطه‌ی خرید و فروش نیروی کار اهمیت دارد و مبنای تشخیص کارگر است. رابطه‌ای که به مثابه خصلت‌نمای شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری عمل می‌کند. مارکس در تحلیل از سرمایه، تولید کالای مادی، ارزش اضافی، و...، کار مولد و غیرمولد و جایگاه هر یک از آن‌ها در نظم سرمایه را از هم تفکیک می‌کند: «در نظام سرمایه‌داری کاری مولد محسوب می‌شود، که به طور مستقیم به سرمایه تبدیل گردد»، اما، هم‌هنگام، توضیح می‌دهد:

«بخشی از طبقه‌ی کارگر توسط سرمایه‌ی غیرمولد به کار گرفته می‌شود و

کار غیرمولد این بخش از طبقه به لحاظ الزامات کُل سرمایه‌ی اجتماعی به

همان درجه ضروری است، که کار کارگران مولد لازم است!»

تحلیل و تفکیک کار مولد و غیرمولد، در نظرگاه مارکس، صرفاً به منظور تعیین جایگاه هر یک از آن‌ها در تولید سرمایه‌داری، از منظر تولید ارزش اضافه، صورت می‌گیرد. وجود کارگر حمل و نقل در فرآیند کُلی تولید الزامی است. او موادخام مورد نیاز را از یک معدن برای فرآوری در یک کارخانه‌ی تولیدی مُعین حمل می‌کند، محصولات تولید شده را برای عرضه و فروش به بازار می‌رساند، و کارگران کارخانه را هر روز به محل کار می‌برد. بدون کار او، فرآیند کُلی تولید در آن کارخانه‌ی تولیدی صورت نمی‌بندد. ارزش اضافی تولید نمی‌گردد.

افزون بر این، تولید ارزش اضافی صرفاً به تولید کالای مادی محدود نمی‌گردد. کارگرانی که به نیازهای ذهنی پاسخ می‌دهند نیز خالق ارزش هستند. مُعلم، نمونه‌ی این وضعیت است.

«تولید سرمایه‌داری صرفاً تولید کالا نیست، بلکه اساساً تولید ارزش اضافی است. کارگر نه برای خود، بلکه برای سرمایه تولید می‌کند. پس این که فقط تولید کند، کافی نیست. او باید ارزش اضافی تولید کند؛ بنابراین، صرفاً کارگری مولد به حساب می‌آید که ارزش اضافی برای سرمایه‌دار به وجود آورد و از این رو برای خودگستری سرمایه کار کند. بگذارید مثالی خارج از قلمرو تولید اشیای مادی بیاوریم: مثلاً مُعلم مدرسه هنگامی کارگر مولد است، که علاوه بر پرورش ذهن شاگردانش، مانند اسبی برای ثروت‌مند کردن صاحب مدرسه کار کند. این که این آخری در کارخانه‌ی تولید درس سرمایه‌گذاری کرده و نه در کارخانه‌ی سوسیس‌سازی، تغییری در رابطه نمی‌دهد؛ بنابراین، مفهوم کار مولد نه تنها بر کار و اثر مفید [مصرفی] آن، به کارگر و محصول کار او دلالت دارد، بلکه بیان‌گر رابطه‌ی اجتماعی ویژه‌ی است؛ رابطه‌ای که به طور تاریخی پدیدار شده و بر کارگر مُهر وسیله‌ی مُستقیم ایجاد ارزش اضافی زده است.» («کاپیتال»، جلد اول، فصل ۱۴)

بر مبنای این تحلیل طبقاتی، نه تنها از کمیت طبقه کاسته نشده، نه تنها نقش و تاثیر اجتماعی طبقه تنزل نیافته، که رُشد شگرف تکنولوژی و افزایش خیره‌کننده‌ی بارآوری کار، بر نقش و تاثیر اجتماعی طبقه‌ی کارگر افزوده است. بر این مبنای محاسبه‌ی کمی طبقه، به مراتب از داده‌های آماری نهادهای سرمایه‌دار جهانی فراتر می‌رود و افزون بر: ۷۵۸ میلیون کارگر بخش صنعت؛ مُشتمل بر ۱/۶۵ میلیارد کارگر بخش خدمات؛ ۸۷۳ میلیون کارگر کشاورزی؛ چند صد میلیون زن کارگر خانه‌دار که بدون دست‌مزد به برده‌گی خانگی، بازتولید نسلی و کارهای مراقبتی می‌پردازند؛ صدها میلیون کارگر بی‌ثبات کار با قراردادهای موقت و پاره‌وقت؛ انبوهی از کارگران غیررسمی در معدن‌ها و کارگاه‌های کوچک؛ بیش از ۲۰۰ میلیون کودک کار؛ ارتش صدها میلیونی ذخیره‌ی کار؛ و... هم می‌گردد. و این، یعنی اکثریت عظیم توده‌ی مردم جهان سرمایه! آیا اهمیت بی‌بدیل کمیت و نقش و تاثیر اجتماعی طبقه‌ی کارگر، به رغم توجیهات بورژوازی، واضح نیست؟!

در ایران هم وضعیت طبقه‌ی کارگر بر همین منوال است. در سال ۱۳۵۷، تنها یک میلیون و ۸۰۰ هزار نفر از جمعیت ۹ میلیون نفری نیروی کار، در رابطه‌ی رسمی خرید و فروش نیروی کار، «بیمه شده‌ی اجباری» در «سازمان تامین اجتماعی»، قرار داشت. در میانه‌ی دهه‌ی ۱۳۹۰، با افزایش جمعیت و رُشد تصاعدی برده‌گان مزدی، «بیمه شده‌گان اجباری» در «سازمان تامین اجتماعی»، به بیش از ۱۰ میلیون و ۵۰۰ هزار نفر، از جمعیت در حدود

۲۵ میلیون نفری نیروی کار، افزایش یافت. (آمار ۵۰ ساله و سال‌نامه‌ی آماری ۱۳۹۵ «سازمان تامین اجتماعی» و آمار نیروی کار سال ۱۳۹۵ «مرکز آمار ایران») بنا به برآوردهای جمعیت‌شناختی، در حدود ۶۵ میلیون از جمعیت ۸۸ میلیون و ۵۵۰ هزار نفری جامعه را طبقه‌ی کارگر و خانوارهای کارگری تشکیل می‌دهند. اگر به جمعیت کارگران رسمی، بیش از ۱۰ میلیون و ۵۰۰ هزار نفر، «بیمه شده‌گان اجباری»، حدود ۹ میلیون کارگر غیررسمی (به گفته‌ی وزیر «تعاون، کار و رفاه اجتماع»، «خبرگزاری «ایلنا»، ۱۵ آذر ۱۳۹۴) اضافه شود، کمیت و نقش و تاثیر اجتماعی تعیین‌کننده‌ی طبقه‌ی کارگر در هر تغییر و تحول سیاسی‌یی در ایران خودآرایی می‌کند. و تازه این در حالی، که انبوه زنان کارگر خانه‌دار؛ خیل کارگران پروژه‌های گسترده‌ی کارهای خانگی و کُتراتی؛ و حضور میلیون‌ها کودک کار، که در بازارهای کار سرمایه‌داری ایران لهیده می‌شوند؛ را ندیده بیانگاریم. و دروغ بزرگ وجود تنها ۲ میلیون و ۳۳۳ هزار نفر بی‌کار (گزارش خبرگزاری «ایرنا»، ۲۲ مهر ۱۴۰۱) را هم بپذیریم.

در تشبُّثات بورژوازی، مفهوم کارگر و طبقه دُچار طرد و حذف می‌شود، تا کارگر و طبقه تمامیت خود را به رسمیت نشناسد، از هم‌گسیخته شود، در توش و توان واقعی خود شک کند، امکان ظهور امر طبقاتی خود را از کف وانهد، و در انتها دُچار انزوا گردد. بی‌اعتنایی/ بی‌توجهی به جنبش‌های اجتماعی دیگر و، از آن‌سو نیز، جنبش‌های اجتماعی دیگر به کارگر و طبقه، زائیده‌ی همین تشبُّثات دو سویه‌ی بورژوازی و مهندسی افکار عمومی در جامعه و در طبقه است. اگر طبقه‌ی کارگر ضعیف است و توان مبارزه علیه تبعیض‌ها و نابرابری‌های موجود - علیه زنان، دانش‌جویان، اتنیک‌ها، کوبیرها، و...، و دفاع از آزادی‌های سیاسی، مدنی، محیط زیست، و...- در جامعه‌ی سرمایه‌داری را ندارد، چرا می‌باید به آن دل بست؟! و از این سو، اگر جنبش‌های اجتماعی به بنیادی‌ترین و مُهم‌ترین رُکن جامعه‌ی سرمایه‌داری، به برده‌گی مزدی طبقه‌ی کارگر، بی‌اعتنا/ بی‌توجه هستند، چرا می‌باید از آن‌ها حمایت کرد؟! پیروز این میدان، بورژوازی است که نه تنها بر هم‌بستگی طبقاتی برده‌گان مزدی علیه نظم سرمایه سد می‌بندد، که امکان ظهور آنان به مثابه یک طبقه‌ی اجتماعی دخالت‌گر در امور جامعه را هم مسدود می‌کند، و هم‌دلی و هم‌گامی جنبش‌های اجتماعی دیگر با آنان را نیز مانع می‌شود.

طبقه نیازمند بازتعریف طبقاتی خود، بازشناسی تمامیت خود، است؛ نیازمند پذیرش توش و توان واقعی خود، به مثابه یک طبقه‌ی اجتماعی، است. و این مُهم، تنها با رویت‌پذیر شدن کار خدماتی، آموزشی، خانه‌داری، مراقبتی، کُتراتی، پیمانی، کار پاره‌وقت، سفیدامضا، و اشکال مُختلف دیگری از «کار» که به برده‌گان مزدی تحمیل می‌شود، و هم‌چنین ارتش ذخیره‌ی کار، در کنار کار مولد، به مثابه اجزای به‌هم پیوسته‌ی یک کُلّیت واحد، مقدور

می‌شود. مفهوم کار، در قیاس با سده‌ی پیش، تغییر یافته است. این تغییر می‌تواند و می‌باید به سامان‌دهی مجدد کار و حذف و طرد تقسیم‌بندی‌های بورژوازی مفهوم کار - به ویژه الغای جنسیتی کار - منجر گردد. **صرف رابطه‌ی انسان با شیوه‌ی تولید، تعلق طبقاتی او را تعیین نمی‌کند.** همین کافی است، که نیروی کار انسان جز کالایی در بازار سرمایه‌داری نباشد و بهای فروش آن نیز تنها وسیله‌ی بازتولید و گذران زندگی او باشد. چنین انسانی، کارگر و جزیی از طبقه‌ی کارگر است.

در این بازتعریف، و بازشناسی، طبقه به مثابه یک کلیت واحد، تجلی می‌یابد و همه‌ی آحاد آن - مُستقل از نوع کاری که انجام می‌دهند - در پیوند و پیوستگی با هم قرار می‌گیرند. مبارزات مُتنوع توده‌ی کارگر در بخش‌های مُختلف بازارهای کار سرمایه‌داری به هم می‌رسد، بر هم مُماس می‌شود، و امکان هم‌بستگی را فراهم می‌آورد. از این نقطه عزیمت است، که طبقه‌ی کارگر به مثابه یک طبقه‌ی اجتماعی فرا می‌روید و قادر به ایفای نقش طبقاتی / اجتماعی خود در تمامی امور جامعه و جنبش‌های اجتماعی دیگر می‌شود.

موقعیت طبقه‌ی کارگر در اقتصاد سرمایه‌داری ایران

اقتصاد سرمایه‌داری در ایران، در نزدیک به نیم قرن که از حاکمیت پلشت جمهوری اسلامی می‌گذرد، **هیچ‌گاه** از یک موقعیت با ثبات و مُستمر برخوردار نبوده است. جایگاه سرمایه‌داری ایران، پس از انقلاب ۵۷ و بر خلاف دوره‌ی رژیم دیکتاتوری پهلوی، هنوز در **تقسیم کار سرمایه‌داری جهانی** مُشخص نیست و تا زمانی که وضعیت سیاسی جمهوری اسلامی در صفحه‌ی شطرنج خاورمیانه به نفع نظم مطلوب سرمایه‌داری غرب، به ویژه آمریکا، روشن نشده و مورد توافق قرار نگرفته باشد، این وضعیت کماکان تداوم خواهد داشت.

به علاوه، امنیت سرمایه، شرایط سودآوری سرمایه در ایران، و میزان مرغوبیت محصولات و اطمینان از بازار فروش آن‌ها، به رغم استثمار شدید نیروی کار و بی‌حقوقی مُطلق طبقه‌ی کارگر، به آن درجه رضایت‌بخش نیست که سرمایه‌داری جهانی به استفاده از ظرفیت حاضر این اقتصاد راغب شود. به ویژه که زیرساخت اقتصادی و حقوقی و تجاری کارآمد و قابل‌اتکایی برای جلب سرمایه‌ی جهانی در این اقتصاد وجود ندارد؛ میزان سرمایه‌گذاری داخلی در بخش‌های مُختلف صنعتی، مصرفی و خدماتی، نازل است؛ و در نتیجه‌ی همه‌ی این‌ها، قُدرت و قابلیت رقابت سرمایه‌داری ایران و محصولات آن در بازارهای جهانی - در قیاس با رُقبای سرمایه‌داری در جهان و در منطقه، اندک می‌باشد. **پایین بودن بارآوری کار اجتماعی و توان نازل رقابت در بازار جهانی سرمایه‌داری، در واقع، شاخص‌های همه‌گاه سرمایه‌ی اجتماعی ایران از آغاز تاکنون بوده است.**

وضعیت نابسامان اقتصاد سرمایه‌داری در ایران - بر متن بحران اقتصادی سال‌های دهه‌ی ۵۰، که زمینه‌ساز اعتراضات و مبارزات طبقه‌ی کارگر و نطفه‌ی آغاز انقلاب ۵۷ بود - از همان ابتدای حاکمیت جمهوری اسلامی، بورژوازی ایران را به تکاپو و تلاش برای رفع تنگناهای اقتصادی واداشت.

تشبثات بورژوازی در چاره کردن بحران اقتصادی در زمان ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی کلید خورد. در واقع، کابینه‌ی هاشمی رفسنجانی و اقتصاددانان و مشاوران وی در جریان «خدمت‌گزاران سازنده‌گی» بودند، که بنیان سیاست‌های اقتصادی بورژوازی ایران در دوره‌ی تاریخی معاصر را پی‌ریزی کردند. در این دوره، وضعیت نابسامان اقتصادی به عنوان یک «معضل» مطرح شد، «سردار» رخت «سازنده‌گی» بر تن کشید، و چاره‌اندیشی به منظور غلبه بر بحران اقتصادی را محور اساسی برنامه‌ی دولت وقت اعلام نمود. پذیرش سیاست‌های «صندوق بین‌المللی پول» و همه‌ی تبعات شوم و زیان‌بار اقتصادی و سیاسی و اجتماعی آن از این دوران، بن‌مایه‌ی تمامی سیاست‌های اقتصادی جمهوری اسلامی تاکنون بوده است. برای سرمایه‌داری ایران، که از سال‌های دهه‌ی ۵۰ تا دوره‌ی مورد بحث در سرایش بحران و تنگنای اقتصادی سر خورده بود، سیاست‌های «صندوق بین‌المللی پول» اما نمی‌توانست چاره‌ساز باشد؛ بحران اقتصاد سرمایه‌داری، ریشه در **شیوه‌ی تولید کاپیتالیستی** دارد و در حالی که کشتی اقتصاد سرمایه‌داری جهانی به گل نشسته و فاقد هر نوع **راه‌حل و بدیل کاپیتالیستی** بود، نمی‌شد کشتی طوفان‌زده‌ی اقتصاد سرمایه‌داری ایران را به ساحل نجات رساند.

در تمامی این سال‌های دور و دراز، از دولت «سازنده‌گی» هاشمی رفسنجانی گرفته تا دولت «اصلاحات» محمد خاتمی، دولت «بهار» محمود احمدی‌نژاد، دولت «تدبیر و امید» حسن روحانی، و دولت «مکتبی» ابراهیم رئیسی، تلاش برای جلب سرمایه‌های ایرانی و خارجی، خصوصی‌سازی گسترده‌ی کارخانجات و موسسات تولیدی و خدماتی، کاهش هزینه‌های تولید با سیاست تعدیل نیروی انسانی کار و بی‌کارسازی میلیون‌ها برده‌ی مزدی، انجماد دست‌مزدها، افزایش شدت کار، رواج قراردادهای سفید امضا و موقت، تنزل مداوم سقف تأمینات اجتماعی، و... به امید مهار کردن بحران اقتصادی، بنیان تمامی برنامه‌ریزی‌ها و سیاست‌های اقتصادی بورژوازی ایران بوده است.

بورژوازی در تحقق این اهداف از گلیه‌ی امکانات و راه‌های مقدور استفاده برده است. دعوت مستمر از سرمایه‌داران ایرانی و خارجی برای سرمایه‌گذاری در ایران، تعهد به اجرای انواع معافیت‌های مالیاتی درازمدت برای تراست‌ها و انحصاراتی که به صدور سرمایه به ایران اقدام کنند، تضمین امنیت سرمایه‌گذاری‌ها و وعده‌ی برقراری همه‌گونه تسهیلات و شرایط لازم برای سودآوری هر چه افزون‌تر آن‌ها، هم‌راه با حربه‌ی مداوم سیاست سرکوب

خونین اعتراضات و مبارزات کارگری، از جمله تشبثات بورژوازی به منظور غلبه بر بحران اقتصاد سرمایه‌داری بوده است.

سیاست‌های راهبردی سرمایه‌داری

اقتصاد سرمایه‌داری ایران در حاکمیت پهلوی، در اساس، متکی به نفت و درآمد حاصل از فروش آن بود. در این اقتصاد، دولت نقش مهمی بر عهده داشت و به عنوان مالک حقوقی نفت، درآمد حاصل از آن را صرف تامین مخارج پروژه‌های عمرانی و صنایع سنگین مورد نظر در برنامه‌های پنج ساله‌ی اقتصادی؛ کمک‌هزینه به سرمایه‌داران خصوصی در ایجاد صنایع مورد نیاز؛ سوبسید مواد غذایی، کالاهای صنعتی، و نیز مصارف خصوصی دربار، بوروکراسی عریض و طویل دولت، و... می‌کرد.

جمهوری اسلامی تا سال ۱۳۶۸، به هنگام جنگ با عراق و اتخاذ سیاست «اقتصاد جنگی»، نه فقط تغییری در بنیان این نقش مرسوم دولت به وجود نیاورد، که کارکرد آن را گسترش هم داد. تحقق پروژه‌های بازسازی صنایع، راه‌های ارتباطی، شهرها، و... پس از جنگ با عراق، نقش مسلط دولت در نظم سرمایه را بیش از پیش تشدید کرد. هزینه‌ی سوبسید مواد غذایی، کالاهای صنعتی، و... که طی دوره‌ی جنگ فزونی یافته بود، با پایان جنگ نیز هم‌چنان بر عهده‌ی دولت باقی ماند. بنیادهای عظیم سرمایه‌داری - چون بنیاد مستضعفین و... - بخش متناهی از بودجه‌ی دولت را می‌بلعیدند. رکود بازارهای داخلی، محدودیت صدور کالا به خارج، کاهش تولید و صدور نفت، افت نرخ سود رسته‌های صنعتی، کمبود مواد اولیه، فساد و ارتشای اقتصادی گسترده‌ی مقامات ریز و درشت جمهوری اسلامی، و... بن‌بست و تنگنای اقتصادی را فزاینده می‌کرد. سرمایه امنیت نداشت و رغبت چندانی برای سرمایه‌گذاری در رسته‌های تولیدی دیده نمی‌شد. از همین رو، بسیاری از سرمایه‌داران بهره‌مند از وام‌های ارزان یا بلاعوض دولتی جهت سرمایه‌گذاری در رسته‌های تولیدی، وام‌های نجومی خود را به فرصتی طلایی برای سودجویی ارزی تبدیل نمودند. سرمایه‌ی هنگفتی از حوزه‌ی تولیدی به حوزه‌ی ربایی یا تجاری انتقال یافت. «اقتصاد دلالی» محصول این دوره بود.

لزوم سامان‌دهی اقتصادی، و غلبه بر بحران، به یک الزام در سیاست اقتصادی جمهوری اسلامی، به ویژه با پایان جنگ با عراق، بدل شد. و از زمان دولت هاشمی رفسنجانی، سیاست اقتصادی جدیدی مبنای فعالیت قرار گرفت. سرشت این سیاست اقتصادی جدید، بسط و گسترش امکانات و الزامات انسانی و فنی برای سودآوری و انباشت افزون‌تر سرمایه، کاهش هزینه‌های دولت در امر بهداشت و درمان و رفاه عمومی جامعه، تعدیل

نیروی کار، انجماد دست‌مزدها، بی‌حقوقی بیش و بیش‌تر توده‌ی کارگر، و آزادی و اختیار عمل بی‌حد و مرز سرمایه‌داران در شرایط استخدام، اخراج، و استثمار مُشدد نیروی کار، و... بود.

مولفه‌های اصلی این سیاست و تأثیرات اجتماعی آن را، به اختصار، کندوکاو می‌کنیم.

● سیاست خصوصی‌سازی

سیاست خصوصی‌سازی با طرح واگذاری فعالیت‌های اقتصادی دولت به بخش خصوصی، از سال ۱۳۶۸، در متن برنامه‌ی اول توسعه‌ی اقتصادی دولت هاشمی رفسنجانی، به منظور جلوگیری از تنزل بیش‌تر نرخ سود سرمایه، آغاز گشت. در پی سیاست «تعدیل نیروی انسانی کار»، وجه مهمی از سیاست خصوصی‌سازی، ده‌ها هزار کارگر از اشتغال محروم شده و تمرکز مراکز تولیدی از هم گسست. با کاهش یا حذف سوبسید به کارخانه‌های دولتی، تنگنای مالی صنایع و تعطیلی بسیاری از آن‌ها، کاهش کمیت اشتغال صنعتی، تعویق در پرداخت دست‌مزدها، بی‌کاری گسترده و فزاینده‌ی توده‌ی کارگر، و... فشاری موحش بر هستی طبقه‌ی کارگر وارد گشت.

اجرای سیاست خصوصی‌سازی می‌بایست نقش دولت را به تمامی مُتحول می‌کرد و به نهادهای جدیدی، مُتکی به اقتصاد بازار، شکل می‌داد. به این منظور، لازم بود نُرم‌ها و ساختارهای یک‌دست اداری، حُقوقی و قضایی ایجاد می‌شد، تا نظمی پایدار بر سامان‌دهی اقتصاد پدیدار می‌گشت. حصول چنین امر خطیری در حاکمیت جمهوری اسلامی، بدون برچیدن نُرم‌ها و ساختارهای جان‌سخت پیشین، و نیز واداشتن جناح رقیب در حاکمیت به تمکین و عقب‌نشینی از مواضع کلیدی در قدرت سیاسی - اقتصادی، مُمکن نبود. این مهم اتفاق نیفتاد و دولت «سردار سازنده‌گی» نتوانست از عهده‌ی جناح رقیب، ایجاد نُرم‌ها و ساختارهای یک‌دست اداری، حُقوقی و قضایی، و خُتشی‌سازی عواقب سیاسی و اجتماعی الگوی اقتصادی جدید بر طبقه‌ی کارگر، برآید. اجرای اقدامات ناتمام و ناموفق سیاست خصوصی‌سازی به دولت محمد خاتمی واگذار شد.

از منظر اقتصاد سرمایه‌داری، اقتصاد از نفس‌افتاده‌ی ایران تنها با حل شدن در اقتصاد سرمایه‌داری جهانی و یافتن مکانی در تقسیم کار بین‌المللی، می‌توانست از بُحران اقتصادی خلاصی یابد! حُصول چنین شرایطی هم برای سرمایه‌های داخلی مفری برای ورود به عرصه‌ی تولید می‌شد و هم برای سرمایه‌های خارجی، امکان سرمایه‌گذاری در ایران را به وجود می‌آورد. در نتیجه‌ی این تحول اقتصادی، بنا به برآوردها و انتظارات اولیه‌ی بورژوازی ایران، نرخ سود متوسط سودآوری برای سرمایه بالا می‌رفت و در درازمدت - با سرازیر

شدن سرمایه‌های مالی و تجاری به بخش مولد و نیز با جلب سرمایه‌های خارجی - مشکل کمبود سرمایه برطرف می‌گشت!

سیاست خصوصی‌سازی در دولت محمد خاتمی می‌بایست در ابعادی گسترده‌تر و با شدتی بیش‌تر از پیش ادامه می‌یافت، مشکلات دست و پا گیر در رابطه با سرمایه‌داری غرب را رفع می‌کرد، و این مهم را متحقق می‌ساخت. آسیب‌شناسی فرآیند خصوصی‌سازی و بازبینی ناکامی راه‌کارهای دولت قبلی، بر «ناکارایی سرمایه، وجود مقررات زاید، عدم تطبیق قانون مالیات‌ها با وضعیت فعلی کشور برای جذب سرمایه‌گذاری، عمل‌کرد انقباضی بانک‌ها، عدم نگرش صحیح بخش خصوصی به بخش دولتی و انتظارات غیرمعمول آن از دولت، قوانین دست و پاگیر سرمایه‌گذاری خارجی و...» انگشت تاگید گذاشت. دولت وقت وظیفه داشت این موانع را از سر راه اجرای این سیاست ببرد. فرآیند سیاست خصوصی‌سازی می‌بایست با عمل‌کرد مولفه‌هایی چون استقرار مبانی اقتصاد بازار، گسترش بازار سرمایه، حذف انحصارات، مقررات‌زدایی، واگذاری سهام و دارایی‌های دولت و... به یک اقتصاد رقابتی میدان می‌داد و اقتصاد رقابتی می‌بایست به تغییر نقش مرسوم دولت، استفاده‌ی بهینه از منابع، افزایش کارایی و بهره‌وری منجر می‌شد.

بورژوازی ایران امیدوار بود با ایجاد تغییراتی در سیستم پولی و بانکی کشور، رفع موانع قانونی سرمایه‌گذاری‌های خارجی، قطع سوبسیدهای دولتی، کاراتر نمودن سیاست صرفه‌جویی اقتصادی به زیان طبقه‌ی کارگر، و سرانجام فراهم آوردن شرایط مناسب واگذاری صنایع به بخش خصوصی داخلی و خارجی، سیاست خصوصی‌سازی را به نهایت اجرایی کند. اما این اقدامات نیز کارساز واقع نگشت. و روند هم‌چنان‌گند پیش‌برد این سیاست سبب شد مجلس شورای اسلامی، در اردیبهشت ۱۳۸۱، پیشنهاد واگذاری مالکیت کلیه‌ی واحدهای تحت پوشش وزارت‌خانه‌ها به وزارت «امور اقتصادی و دارایی» را به تصویب برساند. بر اساس این مصوبه، وزارت مزبور به عنوان یک دستگاه ستادی زیر نظر ریاست جمهوری، مسئولیت اداره‌ی شرکت‌های دولتی را عهده‌دار می‌شد. با این همه، اما، گره کار هم‌چنان ناگشوده ماند.

اجرای سیاست خصوصی‌سازی پس از دولت محمد خاتمی، هر چند با افت و خیزهای ناشی از شرایط روز سرمایه‌داری ایران، و جهان، در دولت‌های محمود احمدی‌نژاد و حسن روحانی، و سپس در دوره‌ی کوتاه دولت ابراهیم رئیسی، هم بنیان سیاست‌های اقتصادی بود. در دولت احمدی‌نژاد، تغییری در ترکیب نخبه‌گان جمهوری اسلامی در میزان سودبری از اقتصاد سرمایه‌داری رخ داد. سرداران سپاه پاسداران، حلقه‌ی اصلی قدرت در جمهوری اسلامی، سودبرنده‌گان اقتصادی عمده از سیاست خصوصی‌سازی گسترده در این دولت بودند. در نخستین دوره‌ی ریاست جمهوری احمدی‌نژاد، قانون اساسی کشور

تغییر یافت، تا دولت بتواند از طریق بازار سهام تهران، صنایع و دارایی‌های کلیدی خود را خصوصی کند. بخش‌های پول‌ساز و سودآور صنعت نفت، معادن، مخابرات، و... بدین ترتیب در اختیار سرداران سپاه و سرمایه‌داران مرتبط با آن‌ها قرار گرفت. دولت نهم، که ایجاد «اقتصاد عدالت‌محور» را بنیان برنامه‌های اقتصادی خود قرار داده بود، در ابعادی بی‌سابقه اقدام به خصوصی‌سازی بخش عمده‌ای از شرکت‌ها و موسسات دولتی نمود. از سال ۱۳۸۵، واگذاری سهام دولتی در حوزه‌هایی از صنایع تولیدی - سیمن، فولاد، معادن، کشتی‌رانی، پتروشیمی، خودروسازی‌ها، نیروگاه‌ها - و همچنین در بخش مهمی از مراکز خدماتی - صنعت مخابرات، نظام بانکی، بیمه‌ها و بیمارستان‌های دولتی - اجرایی شد. به گفته‌ی مشاور مدیرعامل «سازمان خصوصی‌سازی» دولت نهم، در تیر ۱۳۹۰، «بیش از ۸۶۷ هزار میلیارد ریال از سهام ۵۸۵ شرکت دولتی در قالب خصوصی‌سازی واگذار شده است، که ۹۵ درصد این واگذاری‌ها، یعنی ۸۴۷ هزار میلیارد ریال، در دولت‌های نهم و دهم محقق شده است».

به موازات پیش‌برد این سیاست، با حذف یارانه‌ها در دولت دهم، از دی ۱۳۸۹، هزینه‌های چرخه‌ی کارخانه‌ها و کارگاه‌های تولیدی به شدت افزایش یافت. در نتیجه‌ی این سیاست، بسیاری از واحدهای تولیدی ناگزیر به اخراج بخشی از نیروی کار خود، کاهش دست‌مزد کارگران باقی‌مانده، یا عدم پرداخت آن، گشتند. بیش از ۴۰ درصد از واحدهای تولیدی نیز فعالیت‌های تولیدی خود را متوقف و ده‌ها هزار کارگر را بی‌کار ساختند.

تداوم این روند، در دوره‌ی ریاست جمهوری حسن روحانی، از سویی هم‌چنان بر ثروت بی‌کران حلقه‌ی اصلی قدرت در جمهوری اسلامی، و سرمایه‌داران مرتبط با آن‌ها، افزود و از سویی دیگر دامنه و ژرفای بحران اقتصادی را فزاینده کرد.

ناکامی سیاست خصوصی‌سازی در دوره‌ی ریاست جمهوری ابراهیم رئیسی نیز تداوم یافت. دولت وقت جز انتقاد و اعتراض به دولت‌های پیشین و تاکید بر قصور آن‌ها در نحوه‌ی اجرائیات سیاست خصوصی‌سازی، درافزوده و راه‌کار جدیدی نداشت. به گفته‌ی رئیس «سازمان خصوصی‌سازی»، در دولت ابراهیم رئیسی، «اعتماد بخش خصوصی به دلیل بی‌اعتبار بودن وعده‌های دولت در حوزه‌ی خصوصی‌سازی طی سال‌های گذشته از دست رفته است... تقویت جایگاه شرکت‌های دولتی و شبه‌دولتی، سوءاستفاده‌ی ذی‌نفعان خصوصی‌سازی از مناصب دولتی در کنار اعتقاد نداشتن به خصوصی‌سازی، و افزایش مداخلات دولت در اقتصاد، از منظر بخش خصوصی مهم‌ترین دلایلی است که موجب زمین‌گیر شدن دولت در تحقق خصوصی‌سازی و اجرای اصل ۴۴ شده است» («دنایای اقتصاد»، شماره‌ی روزنامه: ۵۳۱۳، ۲۲ آبان ۱۴۰۰).

اجرای سیاست خصوصی‌سازی، به پاگیری و تاسیس ده‌ها تراست و هلدینگ سرمایه‌داری

مُعظم انجامید. این تراست‌ها و هُلدینگ‌ها - که به وسیله‌ی مقامات حاکمیت و سرمایه‌داران مُرتبط با آن‌ها، و با حمایت همه‌جانبه‌ی دولت‌های جمهوری اسلامی، پا گرفته بودند - در کنار فعالیت‌های تولیدی و صنعتی، به ایجاد شرکت‌های سرمایه‌گذاری، نهادهای مالی - اعتباری، موسسات تجاری، و... نیز دست یازیدند و از فُرصت طلایی سیاست خصوصی‌سازی دوره‌ی پس از جنگ با عراق، تسهیلات و مُجوزهای بُرج‌سازی و شهرک‌سازی، بازگشایی بورس، از سال ۱۳۶۸، بازگشت به چند نرخِ شدن ارز، از دهه‌ی ۱۳۷۰، دست‌رسی به وام و اعتبارات مالی گزینشی، و تاسیس بانک‌های خصوصی، از سال ۱۳۷۹، بهره‌جُستند و بی‌کران انباشت سرمایه کردند.

تولد بانک‌های خصوصی، نقطه عطفی در تاریخ اقتصاد سرمایه‌داری در حاکمیت جمهوری اسلامی به شمار می‌رود. برخی از این بانک‌ها توسط گروه‌های بزرگ اقتصادی و در چهارچوب نهادهای دولتی، شبه دولتی، و غیردولتی - چون بانک «پارسیان»، که سهام‌دار اصلی آن شرکت ایران خودرو است؛ بانک «سرمایه»، که شهرداری تهران و صندوق ذخیره‌ی فرهنگیان از جمله سهام‌داران آن هستند؛ بانک «پاسارگاد»، که سهام‌دار عمده‌ی آن شرکت سرمایه‌گذاری پارس آریان، یکی از بزرگ‌ترین هُلدینگ‌های مالی و پولی ایران است؛ بانک «کارآفرین»، که دو سهام‌دار اصلی آن شرکت ماشین‌های اداری ایران (مادیران) و انجمن شرکت‌های ساختمانی هستند، و... - با هدف جذب سپرده‌های مردم، که بین سال‌های ۱۳۶۰ تا ۱۳۸۰ در انحصار بانک‌های دولتی بودند و فقط بخش اندکی از آن‌ها به موسسه‌های مالی - اعتباری متعلق به نهادهای دولتی، شبه‌دولتی، و غیردولتی - چون بُنیاد مستضعفان، صندوق‌های قرض‌الحسنه و... - سپرده می‌شد، ایجاد گشتند. با ایجاد بانک‌های خصوصی، بخشی از این سپرده‌ها در ازای «نرخ سود» حقیقی بسیار ناچیزی، در دوران دولت هشتم، به تصاحب این بانک‌ها در آمد، تا به سوی حوزه‌های رو به گسترش و سودآورتر سرمایه‌هدایت شده و به نفع بازتولید و گسترش سرمایه‌ی آن‌ها، و «نهادهای مادر» آن‌ها، به بهره‌وری برسد.

«سازمان مدیریت صنعتی ایران»، که از سال ۱۳۷۷ مسئولیت طرح تعیین تراست‌ها و هُلدینگ‌های برتر ایران را - برای کمک بهینه به دولت جهت برنامه‌ریزی‌های کلان اقتصادی - مُتقبل گشت، در گزارشی از این بُنگاه‌های اقتصادی، نتیجه‌ی عملی سیاست خصوصی‌سازی را آشکار می‌کند. سهم صد بُنگاه اول در این گزارش از دارایی کُل (در مقیاس کشور) ۹۰ درصد، از ارزش‌افزوده‌ی کُل ۸۶ درصد و از درآمد کُل ۸۸ درصد، از صادرات کُل ۹۱ درصد، از سود کُل ۸۸ درصد، و میزان نیروی کار آن‌ها از کُل بالغ بر ۷۰ درصد بوده است.

داده‌های آماری «وزارت صنعت، معدن و تجارت»، در بازه زمانی ده ساله از ۱۳۸۳ تا

۱۳۹۳، نیز بر سهم این تراست‌ها و هلدینگ‌ها، که چهار درصد از کل بُنگاه‌های اقتصادی موجود در بازارهای سرمایه‌داری ایران هستند، اما، ارزش افزوده‌ی در حدود ۹۰ درصد را به خود تخصیص می‌دهند، تاکید می‌گذارد. گزارش «سازمان مدیریت صنعتی ایران» نسبت اشتغال و تمرکز نیروی کار در استخدام پنج گروه برتر از این بُنگاه‌های اقتصادی را نیز مشخص می‌کند، که اهمیت بارز این بُنگاه‌ها در تمرکز و شدت استثمار نیروی کار را نشان می‌دهد. صد بُنگاه اول ۶۹/۹ درصد نیروی کار و چهار گروه دیگر از این بُنگاه‌ها در حدود ۳۰ درصد باقی‌مانده‌ی نیروی کار، در رشته‌های مختلف بازارهای کار سرمایه‌داری در ایران، را در استخدام داشتند.

فرآیند سیاست خصوصی‌سازی و امکان پیش‌برد موفق آن، اما، در اساس در گرو **تعیین تکلیف قطعی با طبقه‌ی کارگر** بود! جمهوری اسلامی سرمایه می‌بایست **قوانین کار** ناظر بر استثمار برده‌گان مزدی را از **مجرای اصلاحات ساختاری** چنان دگرگون می‌ساخت، که هم از یک‌سو سطح توقع توده‌ی کارگر را به شدت پایین می‌آورد و هم از سوی دیگر اعتراض طبقه به عوارض این اصلاحات ساختاری - که از مجرای بی‌کارسازی‌های گسترده، کاهش سطح دست‌مزدها، تنزل سقف تأمینات اجتماعی، و... می‌گذشت - را سرکوب یا به کانال اعتراض قانونی هدایت و کنترل می‌کرد.

اصلاح قوانین کار یک مولفه‌ی الزامی در موفقیت سیاست خصوصی‌سازی بود و در ایجاد «امنیت» سرمایه، «مقررات‌زدایی از روابط کار»، و «ارزان‌سازی نیروی کار» ریشه داشت. قصد نهایی: ایجاد طبقه‌ی کارگری «ارزان»، «خاموش»، و «تحت کنترل» بود. سیاست سرکوب خشن و خون‌بار و نظام‌مند اعتراضات و مبارزات کارگری، پیگرد، زندان و شکنجه، و اخراج از کار فعالین کارگری - در ضمن توصیه‌ی «سازمان جهانی کار» به ایجاد سندیکا‌های زرد کارگری، که مورد پذیرش حاکمیت واقع نگشت - وجه مکمل سیاست‌های راه‌بردی سرمایه‌داری ایران بود. اصلاحات ساختاری در قانون کار ارتجاعی جمهوری اسلامی، در پی‌آمدهای شوم خود، تأثیرات بس زیان‌باری بر هستی اجتماعی برده‌گان مزدی تحمیل کرد؛ رابطه‌ی کار و سرمایه را به نهایت به نفع سرمایه متحول نمود؛ اشکال جدیدی از کار، گونه‌هایی از برده‌داری نوین، را به وجود آورد؛ ساختار طبقه‌ی کارگر را دست‌خوش تغییر ساخت و با ایجاد گسل‌هایی چند در طبقه، پروسه‌ی جراحی در طبقه و انشقاق در صفوف آن را به سرانجام رساند.

● **اصلاحات ساختاری قانون کار**

قانون کار ارتجاعی جمهوری اسلامی، چه آن هنگام که تدوین پیش‌نویس قانون کار، در

سال ۱۳۵۸، ضرورت یافت و پس از چند بار رفت و برگشت بین نهادهای تصمیم‌گیری مقبول نیفتاد و کنار گذاشته شد؛ چه آن هنگام که پیش‌نویس جدید قانون کار، در سال ۱۳۶۲، در چهارچوب احکام فقه اسلامی در باب رابطه‌ی قُرون وسطایی «اجیر و موجر» تهیه گشت و به دنبال اعتراضات گسترده‌ی طبقه‌ی کارگر از تصویب آن خودداری شد؛ و چه آن هنگام که قانون کار جدیدی، در ۲۹ آبان ۱۳۶۹، توسط «مجمع تشخیص مصلحت» تصویب و از ۱۴ اسفند همان سال مُقرر گشت؛ مُبْتَنی بر بی‌حقوقی و استثمار توحش‌بار طبقه‌ی کارگر بوده است. تغییر و اصلاح گام به گام این قانون، که به دفعات در این سالیان دور و دراز اتفاق افتاده است، تلاشی در جهت اجرای هر چه بهتر سیاست‌های اقتصادی کلان سرمایه‌داری ایران، برقراری بالاترین میزان استثمار طبقه‌ی کارگر، گسترده‌ترین حد آزادی عمل کارفرمایان و صاحبان صنایع در تعیین شرایط استثمار و برده‌گی مزدی کارگر، و ایجاد زمینه‌های مناسب واگذاری واحدهای تولیدی و خدماتی به سرمایه‌ی خصوصی بوده است. به رغم این‌ها، بورژوازی ایران بر ضرورت اصلاحات ساختاری در همین قانون کار ارتجاعی نیز تاکید داشت.

● **مُعافیت کارگاه‌های کوچک از شمول قانون کار**

قانون مُعافیت کارگاه‌ها و مشاغل دارای ۵ نفر کارگر و کم‌تر از شمول قانون کار جمهوری اسلامی، در متن برنامه‌ی سوم توسعه‌ی اقتصادی، پیشنهاد شد و پس از تصویب نهایی در شورای نگهبان، نهم اسفند ۱۳۷۸، اجرایی گشت. طبق ماده‌ی واحده‌ی این قانون: «از تاریخ تصویب این قانون تا پایان برنامه‌ی سوم توسعه‌ی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، کُلیه‌ی کارگاه‌ها و مشاغل دارای ۵ نفر کارگر و کم‌تر از شمول قانون کار مُعاف می‌باشند.»

تبصره‌ی ۱ ماده‌ی واحده، بر خلاف روال جاری در لُزوم بیمه‌شده‌گی اجباری نیروی کار، بیمه‌شده‌گی را به توافق کارگر و کارفرما مُنوط می‌کند و، در واقع، آن را از شرایط انعقاد قرارداد حذف می‌نماید: «هر یک از کارگران و کارفرمایان نسبت به پرداخت حق بیمه‌ی کارگری مُخیرند با توافق هم‌دیگر اقدام نمایند.» و در تبصره‌ی ۲ ماده‌ی واحده: شمول این قانون نه تنها به «کارگاه‌های موجود، که به کارگاه‌هایی که پس از تصویب این قانون ایجاد می‌شوند»، هم تسری می‌یابد. این قانون، که به سُرعت در هزاران کارگاه کوچک دارای ۵ نفر کارگر و کم‌تر اجرایی شد، جمعیت انبوهی از کارگران شاغل در این کارگاه‌ها را از شمول تمام یا بخشی از قانون کار خارج کرد.

سودهای کُله‌کشانی سرمایه از اجرای این قانون - بر پایه‌ی دست‌مزدهای نازل، اخراج

آسان نیروی کار، عدم لزوم بیمه‌شده‌گی آنان، شدت کار فوق تصور و...- انگیزه‌ی تصویب آیین‌نامه‌ی جدیدی در مُعافیت کارگاه‌های کوچک دارای کم‌تر از ۱۰ نفر کارگر از شمول برخی از مُقررات قانون کار گشت. آیین‌نامه‌ی جدید، از سوی «شورای عالی کار»، ۱۴ دی ۱۳۸۱، پیشنهاد و در اجلاس هیات وزیران، بیست و نهم دی ۱۳۸۱، با استناد به ماده‌ی ۱۹۱ قانون کار مصوب ۱۳۶۹، تصویب شد. و مصایب طبقه‌ی کارگر را افزون‌تر ساخت.

● قرارداد موقت و سفیدامضای کار

رواج قرارداد موقت و سفیدامضای کار، به دنبال مُعافیت کارگاه‌های کوچک از شمول قانون کار ارتجاعی جمهوری اسلامی، وجه مُهم دیگری از سیاست سرمایه‌داری ایران در راستای «مُقررات‌زدایی از روابط کار» و «ارزان‌سازی نیروی کار» بود. کاربرد این سیاست، با بی‌کارسازی میلیونی توده‌ی کارگر و سپس استخدام مجدد آن‌ها با دست‌مزدی بسیار نازل‌تر و شرایطی بسیار بی‌تأمین‌تر از گذشته، طبقه‌ی کارگر را در وضعیت یک «برده‌گی نوین» قرار داد. قرارداد موقت و سفیدامضای کار، به اعتبار سودآوری فوق تصور آن برای سرمایه‌داری ایران، تنها محدود به کارگاه‌های کوچکی که از دایره‌ی شمول قانون کار خارج شده بودند، نماند و به سُرعت به بسیاری از مراکز صنعتی و خدماتی تسری یافت. ماده‌ی ۷ قانون کار، مصوب بیست و نهم آبان ۱۳۶۹، سرمنشاء قراردادهای موقت در مناسبات جدید بازار کار است. در این ماده، قرارداد کار مُبتنی بر قراردادی کتبی یا شفاهی است، که به موجب آن کارگر در قبال «دریافت حق‌السعی، کاری را برای مُدتی موقت یا غیرموقت انجام می‌دهد.» برابر تبصره‌ی یک این ماده:

«حداکثر مُدت موقت برای کارهایی که طبیعت آن‌ها جنبه‌ی غیرمُستمر

دارد، توسط وزارت کار تهیه و به تصویب هیات وزیران خواهد رسید.»

برابر تبصره‌ی دو:

«در کارهایی که طبیعت آن‌ها جنبه‌ی مُستمر دارد، در صورتی که تاریخ

و مُدتی در قرارداد ذکر نشود، قرارداد دایمی تلقی می‌شود و هر گاه در

قرارداد مُدت تعیین شود، حتا اگر کار جنبه‌ی مُستمر داشته باشد، آن قرارداد

موقت خواهد بود و پس از گذشت مُدت یاد شده پایان یافته خواهد بود.»

با قرارداد موقت و سفیدامضای کار، کارگر از هر گونه حقی در مقابل سرمایه‌دار محروم می‌گردد. کاهش عمومی سطح دست‌مزدها، حذف بیمه‌ی بی‌کاری و سایر تأمینات اجتماعی، بی‌کارسازی آسان، کاهش هزینه‌ی نیروی کار، و سودآوری افزون‌تر سرمایه، از اهداف اصلی رواج این گونه قراردادهای کار است. بدین ترتیب، و با حذف قراردادهای جمعی

از بازارهای کار، رابطه‌ی فردی بین کارگر و سرمایه‌دار در تعیین شرایط خرید و فروش نیروی کار جایگزین گشت؛ «لیاقت» و «وفاداری» کارگر به منفعت سرمایه‌گره خورد؛ رقابت و تفرقه در طبقه‌ی کارگر تشدید شد؛ و استثمار مُشدد توده‌ی کارگر، بی‌کاری و فقر و فلاکت آن، فزونی گرفت. در عین حال، کاربرد این سیاست توحش‌بار، چنان به انزجار و نارضایتی توده‌ی کارگر دامن زد، که حتا زبان نهادهای کارگری جمهوری اسلامی سرمایه را هم - در هراس از پاگیری اعتراضات کارگری - به شکایت گشود. به گفته‌ی رئیس «اتحادیه‌ی کارگران قراردادی و پیمانی»:

«بیش از ۹۵ درصد کارگران در کارهای با ماهیت مُستمر با قرارداد موقت مشغول کار هستند... امروز بخش اعظمی از کارگران با قراردادهای موقت مشغول کار هستند و فارغ از بحث معیشت، امنیت شغلی و امنیت روحی و اجتماعی آن‌ها دچار آسیب شده و هر روز نگران اخراج و عدم تمدید قرارداد خود هستند و از این مساله رنج می‌برند.» (خبرگزاری «ایسنا»، چهارم اردیبهشت ۱۴۰۱)

سیاست سرمایه‌داری ایران در اخراج و بازخرید میلیون‌ها توده‌ی کارگر رسمی در مراکز صنعتی و خدماتی کار و جایگزین کردن آن‌ها با کارگران قراردادی، نه تنها به تامین شرایط مناسب استثمار مُشدد توده‌ی کارگر می‌انجامد، که با تلاشی ساختار طبقه‌ی کارگر، هدف استراتژیک انقیاد طبقه و تضمین پایدار وجود کارگر «ارزان» و «خاموش» را دنبال می‌کند.

● اصلاح قانون بازنشستگی

اصلاح قانون بازنشستگی، که در تاریخ بیست و چهارم دی ۱۴۰۱ توسط «شورای نگهبان» تصویب گشت، مُهر تایید ماده‌ی ۲۹ لایحه‌ی برنامه‌ی هفتم توسعه است. بندهای «ج» و «خ» این ماده به تغییرات در قوانین بازنشستگی در سطح کشور می‌پردازد. در بند «ج»، بی‌ثبات‌کاران در حوزه‌ی خدمات، حمل و نقل بار و مسافر، را از بیمه‌ی بازنشستگی حذف و پرداختی بیمه را به عهده‌ی خود آن‌ها می‌گذارد؛ و در بند «خ»، سن بازنشستگی را برای بیمه‌پردازان افزایش می‌دهد. طبق مصوبه‌ی مجلس شورای اسلامی، سن بازنشستگی کارگرانی که از هنگام تصویب قانون بازنشستگی مشغول به کار شوند، از ۳۰ سال به ۴۲ سال و شش ماه افزایش خواهد یافت. به همین تناسب، به سن بازنشستگی کارگران و کارمندانی که ۵ یا ۱۰ یا ۱۵ سال یا بیش‌تر سابقه‌ی کار دارند نیز افزوده می‌شود. دولت ابراهیم رئیسی، در برنامه‌ی هفتم توسعه، اجرای تام و تمام بسته‌ی سرمایه‌داری ایران علیه طبقه‌ی کارگر را مد نظر داشت. افزایش سن بازنشستگی، تغییر فرمول حقوق

بازنشستگی از متوسط ۲ سال پایان خدمت به ۵ سال پایان خدمت، خصوصی سازی بیش تر شرکت های مُتعلق به کارگران و بازنشستگان در «سازمان تامین اجتماعی و صندوق کشوری»، و خصوصی سازی صندوق های بازنشستگی، اجزای به هم پیوسته‌ی این برنامه بودند. بر اساس این برنامه، سنوات شغلی مورد نیاز برای بازنشستگی کارگران تازه کار، ۴۲ سال و شش ماه، به معنای افزایش ۱۲ سال و شش ماه سنوات شغلی در یک بازه‌ی زمانی ۳۰ ساله است. بر مبنای بند «خ» ماده‌ی ۲۹ برنامه‌ی هفتم توسعه: بیمه‌پردازانی که ۲۵ تا ۲۸ سال سابقه‌ی خدمت دارند، به سنوات اشتغال آن‌ها به ازای هر سال تا زمان بازنشستگی دو ماه؛ بیمه‌پردازانی که ۲۰ تا ۲۵ سال سابقه‌ی خدمت دارند، به سنوات اشتغال آن‌ها به ازای هر سال تا زمان بازنشستگی سه ماه؛ بیمه‌پردازانی که مطابق قوانین ۱۰ تا ۲۰ سال سابقه‌ی خدمت دارند، به سنوات اشتغال آن‌ها به ازای هر سال تا زمان بازنشستگی چهار ماه؛ و بیمه‌پردازانی که مطابق قوانین ۱۰ سال سابقه‌ی خدمت دارند، به سنوات اشتغال آن‌ها به ازای هر سال تا زمان بازنشستگی پنج ماه اضافه می‌گردد.

اصلاح «قانون کار و تامین اجتماعی»، همه‌گاه، یکی از اهداف دولت‌های جمهوری اسلامی بوده است. کاربرد این اصلاحات، با کاهش سقف و حذف بیمه‌های اجتماعی، در وضعیتی که ۹۵ درصد از طبقه‌ی کارگر با قراردادهای موقت و سفیدامضا به کار اشتغال دارند، تنها استثمار هرچه بیش تر توده‌ی کارگر و تخریب هرچه افزون تر زندگی ده‌ها میلیون خانوار کارگری را در پی خواهد داشت. این اصلاحات، در واقع، سر «حق بازنشستگی» و «حق حیات» بازنشستگان در سنین کهن سالی و از کار افتاده‌گی را به سنگ می‌کوبد. افزایش سن بازنشستگی، تنها وجه ضد کارگری برنامه‌ی هفتم توسعه‌ی اقتصادی نبود. در این برنامه، نهادهای دولتی به «خرید خدمت»، یا برون‌سپاری وظایف، مُکلف شده و از «هر گونه استخدام رسمی به جز در پُست‌های حساس» منع گشتند. این برنامه، تنها، قراردادهای ۳ تا ۵ ساله‌ی استخدامی با نیروی کار برای نهادهای دولتی و عمومی را مُجاز می‌شمرد و، در عین حال، این نهادها را به «کوچک‌سازی واحدهای سازمانی سالیانه ۵ درصد» موظف می‌کرد، که در عمل به معنای «موقت‌سازی نیروی کار» و افزایش بیش از پیش کارگران غیررسمی است.

● کار رسمی و دایره‌ی «فودی‌ها»

بخش عمده‌ای از ۴ یا ۵ درصد نیروی کاری، که به صورت رسمی در مراکز و موسسات دولتی به کار اشتغال دارند را نیروهای وابسته به جمهوری اسلامی سرمایه - اعضای «خانواده‌های شُهدا»، «جان‌بازان جنگی»، سپاه پاسداران، باورمندان به نظام و... تشکیل

می‌دهند. «ایثارگران»، نامی که بر این مجموعه اطلاق می‌شود، در رده‌ی نخست لیست داوطلبین استخدام رسمی در سطوح مختلف بازارهای کار قرار دارند. اکثریت عظیمی از کارگران و کارکنان هلدینگ‌ها، شرکت‌ها، مراکز و موسسات عریض و طویل دولتی، که این یکی خود به تنهایی در حدود دو میلیون و ۴۰۰ هزار نیروی کار - بدون احتساب نیروهای نظامی - را در استخدام دارد، از «ایثارگران» جمهوری اسلامی سرمایه هستند.

روند استخدام «ایثارگران» در سال ۱۳۶۱، با مُستثنی کردن قانونی آن‌ها از شرط داشتن حداقل تحصیلات ابتدایی جهت استخدام در مراکز دولتی مُنعقد شد. در سال ۱۳۶۴، بر حسب مُصوبه‌ی دولت وقت، سهمیه‌ی استخدامی «ایثارگران» در ادارت و موسساتی که از بودجه‌ی عمومی استفاده می‌کنند، بر روی کاغذ، به میزان ۱۰ درصد، و در عمل بسیار بیش از این، رسید. در سال‌های بعدی نیز امتیازات افزون‌تری - چون مُعافیت مشمولان از آزمون‌های تخصصی استخدامی، حداکثر سن استخدام و... - به این جماعت تعلق گرفت. در سال ۱۳۹۱، با تصویب و اجرای «قانون جامع خدمات‌رسانی به ایثارگران»، سهمیه‌ی استخدامی آن‌ها در ادارت و موسساتی که از بودجه‌ی عمومی استفاده می‌کنند، به ۳۰ درصد افزایش یافت.

اهمیت استخدام «ایثارگران» برای جمهوری اسلامی سرمایه به حدی بود، که در برنامه‌ی پنجم توسعه، در سال‌های ۱۳۹۰-۱۳۹۴، نیز بر اجرای آن تاکید گشت. در برنامه‌ی ششم توسعه، سال‌های ۱۳۹۶-۱۴۰۰، دولت وقت بر حسب بند «ج» ماده‌ی ۸۷ این برنامه، نه تنها سقف سهمیه‌ی مزبور را از پیش فراتر برد و ادارت و موسساتی که از بودجه‌ی عمومی استفاده می‌کنند را مُلزم به جذب بدون آزمون تمام فرزندان شهدا و فرزندان جانبازان بالای ۷۰ درصد کرد، که هم‌چنین بنا به بند «ذ» ماده‌ی ۸۷ همین برنامه، سهمیه‌ی ۳۰ درصد استخدامی را از محدوده‌ی کارگران و کارکنان «رسمی» به «پیمانی، قراردادی و شرکتی» تسری داد. پس از آن هم، در تبصره‌ی ۱ بند «ذ» ماده‌ی ۸۷ برنامه‌ی ششم توسعه، اعلان داشت قرارداد کارگران و کارکنان «پیمانی، قراردادی و شرکتی» پس از ۳ ماه کار «رسمی» می‌شود. مجلس شورای اسلامی نیز، به همین روال، با استناد به بند «د» تبصره‌ی ۲۰ بودجه‌ی سال ۱۴۰۰ و بند «و» تبصره‌ی ۲۰ بودجه‌ی سال ۱۴۰۱، دستگاه‌های اجرایی را مُکلف نمود نسبت به استخدام و نیز تبدیل وضعیت استخدامی تمامی مشمولان ماده‌ی ۲۱ «قانون جامع خدمات‌رسانی به ایثارگران»، به صورت استخدام رسمی، اقدام کنند.

«جان‌بازان، آزاده‌گان، فرزند و همسر شهید، فرزند و همسر جانبازان دارای درصد جانبازی ۲۵ و بیش‌تر، فرزند و همسر آزاده‌گان دارای مدت اسارت یک‌سال و بیش‌تر، فرزندان جانبازان دارای درصد جانبازی کم‌تر از ۲۵ درصد، فرزندان آزاده‌گان دارای مدت اسارت کم‌تر از یک‌سال، شخص

رزمنده و فرزند و همسر وی با حداقل شش ماه سابقه‌ی حضور داوطلبانه یا حداقل هشت ماه حضور غیرداوطلبانه در جبهه، و خواهر و برادر شهید، همگی مشمول ماده‌ی ۲۱ «قانون جامع خدمات‌رسانی به ایثارگران» هستند.» مجموعه‌ی این قوانین ضد کارگری، بستر مادی استخدام رسمی صدها هزار نیروی کار غیرمتخصص و وابسته به جمهوری اسلامی سرمایه را در ادارات و موسسات مهمی - چون صنعت نفت و گاز، خودروسازی، شهرداری و... - فراهم آورد، تا هم فضای مراکز کار از طریق حضور این جمعیت کثیر مُختنق شود و هم توان طبقاتی برده‌گان مزدی، با تغییر در ترکیب و ساختار طبقه، تضعیف گردد.

● کار توافقی، نمایی از برده‌داری نوین

کار توافقی بر اساس ماده‌ی ۱۰ «قانون مدنی» تنظیم شده است: «اشخاص می‌توانند به هر طریقی که می‌خواهند با یک‌دیگر توافق کنند یا این که قراردادهای مُختلف تنظیم کنند.» کار توافقی، پدیده‌ی نوینی در رابطه‌ی کار و سرمایه در ایران است. در شرایطی که طبقه‌ی کارگر از هر گونه حقی ساقط شده و هستی اجتماعی آن دم به دم به سرایش نیستی سوق داده می‌شود، کار توافقی نوع ویژه‌ای از برده‌داری را در بازارهای کار حاکم می‌کند، کارگر را از حقوق قانون کار ارتجاعی جمهوری اسلامی محروم می‌سازد، و تنظیم قرارداد کار، میزان دست‌مزد، مُرخصی، بیمه‌ی بی‌کاری و... را به کارفرما می‌سپارد. وجود ارتش میلیونی بی‌کاران، ضمانت اجرایی وجود کار توافقی و موفقیت چشم‌گیر آن نزد سرمایه‌داری ایران است. در این جا، هیچ قانونی، جز میل و اراده‌ی بی‌چون و چرای کارفرما، وجود ندارد. همه چیز «شفاهی» است. قابل «انکار» است. کارگر است و گفته‌ها و قول و قرارهای «شفاهی» کارفرما، که هر دم قابل فسخ است. کارگر مُنفرد و ضعیف در برابر کارفرمایی، که قانون و نیروی قهری دولت اسلامی سرمایه را پُشتوانه دارد.

کار توافقی، این روزها، در گستره‌ی فزاینده‌ای از انواع و اقسام کارها - در شرکت‌های خدماتی، ساختمان‌سازی، در کارگاه‌های کوچک، در کارهای کُتراتی و پروژه‌ای، در کارهای خانگی و... - ریشه دوانیده و انبوهی از توده‌ی کارگر، به ویژه زنان کارگر، را به برده‌گی کشانده است.

● مزد منطقه‌ای و حذف مزد سراسری

خواست حذف حداقل دست‌مزد سراسری و جایگزینی آن با «مزد منطقه‌ای»، از اوایل دهه‌ی

۱۳۹۰، از سوی نماینده‌گان کارفرمایان در «شورای عالی کار» مطرح شد. سرمایه‌داری ایران، حذف حداقل دست‌مزد سراسری طبقه‌ی کارگر را فُرجه‌ای در سودآوری فزون‌تر سرمایه می‌بیند و سال‌ها از طریق «وزارت کار» و «مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی» در پی تحقق آن بوده است.

«مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی»، در شهریور سال ۱۳۹۸، کوشید ضرورت حذف حداقل دست‌مزد سراسری را به پشتوانه‌ی پژوهشی و آماری مُجهز کند. این نهاد در گزارشی با عنوان «چالش‌ها و راهکارهای رونق تولید در سال ۱۳۹۸»، حداقل دست‌مزد سراسری را یکی از موانع مُهم تولید و اشتغال‌زایی خواند و رونق تولید را در گرو جایگزینی آن با «مزدی متناسب با هر منطقه» دانست. بر اساس راه‌کار «مزد منطقه‌ای»، میانگین هزینه‌ی زندگی در مناطق شهری و روستایی و استان‌های مُختلف، مبنای تعیین حداقل مزد در هر یک از این مناطق قرار خواهد گرفت. به رغم خواست سرمایه‌داری ایران، و توافق مجلس و دولت، حذف حداقل دست‌مزد سراسری در سال ۱۳۹۸، به علت «فقدان زیرساخت‌های مناسب در اجرای دست‌مزد منطقه‌ای»، مقدور نشد. با این همه، بنا به گزارشات مُتعدد، این طرح در برخی از مناطق ایران اجرایی شده است.

سیاست‌های اقتصادی سرمایه‌داری ایران، هم‌اکنون نیز در حدود ۹۵ درصد توده‌ی کارگر را با دست‌مزدهای نازل، تحت قراردادهای موقت کار، به برده‌گی کشانده است. میلیون‌ها توده‌ی کارگر شرکت‌های تولیدی و خدماتی، مُعلم حق‌التدریسی، پرستار، راننده و...، با قراردادهای ۸۹ روزه و با دست‌مزدی نازل‌تر از حداقل دست‌مزد سراسری، گاه تا یک‌سوم آن، به استخدام درمی‌آیند.

در شرایطی چنین نابہ‌سامان و جهنمی، مزد منطقه‌ای تنها سرکوب مزدی توده‌ی کارگر در مناطق محروم را بیش‌تر می‌کند، نرخ حداقل دست‌مزدهای توده‌ی کارگر را بیش‌تر کاهش می‌دهد، به تفاوت سطح زندگی بین آن‌ها می‌انجامد، و ساختار طبقه‌ی کارگر و ضرورت هم‌بستگی مبارزاتی طبقه علیه سرمایه‌داری را بیش از پیش با اختلال و تلاشی مواجه می‌سازد.

● طرح «استاد-شاگردی»

طرح «استاد-شاگردی» در ۱۴ ماده و یک تبصره، در بیست و دوم آبان ۱۳۹۰، تصویب و برای اجرا به «سازمان آموزش فنی و حرفه‌ای کشور» ابلاغ شد. هدف از این طرح، به ظاهر، مبتنی بر «اشتغال مولد و پایدار مطابق با فن‌آوری‌های روز و استمرار و تثبیت مشاغل موجود» بود. طرح «استاد-شاگردی» به کار بدون دست‌مزد دامن می‌زند، سودآوری سرشار سرمایه از کار کودکان و نوجوانان را تامین می‌کند، و گونه‌ی آشکاری از کار اجباری یا

بی‌گاری است. مشمولین این طرح در بازه‌ی زمانی آموزش خود از شمول قانون کار و تامین اجتماعی خارج بوده و از هیچ حقی برخوردار نیستند. طرح «استاد- شاگردی» لزوم انعقاد هر گونه قراردادی بین طرفین را مُتفی می‌داند و به بهانه‌ی آموزشی بودن طرح، در بند ۱۰ ماده‌ی ۵، به سرمایه‌داران اطمینان می‌دهد: «هیچ مبلغی تحت هر عنوان از جمله مزد و حقوق توسط استادکار به شاگرد پرداخت نمی‌شود.»

در بند ۳-۵ همین قانون آمده است:

«زمان آموزش حداقل دو برابر زمان مُندرج در استانداردهای آموزشی و تا سقف ۲ سال می‌باشد. بدیهی است مدت زمان اجرای دوره در این بازه زمانی به توافق طرفین (استادکار و شاگرد) بستگی دارد.»

در بند ۷-۵ نیز تصریح شده است:

«بدیهی است شاگردان در مدت زمان آموزش از شمول قانون کار و قانون تامین اجتماعی خارج بوده و موضوع در قرارداد آموزشی مربوطه تصریح می‌گردد.»

با اجرای این طرح، در واقع، کار کودکان و نوجوانان قانونی شده و آن‌ها به مدت ۲ سال به طور مجانی به کار اجباری یا بی‌گاری گماشته می‌شوند. به علاوه، با این طرح، سرمایه‌داری ایران هزینه‌ی آموزش کارگران آینده را بر دوش خود طبقه‌ی کارگر می‌گذارد. و با این راه‌کار مُزورانه، انباشت سرمایه را افزون می‌کند.

● طرح «مهارت‌آموزی در مُحیط واقعی کار»

طرح مزبور که از سال ۹۶ اجرایی شده است، به نوبه‌ی خود مُنجر به ارزان‌سازی هرچه بیش‌تر نیروی کار، حذف تعهدات قانونی کارفرما، از جمله پرداخت حق بیمه، می‌شود. «طرح مهارت‌آموزی در مُحیط واقعی کار»، به ظاهر، به منظور تربیت و ارتقای مهارت‌های شغلی جوانان جویای کار، از ۱۵ ساله و بالاتر فاقد مهارت یا کم‌مهارت، به اجرا در آمده است: «یادگیری عملی و کاربردی مهارت‌های آموزشی، آشنایی با مُحیط کسب و کار واقعی، افزایش خودباوری مهارت‌آموزان، حفظ مشاغل فعلی و سنتی، و جذب نیروی کار ماهر در بنگاه‌ها، از مُهم‌ترین اهدافی است که با اجرای این طرح دنبال می‌شود.»

بر اساس ماده‌ی ۱۴۸ قانون کار ارتجاعی جمهوری اسلامی، همه‌ی کارگاه‌ها وظیفه دارند فهرست کارگران خود را به «سازمان تامین اجتماعی» ارسال کنند و برای تک‌تک کارکنان

خود حق بیمه پرداخت نمایند. «وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی»، در مهر ۱۴۰۰، اما، برخلاف این ماده‌ی قانونی، طی بخش‌نامه‌ای با عنوان «دستورالعمل اجرایی طرح مهارت‌آموزی در محیط کار واقعی» اعلان داشته:

«نیروی کار ۱۵ سال و بالاتر از آن برای مهارت‌آموزی و جذب شدن به بازار کار باید یک سال تمام و بدون دریافت حق بیمه و همچنین بدون مطالبه‌ی هر گونه دست‌مزد، برای یک کارفرمای معین، در بخش دولتی یا خصوصی، کار کند.»

بر مبنای این طرح، نیروی کار جوان بنا به تشخیص کارفرما موظف است «روزی ۴ تا ۸ ساعت»، بدون برخورداری از حق بیمه حتا در صورت بروز مصدومیت به هنگام کار، برای کارفرما کار کند.

کار «رایگان» نیروی کار جوان به اندازه‌ای برای کارفرمایان سودآور است، که به آن‌ها امکان می‌دهد حتا پس از اجرای «طرح مهارت‌آموزی در محیط کار واقعی»، برای کاهش هزینه‌های تولید و کسب سود هرچه بیش‌تر، به جای استخدام نیروی کار ثابت، بخشی از نیروی کار مورد نیاز خود را میان از کارورزانی که مُهر «کارگر بدون حق بیمه و بدون دست‌مزد» بر پیشانی دارند را به استخدام در آورد.

همین روال در مورد دانش‌آموختگان دانشگاهی نیز به کار گرفته شده است. طبق «دستورالعمل طرح کارورزی دانش‌آموختگان دانشگاهی»، مصوب «شورای عالی اشتغال»، در بهمن ۱۳۹۵، واحد پذیرنده‌ی این دانش‌آموختگان (هر بُنگاه اقتصادی فعال در بخش‌های خصوصی یا تعاونی) می‌تواند به ازای استخدام سه نیروی کار بیمه شده، یک کارورز «مجانی» استخدام کند. طرح «شورای عالی اشتغال»، در عمل، دست کارفرمایان را برای به کارگیری کارورزان دانش‌مُوخته‌ی «مجانی»، بدون بیمه و دست‌مزد تا سقف یک‌چهارم نیروی کار مورد نیاز یک بُنگاه اقتصادی، باز گذاشته است. کارفرما می‌تواند به ازای استخدام ۱۰ نیروی کار بیمه شده، ۳ یا ۴ نیروی کار با تحصیلات عالی را بدون پرداخت حق بیمه و دست‌مزد به خدمت بگیرد.

● کار پیمانی، ارزان و پول‌ساز

هدف سرمایه‌داری ایران، از هنگامی که قراردادهای موقت و سفیدامضای کار را به شکل مُسلط استخدام نیروی کار بدل ساخت و رابطه‌ی کار و سرمایه را دگرگون نمود، «مُقررات‌زدایی از روابط کار» و «ارزان‌سازی نیروی کار» بوده است. ایجاد صدها شرکت پیمان‌کاری، در گوشه و کنار ایران، که اکثر آن‌ها به نهادهای قدرت در جمهوری اسلامی

سرمایه متصل هستند، و شکل‌گیری ده‌ها نوع قراردادهای مختلف کار، همه، در جهت تحقق هرچه بیش‌تر و سهل‌تر همین هدف بنیادین سرمایه‌داری ایران به کار می‌آیند.

بخشی از توده‌های کارگر، که مزه‌ی تلخ بی‌کاری مُزمن را تجربه کرده‌اند، و انبوه قابل توجهی از زنان کارگر برای کمک به درآمد ناچیز خانواده، از سر ناچاری و استیصال، شرایط برده‌وار کارهای پیمانی را می‌پذیرند. کارهای پیمانی، اغلب، کاری پاره‌وقت است، اما، در پاره‌ای از کارهای مُتنوع آن، با توجه به پراکندگی جغرافیایی، و وقت بسیاری که برای آمد و شد صورت می‌گیرد، تمام وقت روزانه‌ی نیروی کار را صرف خود می‌کند.

بنا به داده‌های طرح «آمارگیری نیروی کار»، که از سوی «مرکز آمار ایران»، طی سال‌های ۱۳۹۲ تا ۱۳۹۸ صورت گرفت، در حدود ۴۷ درصد از نیروی کار زنان صرف کارهای پاره‌وقت، کم‌تر از ۳۳ ساعت در هفته، در بخش اقتصاد غیررسمی، از جمله کارهای پیمانی، می‌شد. در کارهای پیمانی، قاعده و قرار استاندارد و مُدونی در نحوه‌ی به کارگیری نیروی کار، تعیین ساعات کار، میزان دست‌مزد، و... وجود ندارد و ضرورت کار، و میل و اراده‌ی شرکت‌های پیمان‌کاری، شرایط کار را تعیین می‌نماید.

«شرکت‌های پیمان‌کاری تامین نیروی انسانی»، امروزه، در تمامی مراکز و موسسات کار، چه دولتی و چه خصوصی، ریشه دوانیده‌اند. در بسیاری از کارخانه‌ها و کارگاه‌های تولیدی، در صنعت نفت و گاز و پتروشیمی، در معادن، مخابرات، آب و برق، در راه و ساختمان‌سازی، در موسسات خدماتی، آموزشی و...، نیروی میلیونی توده‌های کارگر به وسیله‌ی شرکت‌های پیمان‌کاری به کار گرفته می‌شود.

این شرکت‌ها، نیروی انسانی مورد نیاز مراکز و موسسات کار را تامین و در قبال فعالیت خود، بخش مُتنابه‌ی از دست‌مزد کارگر را کسر و به حساب خود واریز می‌کنند. این شکل از سودآوری به اندازه‌ای آسان است، که برخی از مراکز و موسسات بزرگ، چون ایران‌خودرو و سایپا و...، خود اقدام با ایجاد چنین شرکت‌های می‌کنند، نیروی کار مورد نیاز را از طریق آن‌ها استخدام می‌نمایند، و سهم بزرگی از دست‌مزد نیروی کار را، در یک دزدی آشکار، بالا می‌کشند.

نوع دیگری از این شرکت‌ها، تحت عنوان «شرکت‌های پیمان‌کاری پروژه‌ای» نیز وجود دارند، که در مُناقصه‌های ساختگی، و در زد و بند با مراکز قُدرت جمهوری اسلامی، مسئولیت پیش‌برد و اجرای پروژه‌های مراکز و موسسات بزرگ اداری، خدماتی و تولیدی را به عهده می‌گیرند؛ از کانال شرکت‌های زیرمجموعه‌ی خود به استخدام نیروی کار مورد نیاز اقدام می‌کنند؛ و چه از طریق هزینه‌سازی‌های دروغین در بودجه‌ی میلیاردي تامین این پروژه‌ها و چه از طریق دزدی بخش مُهمی از دست‌مزد نیروی کار، به سودهای کلان می‌رسند. در هر دو نوع شرکت‌های پیمان‌کاری، نیروی انسانی کار با دست‌مزدی به شدت نازل به

کار گرفته می‌شود، همین دست‌مزد نازل هم گاه برای ماه‌ها پرداخت نمی‌گردد، روز کار بسیار طولانی است و حتا به ۱۴ ساعت روزانه‌ی کار هم می‌رسد، شرایط کار طاقت‌فرسا و فشار و شدت آن جان‌کاه است. و به رغم همه‌ی این‌ها، نیروی کار از کم‌ترین حقی برخوردار نیست و هر گاه کارفرما اراده کند، سهل و ساده، بدون بهره از هیچ تأمینی، بدون امکان شکایت به هیچ مرجع قانونی و حقوقی، اخراج می‌شود.

دزدی و چپاول دست‌مزد و ارزش اضافی حاصل از استثمار مُشدد نیروی کار در این شرکت‌ها امری معمول، و از حیث جمهوری اسلامی سرمایه «مُجاز»، است. دست‌مزدهای نازل، در دفاتر رسمی به میزان بیش‌تری قید می‌گردد، و تفاوت آن به جیب شرکت سر ریز می‌کند. از ساعات اضافه‌کاری کارگر هم دزدی می‌شود. بر اساس قوانین جاری، دست‌مزد ساعات اضافه‌کاری بر مبنای ۱۹۲ ساعت در ماه مُحاسبه می‌گردد. شرکت‌های پیمان‌کاری، اما، ساعات اضافه‌کاری را به ۲۲۰ ساعت در ماه افزایش می‌دهند و به این ترتیب، دست‌مزد ۲۸ ساعت اضافه‌کاری کارگر را می‌بلعند.

یک نمونه‌ی دیگر، دزدی آشکار این شرکت‌ها در نحوه‌ی برخورد به تعطیلات نوروز است. قراردادهای کار در بسیاری از شرکت‌های پیمان‌کاری، به طور معمول، در پایانه‌ی هر سال خاتمه می‌یابد، اما، قراردادهای جدید نه در آغاز سال جدید، که از پانزدهم فروردین بسته می‌شود، تا حقوق روزهای تعطیل نوروز به کارگر پرداخت نگردد. این ترفند کثیف، در عین حال، باعث کسری در یک سال تمام کاری کارگر می‌شود و از آن‌جا که شرط استفاده از بیمه‌ی بی‌کاری یک سال تمام کاری است، کارگر از بیمه‌ی بی‌کاری محروم می‌گردد. سُلطه‌ی شرکت‌های پیمان‌کاری بر بازارهای کار، در پناه حمایت جمهوری اسلامی سرمایه، به استثمار مُشدد و غیرقابل تصور برده‌گان مزدی و رقابت و تفرقه در بین توده‌ی کارگر میدانی فراخ داده است.

● ایجاد «مناطق آزاد اقتصادی»

ایجاد «مناطق آزاد اقتصادی»، «مناطق ویژه‌ی تجاری»، از سال ۱۳۸۴، در قالب «قانون تشکیل و اداره‌ی مناطق ویژه‌ی اقتصادی»، «به منظور پشتیبانی و حمایت فوق‌العاده خاص از فعالیت‌های اقتصادی، تجاری، صادرات، جلب و تشویق سرمایه‌گذاری» کلید خورد. «مناطق آزاد» به محدوده‌ای حراست شده اطلاق می‌شود، که حدود آن را مجلس شورای اسلامی تعیین می‌کند و از لزوم رعایت پاره‌ای قوانین و مقررات جاری در دیگر مناطق ایران مُعاف است. قوانین ویژه‌ی این مناطق، بسته به الزامات سودآوری هرچه افزون‌تر سرمایه، به تصویب هیات وزیران دولت‌های وقت می‌رسد.

در ماده‌ی یک قانون ویژه‌ی «مناطق آزاد اقتصادی» به دولت‌های وقت اجازه داده می‌شود، که: «به منظور تسریع در انجام امور زیربنایی، عمران و آبادانی رشد و توسعه‌ی اقتصادی، سرمایه‌گذاری و افزایش درآمد عمومی، ایجاد اشتغال سالم و مولد، تنظیم بازار کار و کالا، حضور فعال در بازارهای جهانی و منطقه‌ای، تولید و صادرات کالاهای صنعتی و تبدیلی و ارائه‌ی خدمات عمومی، مناطق ذیل را به عنوان مناطق آزاد تجاری و صنعتی بر اساس موازین قانونی و این قانون اداره نماید.»

از همین رو، در قانون ویژه‌ی این مناطق، که طبق ماده‌ی ۲۰ خارج از قلمرو گمرکی ایران قرار دارند، تصریح شده است:

«تولید صنعتی در این مناطق به منظور صادرات آن‌ها صورت می‌گیرد؛ و رابطه‌ی کارگر و کارفرما در این مناطق از شمول قانون کار خارج است و آیین‌نامه و ضوابط خاص خود را دارد.»

شدت کار و استثمار توده‌ی کارگر در این مناطق، میزان دست‌مزد، نحوه‌ی استخدام و اخراج، نوع قرارداد کار، بیمه‌ی بی‌کاری و... توسط شرکت‌های پیمان‌کاری، کارفرما، و در کنف حمایت قانونی و حقوقی دولت‌های وقت جمهوری اسلامی، صورت می‌بندد.

● تبعیض جنسیتی و «زن‌دایی» از بازارهای کار

آپارتاید جنسی و توحشی که بر زنان در جمهوری اسلامی سرمایه تحمیل می‌گردد - آن گونه که گرایش‌ات بورژوازی مدعی هستند - نه ناشی از صرف وجود و کارکرد عواملی چون عدم رشد سیاسی - اقتصادی، فرهنگ کهنه و عقب‌مانده، تداوم حضور بختک‌مذهب و فرهنگ پدر/مردسالار، و... که در اساس محصول نظم سرمایه و سیاست‌های راه‌بردی آن در طبقه، و در جامعه، هست. این عوامل لیست می‌شوند، تا سرمایه‌داری تطهیر شود، سلطه‌ی موحش سیاسی - اقتصادی آن بر جان و سرنوشت جامعه، و در فرودستی زنان، در پرده‌ی استتار بماند. بقای تاکنونی این عوامل در جامعه‌ی بورژوازی، در اساس، به این دلیل است که سرمایه جهت انباشت و ارزش‌افزایی هرچه فزاینده‌تر خود، به نیروی کار ارزان و خاموش میلیون‌ها زن کارگر، به ایجاد رقابت در بین طبقه، به صرفه‌جویی و ارزان‌سازی هزینه‌های کار، به تولید نسلی و بازتولید رایگان نیروی کار مورد نیاز خود، به زنان و نیروی کار ارزان آنان، نیاز وافر دارد. و بختک‌مذهب و فرهنگ پدر/مردسالار، به ویژه، ساز و کاری موثر در تامین و تضمین این نقش برای زنان است. موقعیت فرودست زنان، از زوایای متعددی، به سود نظم سرمایه است:

- نرخ عمومی دست‌مزد نیروی کار، به اعتبار دست‌مزد نازل زنان، یا کار رایگان آنان، تنزل می‌یابد و در نتیجه‌ی آن، نرخ متوسط بهره‌کشی و ارزش‌افزایی از طبقه‌ی کارگر رو به افزایش می‌رود؛

- رقابت و تفرقه در صفوف طبقه‌ی کارگر دامن می‌گیرد. مردان طبقه‌ی کارگر، در متن وجود و کارکرد فرهنگ پدر/مردسالار، به زنان به دیده‌ی رقیبی که با حضور ارزان در بازارهای کار، نرخ متوسط دست‌مزد آنان را پایین می‌آورند، می‌نگرند. و بدین خاطر، به نابرابری و تبعیض، تعدی و تعرض، نسبت به زنان کارگر بی‌اعتنا می‌مانند. و حتا خواستار خروج زنان کارگر از بازارهای کار، و خانه‌نشینی و خانه‌داری آنان، می‌شوند؛

- زمینه‌ی مناسب افزایش شدت کار و استثمار مُشدد نیروی کار، در متن وجود رقابت و تفرقه در طبقه‌ی کارگر، برای سرمایه‌داری فراهم می‌گردد. و در عین حال، مبارزه‌ی هم‌بسته‌ی طبقه‌ی کارگر علیه برده‌گی مزدی، هم‌آوایی و هم‌دوشی زنان و مردان طبقه، نیز به بند کشیده می‌شود؛

- کار خانه‌داری را، بر متن موقعیت فرو دست زنان، بر آنان تحمیل می‌کند. و تولید نسلی و بازتولید نیروی کار و مراقبت از خانواده‌ی کارگری، که جهت بهره‌کشی و ارزش‌افزایی مُداوم، یک الزام دایمی سرمایه‌داری است را به رایگان از آنان می‌طلبد. ده‌ها میلیون زن خانه‌دار در ایران، و در گستره‌ی جهان، این الزام دایمی سرمایه‌داری را بدون آن که این نظام کم‌ترین هزینه‌ای برای انجام این کارهای مُتنوع و مُتعدد مُتقبل شود، به هزینه‌ی خانواده‌های کارگری، برآورد می‌سازند. بختک مذهب و فرهنگ پدر/مردسالار، به ویژه، این‌جا - به نفع سرمایه و به مثابه یک ساز و کار موثر آن - وارد میدان می‌شود. نهاد خانواده، به مثابه سلول پایه‌ی جامعه‌ی سرمایه‌داری و جلوه‌گاه نقش خانه‌داری زن، به یُمن وجود و کارکرد این ساز و کار، اهمیتی خاص می‌یابد؛ نقش مادری و خانه‌داری زن ستایش می‌شود؛ و کار زن جایگزین مهدکودک، خانه‌ی سال‌مندان، و ده‌ها مرکز مورد نیاز اجتماعی دیگر در امور خانه‌داری و تربیتی و مراقبتی در جامعه می‌گردد. نهاد خانواده و نقش زن در آن - به رغم همه‌ی تغییراتی که در جامعه‌ی سرمایه‌داری و به تبع آن، در نهاد خانواده - ایجاد شده، اما، هم‌چنان یک رُکن تداوم موقعیت فرو دست زنان، و «شکاف جنسیتی»، در جامعه، در بازارهای کار، و در خانواده، است. این نقش زنان طبقه‌ی کارگر، به ویژه، به زمان بُحران اقتصادی، که با سیاست خصوصی‌سازی، تنزل سقف

امکانات اجتماعی، و...، از یک سو، بی‌کاری و فقر و فلاکت را بر هستی طبقه‌ی کارگر آوار می‌کند؛ و از دگر سوی، امکان بهره‌وری خانواده‌های کارگری از امکانات اجتماعی، مهدکودک، خانه‌ی سالمندان، و...، را به شدت کاهش می‌دهد، بیش از پیش اهمیت می‌یابد؛

- ارتش ذخیره‌ی کار را، به همین اعتبار، پُر شمارتر می‌سازد. تولید مازاد کار، نیروی عظیم انسانی‌یی که بنا به نیاز سرمایه وارد بازار کار می‌شود یا از آن خارج می‌گردد، در واقع، یک خصلت بنیادی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری و ذاتی آن است. در دوران رونق و شکوفایی اقتصاد، حداکثر نیروی کار جهت استفاده از حداکثر ظرفیت بازارهای کار سرمایه لازم می‌آید. و در دوان بحران و تنگنای اقتصادی، انبوهی از کارگران مازاد از دایره‌ی تولید حذف و بی‌کار می‌شوند. ارتش ذخیره‌ی کار، در هر حال، بیش‌تر یا کم‌تر، حضوری دایمی در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری دارد. انبوه زنان کارگری که قربانی تعدیل نیروی کار می‌شوند، به کار پُر مشقت خانه‌داری سوق داده می‌شوند، و یا در اقتصاد غیررسمی ارزش‌افزایی می‌کنند، بخش مهمی از این ارتش، و از آن‌جا که در آمارهای رسمی ملحوظ نمی‌شوند، بخش «پنهان» این ارتش را می‌سازند.

مکان اقتصادی و اجتماعی زنان - که بر بستر موقعیت فرو دست آنان به مثابه «جنس دوم»، با بهره‌گیری از ساز و کار بختک مذهب و فرهنگ پدر/ مردسالار، در ارزش‌افزایی سرمایه، متعین می‌شود- به نوبه‌ی خود حضور و کارکرد آن‌ها در جامعه‌ی سرمایه‌داری و در رابطه بین زنان و مردان را بازتولید و تحکیم می‌کند. و از این طریق، زمینه‌های مناسب دو گانه‌ی استثمار/ تبعیض جنسیتی زنان، به مثابه پدیده‌ی ذاتی جامعه‌ی سرمایه‌داری، را فراهم می‌نماید.

داده‌های آماری از تعداد واقعی زنان شاغل، و به تبع از تعداد دقیق زنان بی‌ثبات کار و بی‌کار، در ایران به شدت نارسا و ناقص هستند. هم بدین علت، که در قانون کار جمهوری اسلامی تعریف نادرستی از کارگر شاغل صورت می‌گیرد و افرادی که فقط یک ساعت در هفته به هر گونه کاری می‌پردازند، شاغل محسوب می‌شوند؛ و هم بدین خاطر، که فقط آن دسته از کارگرانی که تحت پوشش بیمه‌ی تامین اجتماعی قرار دارند، در آمارها ثبت می‌گردند. میلیون‌ها زن کارگر خانه‌دار، و انبوهی از زنان کارگر در اقتصاد غیررسمی، که از شمول قانون کار خارج هستند، در این آمارها لحاظ نمی‌شوند. با توجه به این‌ها، و بر اساس داده‌ها، تنها ۵ تا ۷ درصد از جمعیت نیروی کار رسمی در بازارهای کار سرمایه را زنان کارگر تشکیل می‌دهند!

بازارهای کار سرمایه در ایران بر مبنای «تفکیک جنسیتی» تقسیم‌بندی شده است. حوزه‌ی اشتغال، نحوه‌ی استخدام، میزان دست‌مزد، امتیازات کار، و... به تمامی، بر مبنای «تفکیک جنسیتی» و موقعیت فرودست زنان در بازارهای کار تعیین می‌شوند. سهم زنان کارگر، بر این اساس، مشاغل ساده، دست‌مزدهای به شدت نابرابر و نازل، فقدان امکانات آموزشی و تخصصی، و... است. «تفکیک جنسیتی» مشاغل در بازارهای سرمایه در ایران چنان نهادینه است، که کارهای پاره‌وقت، فعالیت در اقتصاد غیررسمی، پیمانی، کُتراتی و... تنها گزینه‌ی ممکن برای میلیون‌ها زن کارگر به شمار می‌رود. این گونه کارها، در عین حال، متناسب با وضعیت زنان کارگر و مسئولیت کارخانه‌داری آنان سازمان می‌یابد و بیش از پیش وجود «شکاف جنسیتی» و چرخه‌ی استثمار و ستم دوگانه بر زنان کارگر را تحکیم می‌کند. در قانون کار ارتجاعی جمهوری اسلامی، به ظاهر امتیازاتی برای زنان کارگر در نظر گرفته شده است، اما، این «امتیازات»، گاه کارفرمایان را از استخدام آنان، جهت صرفه‌جویی بیش‌تر در هزینه‌های کار، مُنصرف می‌کند. قانون مُرخصی زایمان، حق شیردهی، و ایجاد شیرخوارگاه و مهدکودک در مراکز کار، باعث می‌شود کارفرمایان - برای حذف این هزینه‌ها- قید استخدام زنان کارگر را بزنند. قانون «بازنشستگی پیش از موعد زنان کارگر»، با ۲۰ سال سابقه‌ی کار و ۴۲ سال سن، که تنها شامل ۲۰ روز دست‌مزد می‌شود، نیز روشی برای حذف زنان از بازارهای کار است. زنان کارگر در بازارهای کار امنیت ندارند. و تعرض و تعدی جنسی و کلامی، نه تنها از سوی کارفرمایان، که حتا از سوی برخی مردان کارگر، نیز سبب آزار آنان می‌شود.

«تفکیک جنسیتی»، مردانه - زنانه شدن کار، از لابه‌لای گزارش‌ها و برآوردهای نهادهای رسمی جمهوری اسلامی سرمایه هم نمایان می‌شود. بر اساس برآورد «وزارت کار»، ۶۳ درصد از زنان شاغل، در مشاغل خدماتی کار می‌کنند. در حدود ۷۶ درصد کارگران پرستار و کادر درمانی، زن هستند، که اکثریت آنان با قراردادهای موقتی، ۸۹ روزه، کار می‌کنند. یک گزارش «مرکز پژوهش‌های عالی تامین اجتماعی»، در سال ۱۴۰۱، اطلاع می‌دهد ۸۰ درصد کارگران شاغل، بدون بیمه، در بخش خدمات، زن هستند. بسیاری از زنان دانش‌آموخته‌ی دانشگاهی، نیز به ناچار جذب کارهای موقت و بی‌ثبات می‌شوند و تبعیض‌های جنسیتی چندلایه، از جمله تبعیض در دست‌مزد، را تجربه می‌کنند. در سال ۱۴۰۱ از کُل زنان بی‌کار، حدود ۷۲ درصد فارغ‌التحصیل دانشگاه بودند. («فردای اقتصاد»، هفتم مهر ۱۴۰۱)

«شکاف جنسیتی»، به ویژه، در تفاوت فاحش در مزد زنان و مردان طبقه نمایان است. در گزارش روزنامه‌ی «هم‌میهن»، سی‌ام فرودین ۱۴۰۲، آمده است:

«میانگین حقوق پرداختی به زنان شاغل در شهرها ۸ میلیون تومان و مردان ۱۰ میلیون تومان است؛ یعنی شکاف جنسیتی دست‌مزدی ۲۰ درصدی

و این یعنی میانگین زنان شاغل در شهرها، حتا، کم‌تر از خط فقر مُطلق دست‌مزد دریافت می‌کنند.»

سرمایه‌داری ایران، افزون بر این همه، به رواج وسیع مشاغل خُرد و خانگی نیز پرداخته است، تا زنان را به خانه بازگرداند و سیاست «زن‌زدایی» از بازارهای کار سرمایه را با وسعت بیش‌تری اجرایی کند. معاون اشتغال‌زایی وزیر «تعاون، کار و رفاه اجتماعی»، در اسفند ۱۴۰۲، پرده از سیاست «زن‌زدایی» دولت برمی‌دارد:

«۸۰ درصد تسهیلات، صدور مجوز و ایجاد مشاغل خانگی به زنان اختصاص دارد و ۳۵ درصد مشاغل ایجاد می‌شود در سامانه‌ی رصد مشاغل و ۸۰ درصد مشاغل خانگی متعلق به زنان است.»

روزنامه‌ی «فرهیختگان»، شانزدهم آبان ۱۴۰۲، نیز به نقل از «دبیرخانه‌ی ستاد سامان‌دهی حمایت از مشاغل خانگی»، گزارش داده است:

«تعداد مشاغل خانگی ایجاد شده، از ابتدای شروع به کار دولت سیزدهم تا پایان سال ۱۴۰۱، بیش از ۱۶۰ هزار شغل است و زنان با ۸۰ درصد، بیش‌ترین سهم در ایجاد کسب‌وکارهای خانگی را داشته‌اند.»

سهم زنان در بازارهای کار رسمی ایران پیش از آن که گسترش مشاغل خانگی به یکی از سیاست‌های اصلی جمهوری اسلامی سرمایه بدل شود هم بسیار اندک بود. «مرکز راه‌بردی وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی»، در سال ۱۳۹۸، سهم زنان از مشاغل رسمی را ۳۶/۶ درصد در برابر ۶۳/۴ درصد مشاغل غیررسمی برآورد کرده بود. آخرین داده‌های آماری، در فصل پایانی سال ۱۴۰۲، نیز از اشتغال تنها یک‌هشتم زنان در سن اشتغال، یعنی ۳ میلیون و ۷۶۸ هزار زن، خبر می‌دهد. رقمی که نسبت به فصل پاییز همان سال، ۲۴۰ هزار نفر کم‌تر و به معنای بی‌کارسازی حداقل ۲۴۰ هزار زن در پایان سال ۱۴۰۲ است.

بر اساس داده‌های موجود، از سال ۱۳۹۲ تا ۱۴۰۳، نرخ بی‌کاری زنان در ایران در بازه‌ای بین ۱۳/۷ تا ۲۱/۹ درصد در نوسان بوده است. نرخ مشارکت زنان نیز در همین بازه زمانی، بین ۱۰/۳ تا ۱۸/۳ درصد متغیر بوده است؛ در حالی که نرخ مشارکت اقتصادی مردان همیشه بالای ۶۰ درصد بوده است.

بر حسب داده‌های آماری، نسبت اشتغال زنان (درصد زنان شاغل از کل جمعیت زنان در سن کار) در بازه‌ای بین ۱۰/۹ تا ۱۴/۸ درصد چرخش داشته است. آخرین آمار موجود از نرخ بی‌کاری زنان مربوط به پاییز ۱۴۰۳ است، که از ۱۴/۵ درصد نرخ بی‌کاری زنان اطلاع می‌دهد.

به گزارش «مرکز آمار ایران»، در سال ۱۴۰۰، که مربوط به تفکیک اشتغال بخش رسمی و غیررسمی در سال‌های ۱۳۹۸ و ۱۳۹۹ است:

«از چهار میلیون و ۳۲۰ هزار زن شاغل در ایران، تنها ۱/۶ میلیون نفر در مشاغل رسمی مشغول به کارند. و دو میلیون و ۷۳۹ هزار نفر در مشاغل غیررسمی کار می‌کنند، که دارای حقوق و مزایای شاغلان رسمی، مانند بیمه‌ی بازنشستگی و بهداشت نیستند، و یا شاید قراردادهای هم در اداره کار ثبت نشده باشد.» (مرکز آمار ایران، هشتم آبان ۱۴۰۰)

زنانی که به کار دست‌مزدی موقت اشتغال دارند، بیش‌تر نیروی کار واحدهای اقتصادی زیر ۱۰ نفر، کارگاه‌های کوچک، و یا نیروهای پروژه‌ای و شرکتی هستند، که حتی برای کارهای مستمر نیز قراردادهای موقت دریافت کرده‌اند؛ امری که بر خلاف تبصره یک و دو ماده‌ی ۷ قانون کار است، اما، به نرَم بازارهای کار سرمایه‌داری ایران بدل شده است.

سیاست تبعیض جنسیتی و «زن‌زدایی» از بازارهای کار، فورانی از انباشت سرمایه برای سرمایه‌داری ایران به ارمغان آورده است. همان‌طور که پیش‌تر آمد، سرمایه‌داری ایران با اجرای این سیاست: نرخ عمومی دست‌مزد نیروی کار را، به اعتبار دست‌مزد نازل زنان شاغل، بیش از پیش تنزل داده و در نتیجه‌ی آن، نرخ متوسط بهره‌کشی و ارزش‌افزایی از طبقه‌ی کارگر را افزون کرده؛ دامنه‌ی رقابت و تفرقه در صفوف طبقه‌ی کارگر را فراخ کرده؛ زمینه‌ی مناسب افزایش شدت کار و استثمار مُشدد نیروی کار را فراهم آورده؛ مبارزه‌ی هم‌بسته‌ی طبقه‌ی کارگر علیه سرمایه‌داری، بر بستر گسل بین مردان و زنان طبقه، را به مُحاق برده؛ و موقعیت فرو دست زنان کارگر را تثبیت نموده است.

● موزه‌های اصلی اشتغال زنان کارگر

زنان کارگر در ایران، به طور عُمده، در حوزه‌های زیر به کار اشتغال دارند:

- کارخانجات و موسسات تولیدی بزرگ:

تعداد زنان کارگر در این بخش، در مقیاس نیروی آماده به کار زنان، بسیار نازل است. کارخانجات و موسسات بزرگ، بر مبنای سیاست راه‌بردی کاهش هزینه‌های کار، به استخدام زنان کارگر علاقه ندارند. زنان کارگر به مهدکودک و شیرخوارگاه، به مرخصی دوران بارداری و سپس پرورش کودک در ماه‌های اول، و... نیاز دارند و این‌ها با شرایط استثمار مُشدد نیروی کار، صرفه‌جویی و ارزان‌سازی هزینه‌های کار، هم‌خوان نیست. به علاوه، نقش خانه‌داری زنان، کارهای پاره‌وقت یا فعالیت در اقتصاد غیررسمی، در متن این سیاست، بیش‌تر به منفعت سرمایه‌داری است.

در سال‌های اخیر با سیاست خصوصی‌سازی و تعدیل نیروی کار، و هم‌چنین در متن پاندمی

کووید ۱۹، انبوهی از زنان کارگر از کارخانجات و موسسات تولیدی بزرگ از کار اخراج شدند و به ناگزیر، برای گذران زندگی خانواده‌های خود، به کارهای پاره‌وقت یا فعالیت در اقتصاد غیررسمی روی آورده‌اند.

- کارگاه‌های تولیدی کوچک:

بر اساس قانون کار جمهوری اسلامی، کارگاه‌های تولیدی کوچک با ده نفر و کم‌تر، از شمول قانون کار مُستثنی هستند. روند خروج این کارگاه‌ها از شمول قانون کار از سال ۱۳۷۵، با فشار کارفرمایان و در جهت سودآوری حداکثری سرمایه، کلید خورد. نیروی کار اغلب این کارگاه‌ها را زنان کارگری شامل می‌شوند، که بدون برخورداری از حق بیمه‌ی درمانی، بیمه‌ی بازنشستگی، مُرخصی سالیانه، مُرخصی زایمان، با ساعات کار طولانی و طاقت‌فرسا، و دست‌مزدهای بسیار نازل، بدون هیچ نظارتی در رعایت ایمنی و بهداشت محیط کار، مجبور به کار هستند.

کارفرمایان این کارگاه‌ها - به یمن وجود قانون کار ارتجاعی جمهوری اسلامی - دست بازی در نحوه‌ی استخدام، برقراری شدت کار، و اخراج دل‌به‌خواهی نیروی کار خود، دارند. کارگران این کارگاه‌ها، اغلب زنان، با قراردادهای کوتاه‌مدت، ۹۰ روزه، استخدام می‌شوند و با سر آمدن این مُهلت اخراج می‌گردند. به این ترتیب، از یک سو، نیروی کار این کارگاه‌ها از هر گونه مزایای قانونی محروم می‌شود؛ و از دگر سو، صرفه‌جویی و ارزان‌سازی هزینه‌های کار، به سُهولت مقدور گشته و سودهای هنگفت نصیب کارفرمایان می‌گردد.

کار در کارگاه‌های کوچک تولیدی، که شامل کار در سالن‌های زیرزمینی و زیرپله‌ای در شرایط غیربهداشتی هم می‌شود، جزیی از کارهای موقت و بی‌ثبات، و قراردادهای سفیدامضا، است. در بسیاری از این کارگاه‌های تولیدی کوچک، کارفرما از کارگر چک و برگه‌ی سفید تسویه می‌گیرد، تا کارگر به هنگام اخراج، یا عدم دریافت دست‌مزد، امکان پی‌گیری حقوقی و شکایت از کارفرما در اداره‌ی کار را نداشته باشد. به گفته‌ی رئیس کانون زنان «شوراهای اسلامی کار»، معصومه جوادی، «دوسوم کارگران کارگاه‌های زیرزمینی ایران، زن هستند». زنان کارگر این کارگاه‌ها «با دست‌مزدهای پایین‌تر و مزایای کم‌تر» کار می‌کنند. («شرق»، یازدهم اردیبهشت ۱۴۰۱)

یک نمونه از این کارگاه‌های «زنانه»، که هر سال میلیاردها دلار بر سود سرمایه در ایران می‌افزاید، صنعت پوشاک است. بر حسب آخرین آمارهای رسمی «وزارت صنعت، معدن و تجارت»، بیش از دو میلیون نفر در صنعت پوشاک در ایران مشغول به کار هستند. این جمعیت کارگری، که اکثریت عظیم آن‌ها زنان کارگر هستند، در حداقل ۱۰۰ هزار واحد تولیدی پوشاک مشغول به کار می‌باشند. ارزش صادرات تولید پوشاک در ایران، در سال‌های

رونق خود در حدود ۱۱ میلیارد دلار برآورد شده، که حدود یک درصد کل بازار مصرف پوشاک در سطح جهان را تشکیل می‌دهد.

- کارهای خدماتی:

این گونه از کار، گستره‌ی بسیار وسیع و متنوعی از کارهای خدماتی را شامل می‌شود. کار در موسسات نظامی، آسایش‌گاه‌های نگهداری از سالمندان، سرویس‌های خانگی، حمل و نقل، و مهم‌تر از همه کار در «نظام بهداشت و درمان»، از جمله کارهایی هستند که در ذیل کارهای خدماتی دسته‌بندی می‌شوند. در تمامی گونه‌های متنوع کارهای خدماتی، نیروی کار به صورت قراردادهای کوتاه مدت، و در این سال‌های متأخر از طریق شرکت‌های پیمانی، به استخدام در می‌آیند. این گونه کارها آشکارا از خصلت برده‌داری نوین برخوردار هستند. ساعات کار طولانی است، فشار کار طاقت‌فرسا است، دست‌مزدها نازل است، وقت رفت و آمد و... جزیی از ساعات کار نیست، و در بسیاری از گونه‌های آن، کارگر مُنفرد میزان فوق تصویری از استیصال و ازخودبیگانگی را تجربه می‌کند.

کار پرستاری در موسسات پزشکی، نمونه‌ی تلخ و جان‌کاهی از کارهای خدماتی در بازارهای کار سرمایه‌داری ایران است. اکثریت عظیم پرستاران در ایران، زن هستند. کار پرستاری، بر مبنای تقسیم جنسیتی بازارهای کار در جمهوری اسلامی سرمایه، کاری «زنانه» به حساب می‌آید. بنا به اطلاعات منتشره از سوی «وزارت بهداشت»، «۷۶ درصد از نیروی کار پرستاری ایران، در سال ۱۴۰۲، زن هستند.» («ایسنا»، شانزدهم بهمن ۱۴۰۲)

«نظام بهداشت و درمان» در ایران به پرستاران به تناسب میزان آموزش، تخصص، سختی و فشار کار، اضافه‌کاری، و... دست‌مزد پرداخت نمی‌کند. کار پرستاری، تحت سرکوب خشن و نظام‌مند دست‌مزدی قرار دارد. سختی و فشار کار، دست‌مزدهای بسیار نازل، و رفتارهای تبعیض‌آمیز در موسسات پزشکی، که بارها کارگران پرستار را به اعتراض و ترک از کار کشانده است، اکنون این رسته‌ی مهم و ضرور از کار برای جامعه را با مشکل جدی کمبود نیروی کار مواجه ساخته است. بنا به گزارشات متعدد، هم‌اکنون، «نظام بهداشت و درمان» در ایران از کمبود ۱۰۰ هزار نیروی کار در رنج است.

به گفته‌ی دبیرکل «خانه‌ی پرستار»، آمار ترک کار پرستاران در ایران در حدود ۱۵ درصد است. با توجه به تعداد ۱۵۰ هزار نفری پرستار شاغل با قرارداد رسمی، یعنی ۲۰ هزار پرستار کارشان را ترک کرده‌اند. ترک کار از سوی پرستاران، امری که با توجه به دست‌مزدهای نازل و سختی و فشار کار شدید آنان ناگزیر است، جان بیماران را در مخاطره قرار می‌دهد. جمهوری اسلامی سرمایه، اما، نه به خطرات جانی بیماران در شرایط کمبود پرستاران واقعی می‌گذارد و نه مشکلات و فرسودگی جسمی و روانی پرستاران را مهم می‌پندارد. دبیرکل

«خانه‌ی پرستار» ترک کار پرستاران را در اساس با دست‌مزد نازل آنان مُرتبط می‌داند: «پرستاران در ماه، ۱۲ میلیون درآمد دارند که با کارانه به ۱۴ میلیون می‌رسد. با این شرایط، اگر در خانه بمانند استهلاک کم‌تری دارند.» («تجارت نیوز»، یازدهم اردیبهشت ۱۴۰۳)

اگر داده‌های «وزارت بهداشت» درست باشد، که ۷۶ درصد از نیروی کار پرستاری در ایران را زنان کارگر شامل می‌شوند، آن‌گاه دست‌مزدهای بسیار نازل، سختی و فشار کار، و رفتارهای تبعیض‌آمیز در «نظام بهداشت و درمان»، از منظر جمهوری اسلامی سرمایه، «موجه» جلوه می‌کند. از این منظر، «زن» به عنوان موجودی فرودست - در بازارهای کار سرمایه‌داری، که بر مبنای شکاف جنسیتی سامان یافته است - از «حق» برابر با مرد برخوردار نیست. و دست‌مزد نازل‌تر، و رفتارهای تبعیض‌آمیز، در ابقای این موقعیت فرودست یک راه‌کار بنیادی سرمایه‌داری ایران است.

دست‌مزد کارگران پرستار، در عین حال، بر حسب این که توسط چه نهادی استخدام می‌شوند، تفاوت می‌کند. در این رشته از کارهای خدماتی، دیربازی است که قراردادهای دولتی حذف شده، یا به شدت کاهش یافته، و با «قراردادهای شرکتی» جایگزین گشته است. در قرارداد شرکتی، شامل پرستارانی که با شرکت‌های خصوصی قرارداد می‌بندند، استثمار نیروی کار به نهایت شدید و دست‌مزد بسیار نازل است. در این گونه قرارداد، بسته به این که پای کدام شرکت پیمانی در میان است، باز هم تفاوت‌هایی در شدت کار و میزان دست‌مزد رُخ می‌دهد. دست‌مزد ماهانه‌ی کارگران پرستار با قرارداد رسمی، در سال ۱۴۰۲، در حدود ۱۲ میلیون و با کارانه در حدود ۱۴ میلیون بود؛ در حالی که پرستاران با قرارداد شرکتی در حدود ۹ میلیون تومان درآمد ماهانه داشتند و برای اضافه‌کاری نیز ساعتی ۱۶ هزار تومان دریافت می‌کردند.

شرکت‌های پیمانی برای استخدام کارگران پرستار با قراردادهای کوتاه‌مدت، در واقع، در ارتباط با «وزارت بهداشت» و با حمایت آشکار آن، ایجاد شده‌اند. به پرستارانی که از این طریق استخدام می‌شوند، در زبان رایج «نظام بهداشت و درمان ایران»، «پرستاران شرکتی» می‌گویند. شرکت‌های پیمانی، پرستاران شرکتی را با قراردادهای کوتاه‌تر از یک سال، و بیش‌تر با قراردادهای ۸۹ روزه، استخدام می‌کنند، تا سود سرمایه را - با کاهش هزینه‌های نیروی کار، حذف بیمه‌ی بی‌کاری، و هر گونه تامین شغلی و اجتماعی دیگر - به نهایت برسانند.

- کار خانه‌داری:

در سرمایه‌داری ایران، ساعات طولانی از وقت روزانه‌ی میلیون‌ها زن کارگر، صرف کار پُر مشقت و رایگان خانه‌داری می‌شود. زنان کارگر خانه‌دار از هیچ‌گونه بیمه و تامین اجتماعی

برخوردار نیستند و تا آخرین ذره‌ی انرژی خود را صرف رسیدگی به نگهداری کودکان، مراقبت از سالمندان و بیماران، خدمت جنسی به مردان خود، تولید نسلی و بازتولید نیروی کار مورد نیاز سرمایه‌داری، پُخت و پز، رُفت و روب، و ده‌ها فعالیت دیگر برای راحتی و آسایش خانواده‌ی کارگری، می‌کنند.

سرمایه‌داری نه تنها از کار رایگان میلیون‌ها زن کارگر خانه‌دار به سودهای سرشار دست می‌یابد، که با هزینه نکردن سرمایه‌های هنگفت جهت ایجاد موسسات مراقبتی و نگهداری از کودکان و سالمندان، و تمام آنچه که لازمه‌ی بازتولید نیروی کار در چرخه‌ی سرمایه هست، نیز بر آتشفشان اضافه ارزش‌های خود می‌افزاید.

کار خانه‌داری، در واقع، حلقه‌ی اتصال تمامی زنان طبقه‌ی کارگر است. آنان - مستقل از این که به هر نوع کار دست‌مزدی در بازارهای کار سرمایه‌داری اشتغال داشته باشند یا «بی‌کار» باشند - این‌جا، در خانه، ساعات طولانی‌یی از وقت و انرژی خود را، اغلب به تنهایی و بدون هم‌کاری و هم‌یاری مردان خود، مصروف رتق و فتق امور خانه و خانواده می‌کنند. کار خانه‌داری، نه تنها کاری پُر مشقت است، که کاری بسیار طولانی، یک‌نواخت، و ملال‌آور می‌باشد. جسم و روان زنان را درهم می‌شکند؛ امکان شکوفایی آنان را می‌خُشکاند؛ اسیر مقدرات سرمایه و بختک مذهب و فرهنگ پدر / مردسالار می‌کند؛ و به رغم نارضایتی، آنان را به تحمل موقعیت فرو دست خود وادار می‌سازد؛ به ویژه، هنگامی که افق روشنی در رهایی از این وضعیت جهنمی در چشم‌انداز نباشد! نابرابری و تبعیض موحش و تنفرانگیز نسبت به زنان، در آشکارترین و زنده‌ترین شکل آن، در کار خانه‌داری جلوه می‌یابد.

در ادبیات کلاسیک بسیار درباره‌ی «ازخودبیگانگی» کارگر نوشته شده است. کارگری که در کارخانه، هر روز، ساعات مُتمادی، به کاری یک‌نواخت، طاقت‌فرست، و ملال‌آور، می‌پردازد - که هیچ علاقه و نسبتی هم با آن کار ندارد - دُچار «ازخودبیگانگی» می‌شود. در این‌جا، در کار خانه‌داری، «ازخودبیگانگی» زن خانه‌دار - زنی که در انزوا از جامعه، شب و روز، به کاری پُر مشقت، ملال‌آور، و یک‌نواخت، مشغول است - به شدت جلوه می‌کند، بر زن غالب می‌شود و به افسردگی و استیصال دامن می‌زند. به ویژه که زن خانه‌دار، اغلب، از سوی مرد خود تکریم نمی‌شود و از هم‌کاری صمیمانه‌ی او در انجام کارهای خانه‌داری بهره نمی‌برد.

کار خانه‌داری در جامعه‌ی سرمایه‌داری، «کار مُطلقا پرداخت نشده» است؛ کاری که از سویی، امکان تولید نسلی و بازتولید نیروی کار مورد نیاز سرمایه‌داری را مقدور می‌کند. و از دگر سو، از آن‌جا که به رایگان انجام می‌شود، هزینه‌ی سرمایه‌داری در انجام این امور را به شدت تنزل می‌دهد و به صرفه‌جویی و انباشت نُجومی سرمایه می‌انجامد. سرمایه در سرشت و ذات خود جز به اصل «سود» به هیچ معیار و ملاک دیگری قائل نیست. و استثمار

مُشدد زنان کارگر، اعمال تبعیض و نابرابری، و سرشکن کردن گُلیه‌ی آشکال کار خانه‌داری به عهده‌ی آنان، بخش مهمی از سیاست سرمایه‌داری و اصل «سود» آن می‌باشد. سرمایه یک رابطه‌ی اجتماعی است و کار خانه‌داری زنان هرچند که به طور مُستقیم مولد ارزش اضافه نیست، اما، مکان مُهم و مُعینی در این رابطه‌ی اجتماعی و بازتولید آن ایفا می‌کند و جزء پیوسته‌ای از فرآیند تقسیم کار و انباشت و ارزش‌افزایی در جامعه‌ی سرمایه‌داری به شمار می‌آید.

بنا به گزارش «مرکز آمار ایران»، پاییز ۹۹، از ۳۱ میلیون و ۲۲۸ هزار نفر جمعیت زنان در سن کار، فقط ۴ میلیون و ۲۹۱ هزار زن شاغل بودند. اگر این داده‌ی آماری را مبنا قرار دهیم، از میان ۳۱ میلیون و ۲۲۸ هزار نفر جمعیت زنان در سن کار - چه آن ۴ میلیون و ۲۹۱ هزار زنی که به کاری اشتغال داشتند و چه آن ۲۷ میلیون و اندی دیگر که به ظاهر «بی‌کار» بودند - میلیون‌ها زن، و در اساس زنان طبقه‌ی کارگر، به کار رایگان خانه‌داری می‌پرداختند. حال اگر جمعیت زنان کارگر خانه‌دار را فقط ۲۰ میلیون زن - از بین جمعیت زنان در سن کار و به ظاهر فاقد اشتغال - تخمین بزنیم، تخمینی که به طور قطع دقیق نیست، و با فرض دو میلیون و ۶۵۵ هزار تومان دست‌مزد پایه و ماهانه‌ی کارگر در سال ۱۴۰۰، سرمایه‌داری ایران از بابت کار رایگان ۲۰ میلیون زن خانه‌دار، ارزش‌افزوده‌ای معادل حداقل ۴۳ تریلیون تومان در ماه و بیش از ۵۱۶ تریلیون تومان در سال از محل «کار مُطلقاً پرداخت نشده»ی ۲۰ میلیون کارگر زن خانه‌دار به دست آورده است. اگر در نظر داشته باشیم، که دست‌مزد پایه و ماهانه‌ی کارگر برای یک شیفت کاری ۴۰ ساعته در هفته تعیین می‌گردد، در حالی که زنان خانه‌دار بسیار بیش از یک شیفت کاری مشغول امور خانه و خانواده هستند؛ و در عین حال، سرمایه‌داری نه تنها با همین حساب «خوش‌بینانه» معادل ۵۱۶ میلیون تومان در سال از بابت «کار مُطلقاً پرداخت نشده»ی زنان خانه‌دار به جیب زده، که ده‌ها تریلیون دیگر هم از بابت عدم سرمایه‌گذاری جهت ایجاد موسسات مراقبتی و نگهداری از کودکان و سالمندان و تمام آن‌چه که لازمه‌ی بازتولید نیروی کار در چرخه‌ی سرمایه هست، صرفه‌جویی نموده؛ آن‌گاه به سود سرشار و ارزش‌افزایی هنگفت سرمایه‌داری از کار خانه‌داری زنان و چرایی موقعیت فرو دست آنان بیش از پیش پی خواهیم برد.

وقتی تعریف کارگر به عنوان مولد ارزش اضافی، انبوه میلیونی زنانی را که در خانه کار می‌کنند، خارج از عرصه‌ی تولید قرار می‌دهد و به مثابه «کارگر» بازشناسی نمی‌نماید، از کار خانه‌داری زنان و موقعیت انسانی آنان نیز ارزش‌زدایی می‌شود. تقسیم کار جنسیتی، با طبیعی و ذاتی شمردن کار خانه‌داری برای زنان، تفویض وظیفه‌ی بازتولید به آنان، و... بر موقعیت فرو دست زنان مُهر تایید می‌کوبد؛ دست‌رسی زنان به کار مولد با دست‌مزد برابر را حذف یا به شدت محدود می‌کند؛ و کنترل زندگی، بدن، عشق و عاطفه‌ی، زنان را به

مردان می‌سپارد. تقسیم کار جنسیتی، در واقع، نه تقسیم صرف وظایف بین زن و مرد، که در اساس تثبیت موقعیت فرو دست زنان، تحکیم رابطه‌ی استثمارگرانه و سلطه‌جویانه بر این نیمه‌ی جامعه‌ی انسانی است.

- تولید خانگی:

سیاست خصوصی‌سازی و تعدیل نیروی کار باعث شده انبوهی از زنان کارگر به کارهای کُتراتی، تمام‌وقت یا پاره‌وقت، در تولید خانگی سوق داده شوند. تولید خانگی، به طور عمده، در متن اقتصاد غیررسمی جای می‌گیرد. قالی‌بافی، خیاطی، سری‌دوزی، قطعه‌کاری، دورکاری، حتا ساخت وسایل یدکی و مکانیکی ساده، و...، یا انجام کارهایی چون پخت غذا، تهیه و بسته‌بندی مجموعه‌ای از محصولات خانگی برای رستوران‌ها و سوپرمارکت‌ها در خانه، و...، نمونه‌هایی از این گونه مشاغل هستند. زنان کارگر این گونه مشاغل، که سود سرشاری برای کارفرمایان دارد، دست‌مزدهای به شدت نازلی دارند، به طور نامحدود و اغلب در طول شبانه روز مشغول کار هستند، و از هر گونه خدمات و بیمه‌های اجتماعی نیز محروم می‌باشند.

وجود میلیون‌ها زن کارگر شاغل در این گونه مشاغل در آمارهای رسمی ندیده گرفته می‌شود، تا هم مشمول مزایا و خدمات و بیمه‌های اجتماعی نگردند و هم به ساحت سرمایه و سودآوری سرشار آن از قبال بردگی مُشدد این نیروی کار میلیونی لطمه‌ای وارد نشود. بر اساس اعلام «وزارت تعاون»، در پایان سال ۹۸، نزدیک به ۲۱۴ شغل خانگی شناسایی شده بود، که بیش از ۹۰ درصد نیروی کار آن‌ها را زنان کارگر تشکیل می‌دادند.

در سال‌های اخیر، تولید خانگی در سرمایه‌داری ایران رونق بسیار یافته و بر تعداد زنانی که به کار تولید خانگی روی می‌آورند، مداوم افزوده می‌شود. این زنان ساعت‌های مدید در خانه‌های مُحقر خود کار می‌کنند، پول آب و برق و اجاره را از جیب خانواده می‌پردازند، و گاه حتا از فرزندان خویش برای انجام سریع‌تر کار یاری می‌گیرند. کار این بخش از زنان کارگر، از حیث صرفه‌جویی در هزینه‌های کار، بسیار به سود سرمایه‌داری حریص ایران است و از این رو، بسیار مورد تشویق رسانه‌های تبلیغی آن هم قرار می‌گیرد. کارفرمایان در قبال کارگران تولید خانگی، هیچ مسئولیتی نمی‌پذیرند، سرعت در آماده‌سازی کارهای مُحوله را شرط واگذاری کار می‌کنند، و از این طریق به رقابت افسارگسیخته بین کارگران تولید خانگی و به تبع آن تحمیل فشار کار شدید به آنان دامن می‌زنند. تولید خانگی چنان برای سرمایه‌داران سودآور و مقرون به صرفه است، که در سال‌های اخیر حتا کارخانجات و موسسات بزرگ هم ترجیح می‌دهند تهیه و ساخت بخشی از محصولات مورد نیاز خود را به این کارگران سفارش دهند.

بررسی «پژوهش‌کده‌ی پولی و بانکی بانک مرکزی» از ارزش‌گذاری فعالیت‌های خانگی نشان می‌دهد: «حدود ۳۰ درصد از تولید ناخالص داخلی از خدمات تولید شده توسط خانواده‌ها تشکیل شده است.» بنا به این بررسی:

«ارزش تولیدات خانگی بر اساس حساب‌های اقماری در سال ۱۳۸۸ در حدود ۱۰۴ هزار میلیارد تومان است، که این رقم در حدود ۲۹/۷ درصد از کل تولید ناخالص داخلی به قیمت بازار را در برمی‌گیرد.»

در این گزارش، رقم کل تولید ناخالص داخلی در سال ۱۳۸۸ در حدود ۳۵۷ هزار میلیارد تومان و ارزش افزوده‌ی تولیدات خانگی، توسط زنان کارگر در همین سال، در حدود ۸۰/۵۷ هزار میلیارد تومان بوده است، که حدود ۷۶ درصد از سهم کل تولیدات خانگی را تشکیل می‌دهد. هم‌چنین نسبت ارزش افزوده‌ی ناخالص خدمات خانگی زنان در این سال، در حدود ۲۲/۵ درصد از کل تولید ناخالص داخلی برآورد شده است. این داده‌ها، با فرض درستی آن‌ها، نشانه‌ی بارزی از اهمیت تولید خانگی، و به ویژه کار زنان، در اقتصاد سرمایه‌داری ایران است.

ابعاد حیرت‌آور سهم محاسبه‌ناشده‌ی کار زنان در اقتصاد سرمایه‌داری ایران، به ویژه، به هنگامی آشکار می‌شود که در نظر بیاوریم سهم بخش «صنعت، معدن و تجارت» از تولید ناخالص داخلی بر حسب فعالیت‌های اقتصادی به قیمت ثابت سال ۱۳۹۰، در سال ۱۳۹۵ معادل ۲۳/۳ درصد بود. این، یعنی کار خانگی زنان با کل بخش صنعت، معدن و تجارت در ایران قابل قیاس است!

- کار کشاورزی:

در ایران، در حدود ۱۰ میلیون زن در روستاها زندگی می‌کنند. از این میان، فقط یک درصد از زنان روستایی مالک زمین هستند و شش میلیون زن هم در زمینه‌ی کاشت و برداشت محصولات کشاورزی فعالیت دارند. دست‌مزد این زنان، در قیاس با مردان کشاورز، بسیار کم‌تر است و حداکثر به ۶۰ درصد دست‌مزد مردان می‌رسد. بخشی از زنان روستایی نیز، بدون دریافت دست‌مزد، روی زمین فامیلی، به کار اشتغال دارند.

بنا به داده‌های آماری، ۳۸/۶۲ درصد از «کارکنان فامیلی بدون دست‌مزد»، بیش از یک میلیون و ۲۰۰ هزار نفر، زن هستند. رقم زنان روستایی که در سال‌های ۱۳۹۸ و ۱۳۹۹ در روستاها به کاری اشتغال داشتند، حدود یک میلیون و ۳۰۰ هزار نفر برآورد شده است. از این تعداد، یک میلیون و ۱۳۰ هزار نفر در مشاغل غیررسمی کار می‌کردند. به تفکیک درصدی، حدود ۸۹ درصد از این زنان در مشاغل غیررسمی و در حدود ۱۱ درصد از آنان نیز در مشاغل رسمی به کار مشغول بودند.

کار زنان در جوامع روستایی، در آمارگیری‌های رسمی در گروه «خانه‌دار» طبقه‌بندی می‌شود و «مرکز آمار ایران» این نوع کار را «اشتغال در خانوار» می‌خواند. («مرکز آمار ایران»، هشتم آبان ۱۴۰۰)

شکاف جنسیتی دست‌مزد در روستاها بیش از شهرها است. به گزارش «مرکز آمار و اطلاعات راه‌بردی وزارت کار»، در سال ۱۳۹۸، بیش‌ترین شکاف جنسیتی در پاییز ۹۸ متعلق به زنان کارگر «نشاکار» با نزدیک به ۴۰ درصد دست‌مزد کم‌تر از مردان نشاکار بود. زنان نشاکار، در واقع، کارگر فصلی هستند و بیش‌تر بدون قرارداد، در شرایط سخت و فشار کار زیاد، کار می‌کنند.

جنبش کارگری، جنبشی در اساس «مردانه» است. این جنبش نه تنها در ایران تحت سلطه‌ی وحوش جمهوری اسلامی، که حتا در کشورهای پیش‌رفته‌ی سرمایه‌داری، بر بنیان و مدار «شکاف جنسیتی» حرکت می‌کند. «شکاف جنسیتی» در طبقه‌ی کارگر یک پدیده‌ی واقعی است و نقش مخربی در تامین هم‌بستگی بین زنان و مردان کارگر در مبارزه‌ی ضد سرمایه‌داری ایفا می‌نماید. برای رفع این شکاف مضر به حال طبقه، دریدن پرده‌ی استتاری که ساز و کار پدر/مردسالاری به مثابه یک سامانه‌ی سلطه‌گر بر زنان طبقه و جامعه کشیده، و آشکار کردن تبعات به شدت مخرب آن، یک وظیفه‌ی عاجل و بدون چوی و چرای گرایش کمونیستی طبقه‌ی کارگر، زنان و مردان آن، است. «شکاف جنسیتی» یک پدیده‌ی حاشیه‌ای نیست، در مرکز طبقه و جامعه عمل می‌کند و تبعات به شدت مخرب خود را چون زخمی مزمن و عمیق بر بدن طبقه به جای می‌گذارد. بدون رفع این شکاف، یگانه‌گی زنان و مردان کارگر حاصل نمی‌شود و مسیر نقش‌آفرینی نیمه‌ی زنانه‌ی طبقه در مشارکت موثر در مبارزه‌ی طبقاتی و رودررویی با سامانه‌های سلطه‌ی طبقاتی و جنسیتی هموار نمی‌گردد. برای غلبه بر «شکاف جنسیتی» و تغییر وضعیت موجود، طبقه و جنبش کارگری نیازمند تغییراتی بنیادی در خانواده، بازارهای کار، و در جامعه، است. زنان کارگر، بدون وقوف به چرایی موقعیت فرودست طبقاتی خود، و مردان طبقه، بدون شناخت مضرات وجود «شکاف جنسیتی» و تبعیض و نابرابری زنان، قادر به این تغییر نخواهند بود.

زنان کارگر نیازمند حضور و مشارکت فعال در حوزه‌ی مبارزه‌ی کارگری، و در حوزه‌ی اجتماعی، جهت طرح خواست‌های ویژه‌ی خود و درهم شکستن قالب‌های سلطه‌ی جنسیتی هستند. آنان می‌توانند با نقش‌آفرینی در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، حقوقی، با طرح خواست‌هایی که منجر به بهبود وضعیت آنان در خانواده و در جامعه می‌شود، زمینه‌ی مساعد چنین تغییری را به وجود آورند. مردان کارگر نیز نیازمند شالوده‌شکنی درونی برای

رفع «شکاف جنسیتی»، و به این اعتبار تقویت موقعیت مبارزاتی و اجتماعی کُلیت طبقه، هستند. آنان می‌توانند با نزدیکی به خواست‌های زنان کارگر، اعلام این خواست‌ها به مثابه خواست‌های کُلیت طبقه، مشارکت در کارخانه‌داری، رودرویی با مولفه‌های سُلطه‌ی جنسیتی، حضور در جلسات ویژه‌ی زنان، و...، رشته‌های پیوند با نیمه‌ی دیگر خود را برقرار کرده و تحکیم نمایند. اگر زنان کارگر فرصت حضور فعال و موثر در جنبش کارگری، و در جامعه، را بیابند؛ اگر مردان کارگر قالب‌های مردسالارانه را به سُخره بگیرند و خود را از قید و بندهایی که آنان را نیز اسیر کرده، آزاد نمایند؛ اگر مردان و زنان طبقه به هم اعتماد کنند، تجربیات خود را به اشتراک بگذارند، و به راه‌کارهای مشترکی برای بهبود موقعیت طبقاتی و اجتماعی خود برسند؛ آن‌گاه کسب توان و انرژی لازم برای مبارزه‌ی مستمر و همه‌جانبه علیه ستم و استثمار سرمایه‌داری، و گسست از آن چه این نظم موحش بر همه‌ی ما تحمیل می‌کند، غیرمُحتمل نخواهد بود.

در این راه سترگ، برای آن که نابرابری جنسیتی در جامعه ریشه‌کن گردد و زنان رها گردند، می‌بایست ریشه‌های واقعی نابرابری انسان‌ها، به درست، تشخیص داده شود. و این کاری است، که کمونیسم با چشم‌انداز الغای برده‌گی مزدی و برچیدن مالکیت بورژوازی می‌تواند به سرانجام برساند. وقتی هدف تولید و کار، نه کسب سود، که زندگی هر چه آزادتر، آسوده‌تر، و مُرفه‌تر جامعه‌ی انسانی باشد؛ وقتی دخالت موثر و یک‌سان زنان و مردان جامعه تنها امکان اتخاذ تصمیم در مورد سرنوشت هستی اجتماعی آنان باشد؛ وقتی همه به طور داوطلبانه و به اندازه‌ی توان خود، انجام سهمی از کار مورد نیاز جامعه را به عهده گیرند؛ وقتی تولید و کار جز آزادی و شکوفایی انسان را در هدف نداشته باشد؛ و...؛ دیگر موضوعیتی برای تبعیض و نابرابری زنان، وجود «شکاف جنسیتی»، تداوم فرهنگ پدر/مردسالار، و...، وجود نخواهد داشت!

● کودکان کار، آیین‌ی نظم مُتخفن سرمایه

آن‌ها را همه جا می‌شود دید. کودکانی در سنین هفت، هشت، ده ساله یا بیش‌تر؛ دختر یا پسر؛ در خیابان‌های اصلی شهرها، کفش واکس می‌زنند، دست‌فروشی می‌کنند؛ در چهارراه‌ها، پشت چراغ قرمها، شیشه‌ی ماشین‌ها را پاک می‌کنند؛ در کارگاه‌های کوچک مکانیکی، و...، کارهای شاق را انجام می‌دهند؛ در مغازه‌ها شاگردی می‌کنند؛ دختران در خانه‌های لاکچری ثروت‌مندان، کُلفتی می‌کنند و پسران پادو می‌شوند، خرید می‌کنند و امر و نهی ریز و درشت کارفرما را انجام می‌دهند. آن‌ها همه جا هستند. آن‌ها را می‌شود در مزارع کشاورزی دید؛ در کوره‌پزخانه‌ها در حالی که خشت‌های سنگین آجر را با دستان کوچک

و نحیف خود حمل می‌کنند؛ در بیغوله‌ها و مخزن‌های کثیف زباله هنگامی که مواد قابل بازیافت را بر دوش خسته می‌کشند.

بر اساس ماده‌ی ۷۹ قانون کار ارتجاعی جمهوری اسلامی، اشتغال به کار کودکان زیر ۱۵ سال ممنوع است و در صورتی که کارفرمایی افراد زیر ۱۵ سال را به خدمت بگیرد، متخلف شمرده شده و مشمول مجازات می‌شود. با این همه، کودکان کار همه جا هستند. به جای آموزش، بازی و شادی، از جان شیرین خود می‌کاهند؛ کودکی نکرده، پیر و پژمرده می‌شوند؛ لهیده و خمیده می‌شوند؛ تا سود سرمایه فزون‌تر شود! حسرت نگاه آن‌ها، غم گزنده‌ی چشمان آن‌ها، شیار دستان کوچک و نحیف آن‌ها، آیینی نظم متعفن سرمایه است! برآورد دقیقی از تعداد کودکان کار در ایران وجود ندارد. مدیرعامل «انجمن حمایت از حقوق کودکان کار»، و فعال حقوق کودک، فرشید یزدانی، اما، تعداد آنان را بالغ بر هفت میلیون می‌داند. نهادهای رسمی جمهوری اسلامی سرمایه در این باره داده‌های ضد و نقیضی را، برای گمراهی و سردرگمی جامعه، عنوان می‌کنند. بنا به برخی از این داده‌ها، تعداد کودکان کار ایران بین یک میلیون و ۶۰۰ هزار نفر تا دو میلیون و ۱۰۰ هزار نفر برآورد شده است. برحسب همین داده‌ها، حدود سه میلیون و ۵۰۰ هزار کودک حاشیه‌نشین و بیش از ۷۰۰ هزار کودک مهاجر و پناهنده هم در ایران وجود دارند. به گزارش «مرکز پژوهش‌های مجلس» هم حداقل سه میلیون و ۲۰۰ هزار کودک در سال پیش از چرخه‌ی تحصیل باز ماندند. روشن است، که اکثریت عظیمی از کودکان حاشیه‌نشین، مهاجر و پناهنده، و بازمانده از چرخه‌ی تحصیل، از سر اضطرار و اجبار، به کار روی می‌آورند.

«دفتر مطالعات اجتماعی مرکز پژوهش‌های مجلس» در گزارشی با عنوان «چالش‌های نظارت موثر بر عدم استفاده از کار کودکان»، اطلاع می‌دهد:

«تعدادی از کودکان به دلایل مختلف از جمله فقر خانوارها در اشکال مختلفی

از "کار کودک"، مانند کار در کارگاه‌ها مشغول به کار هستند.» («دویچه‌وله»،

اول اوت ۲۰۲۳)

براساس آمارهایی که این گزارش به آن‌ها استناد کرده است، کودکان کار در حدود ۸ درصد و با احتساب کودکان خانه‌دار در حدود ۱۵ درصد از جمعیت کودکان در ایران را تشکیل می‌دهند. در گزارش، به نمونه‌هایی از کارهای پر مخاطره‌ی کودکان کار، چون جابه‌جایی مواد مخدر، کول‌بری، و نیز سوءاستفاده جنسی از آنان، اشاره شده است. از دیگر کارهایی که کودکان به انجام آن‌ها وادار می‌شوند، زباله‌گردی است که در سال‌های اخیر با رشد قابل توجهی روبرو بوده است. پاره‌ای از گزارشات مستقل به «مافیایی در زمینه‌ی پسماند» اشاره می‌کنند، که کودکان را در قبال دست‌مزدهای بسیار نازل، برای ساعت‌های طولانی، در مخزن‌های کثیف زباله به کار می‌گمارند.

فقر و فلاکت عمومی، و اضطرار و اجباری که در اثر سیاست خصوصی‌سازی جمهوری اسلامی سرمایه در میلیون‌ها خانواده‌ی کارگری به وجود آمده است، انبوهی از کودکان را برای کمک به گذران زندگی خانواده‌های خود به برده‌گی کشانده است. برده‌گی کودکان، از آن‌جا که برای کارفرما بسیار ارزان تمام می‌شود؛ مشمول قانون کار و تأمینات اجتماعی نمی‌گردد؛ سُلطه‌ی بدون چون و چرای کارفرما بر کودک کارگر را برقرار می‌سازد؛ و اخراج سهل و آسان او را، هر گاه که لازم باشد، مقدور می‌کند؛ بسیار مورد استقبال سرمایه‌داری واقع می‌شود و منبع سودی سرشار می‌گردد، اما، به نوبه‌ی خود با کاهش نرخ متوسط دست‌مزد و جایگزینی کودک کارگر با کارگر بزرگ‌سال، چرخه‌ی جهنمی فقر و فلاکت عمومی و دایره‌ی شوم بی‌کاری را گسترش می‌دهد و متداوم می‌کند.

مُبارزه علیه بلیه‌ی کار کودک، و سوداندوزی از این انسان‌های کوچک، جزئی از مُبارزه‌ی ضد سرمایه‌داری طبقه‌ی کارگر، تلاشی در دفاع از زندگی شاد و تأمین آموزش و آسایش آن‌ها، و خط وصلی است که می‌تواند میلیون‌ها خانواده‌ی کارگری را به هم پیوند بزند و به میدان مُبارزه علیه توحش کار کودک و نظم مُتعفن سرمایه بکشانند.

● کارگران افغانستان، شیاری عمیق بر تن طبقه

از جمعیت واقعی کارگران افغانستان در بازارهای کار ایران، داده‌های آماری دقیقی در دست نیست. تحت حاکمیت جمهوری اسلامی، بسته به شرایط سیاسی - اقتصادی روز، به حضور یک میلیون و ۸۰۰ هزار تا بیش از پنج میلیون و حتا هشت میلیون و ۴۰۰ هزار مُهاجر افغانستانی گمان رفته است. کارگران افغانستانی، بنا به برخی برآوردها، کم‌تر از ۴ درصد از جمعیت ایران و حدود ۶ درصد از نیروی کار آن را تشکیل می‌دهند. اکثریت عظیم این جمعیت، به سخت‌ترین کارها، با نازل‌ترین دست‌مزدها، اشتغال دارند؛ حق هیچ‌گونه اعتراضی علیه کارفرمایان، و زورگویی موحش آن‌ها، را ندارند؛ فاقد بیمه و تأمینات اجتماعی هستند؛ و حربه‌ی اخراج از ایران به جهنم طالبان در افغانستان، آنان را به سکوت و تحمل رنجی مُضاعف از سخت‌ترین شرایط کار و آوار کثیف‌ترین تبلیغات بورژوا - ناسیونالیستی مجبور می‌سازد.

مُقررات جمهوری اسلامی سرمایه در زمینه‌ی به‌کارگیری و اشتغال «نیروی کار خارجی» چنان ارتجاعی است، چنان به لجن ناسیونالیستی و نژادپرستی آغشته است، که نمونه‌ای چون آن کم‌تر در بازارهای کار سرمایه‌داری جهانی یافت می‌شود. بر حسب این مُقررات، کارگران افغانستانی - که اصلی‌ترین نیروی کار به اصطلاح «خارجی» در بازارهای کار ایران را تشکیل می‌دهند و زیر چتر این مُقررات قرار می‌گیرند - امکان کار «رسمی» را تنها

در بخش محدودی از مشاغل موجود در بازارهای کار، آن هم مشاغلی بسیار پُر مشقت و پُر مخاطره، به دست می‌آورند. و اشتغال «غیررسمی»، اشتغال بدون «پروانه‌ی کار» یا «پروانه‌ی موقت کار» آنان، که به علت دست‌مزدهای بسیار نازل به شدت مورد استقبال کارفرمایان است، از منظر «قانون کار» جمهوری اسلامی جرم و تخلف تلقی می‌گردد و موجب مجازات و جریمه‌ی نقدی می‌شود! در عین حال، صدور «مُجوز کار» نیز به آسانی مقدور نیست و شرایط بسیار سختی دارد. بنا به ماده‌ی ۱۲۱ «قانون کار»، «وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی» تنها در شرایطی برای کارگران افغانستانی «مُجوز کار» صادر می‌کند، که حضور آنان در ایران ابتدا توسط نهادهای دولتی ذیربط «مُجاز» اعلام شده باشد. پس از این، «مُطابق اطلاعات موجود» در «وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی»، تنها در صورتی که در میان اتباع ایرانی آماده به کار، داوطلبین واجد تحصیلات و تخصص مشابه وجود نداشته باشد، «مُجوز کار» برای کارگران افغانستانی صادر می‌گردد. شروط دیگری هم، البته، الزامی است؛ این کارگران، که «قانون کار» جمهوری اسلامی آنان را «تبعه‌ی بیگانه» می‌خواند، می‌بایست حائز «اطلاعات و تخصص کافی برای اشتغال به کار مورد نظر» هم باشند!

بر حسب مُقررات، کارگران افغانستانی امکان کار رسمی را تنها در بخش محدودی از مشاغل موجود در بازارهای کار به دست می‌آورند. جمهوری اسلامی سرمایه، در سال ۱۳۶۳، طی بخش‌نامه‌ای با عنوان «روش اجرایی طرح اشتغال موقت آواره‌گان مُسلمان افغانی»، کار مُجاز در مشاغل خاص برای این بخش از طبقه‌ی کارگر در ایران را اعلام کرد. کار در کوره‌پزخانه‌ها، راه و ساختمان‌سازی، دباغی، کشاورزی، معادن، شیشه‌گری، دام‌پروری، ذوب پلاستیک، آهک‌پزی، چرم‌سازی و... از جمله رسته‌هایی از کار بودند، که «مهر و عَطوفت» اسلامی حاکمان سرمایه، آن‌ها را برای توده‌ی کارگر افغانستانی مُجاز شمرده بود. بر حسب همین بخش‌نامه، کارفرمایان ایرانی از حقوق ناچیز هر کارگر، مبلغ ۱۰۰۰ تومان را نیز کسر و بابت استخدام وی به صندوق پُر نشدنی جمهوری اسلامی سرمایه می‌پرداختند. وضعیت کارگران غیرمُجاز، از این هم اسف‌انگیزتر است؛ چرا که آن‌ها به ناچار دو نوبت از دست‌مزد نازل خود، باج و خراج می‌پردازند: یک بار به کارفرما، تا از آنان رضایت داشته باشد و یک بار هم به ماموران دولتی، تا در سرکشی‌های گاه و بی‌گاه از مراکز کار، حضور غیرقانونی آنان را به مراجع دولتی گزارش ندهند.

بخش‌نامه‌ی سال ۱۳۶۳، با ابلاغیه‌ی سال ۱۳۶۵، که اشتغال این کارگران را در نانوایی‌ها ممنوع می‌کرد، تکمیل شد. از پس آن هم بخش‌نامه‌ی «وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی»، سال ۱۳۹۱، آمد، که تاکید می‌کرد: «اتباع افغانستان که دارای مدارک قانونی برای اقامت هستند، فقط در چهار گروه شُغلی» - شامل گروه کوره‌پزخانه‌ها، گروه کارهای ساختمانی، گروه کارهای کشاورزی و گروه‌های شُغلی‌یی از قبیل امحای زُباله، بازیافت مواد شیمیایی،

تخلیه و بارگیری - امکان کار دارند.

جمهوری اسلامی سرمایه تاکنون به دفعات، بسته به موقعیت اقتصادی روز سرمایه‌داری ایران و نیز ملاحظات سیاسی - اجتماعی به اخراج کارگران افغانستانی دست یازیده و گاه، حتا، از هم‌یاری «کمیساریای عالی پناهندگی سازمان ملل» نیز در انجام این سیاست غیرانسانی بهره برده است.

سیاست اخراج کارگران افغانستانی، با توجیه «ضرورت اشتغال کارگران و جوانان ایرانی» و جایگزینی آنان با «کارگران خارجی»، که گویا باعث و بانی بی‌کاری کارگران و جوانان ایرانی شده‌اند، و نیز مُهملاتی چون «مُخاطرات امنیتی»، و...، مُهر خورده است. این تبلیغات دروغین در بوق و گُرنا می‌شود، تا هم راه اخراج ده‌ها و صدها هزار کارگر افغانستانی با دلایل «مشروع» و «محکمه‌پسند» هموار گردد و هم شرایط زندگی برده‌وار آنانی که در ایران باقی می‌مانند، با پذیرش مرارتی به مراتب بیش از گذشته، برای یک دور دیگر تثبیت شود. گذر زمان در نزدیک به پنج دهه‌ی اخیر، نه در اساس این سیاست، و نه در کاربرد توجیهات رذیلانه‌ی بورژوا - ناسیونالیست‌های ایرانی کم‌ترین تغییری ایجاد نکرده است. اخراج کارگران افغانستانی، با توجیح «ایجاد کار برای کارگران و جوانان ایرانی»، یک شوربختی مُضاعف است: کارگران افغانستانی با ضرب و شتم نیروهای وحش و وبش جمهوری اسلامی اخراج می‌گردند؛ بدون آن که کم‌ترین فضای اشتغالی برای کارگران و جوانان ایرانی گشوده شود! چرایی این واقعیت، که در تمامی این سال‌های دور و دراز به دفعات تجربه شده است، در بُحران اقتصادی فرساینده‌ی سرمایه‌داری ایران ریشه دارد. اقتصاد سرمایه‌داری ایران، در شرایط بُحران فرساینده‌ی خود، فاقد ظرفیت ایجاد اشتغال برای نیروی جوینده‌ی کار می‌باشد. اخراج بخشی از کارگران افغانستانی، که در واقع نیروی مازاد نیاز بازارهای کار سرمایه به شمار می‌روند، بر متن این بُحران فرساینده، صورت می‌بندد. بی‌جهت نیست، که در تمامی سالیان حاکمیت وحوش اسلامی سرمایه، حتا یک بار نیز گزارشات مُستقل فعالین حوزه‌ی کار از کاهش نرخ بی‌کاری، پس از اخراج کارگران افغانستانی، حکایت نکرده‌اند! برعکس، نرخ بی‌کاری کارگران و جوانان ایرانی، حتا به هنگامی که هزاران هزار کارگر افغانستانی از ایران اخراج می‌شدند، هم‌چنان سیر صعودی داشته است!

اخراج کارگران افغانستانی، از دگر سو، نیز جواب‌گوی نیاز جمعیت بی‌کار و نیروی جوینده‌ی کار در بازارهای کار سرمایه‌داری ایران نیست؛ چرا که کارگران افغانستانی، نه در کارخانه‌ها و کارگاه‌های صنعتی، موسسات درمانی و خدماتی - که بیش‌ترین نرخ بی‌کاریسازی توده‌ی کارگر در سال‌های اخیر در این مراکز به وقوع پیوسته است - که در اساس در پست‌ترین و پُرمشقت‌ترین مشاغل، با نازل‌ترین دست‌مزدها، کار می‌کنند. و جایگزینی آنان در این گونه

کارها - به ویژه در متن بحران فرساینده‌ی اقتصاد سرمایه‌داری ایران، که سیاست کاهش هر چه بیش‌تر هزینه‌های کار، با دست‌مزدهای به شدت نازل، یک راه‌کار مهم سیاست بورژوازی برای کاستن از اثرات این بحران است - از نظر کارفرمایان نه جایز خواهد بود و نه میزان سودآوری هنگفت فعلی آن‌ها از قبل دست‌مزدهای بسیار نازل کارگران افغانستانی، و فقدان وجود حتی کم‌ترین تأمینات اجتماعی برای آنان، را حفظ خواهد کرد. جایگزینی کارگران افغانستانی با کارگران ایرانی، به زبان ساده، یعنی افزایش میزان دست‌مزد و قائل شدن به سقفی - هر چند اندک - از تأمینات اجتماعی! و این، به هیچ رو، به سود سرمایه‌داری ایران نخواهد بود! اخراج کارگران افغانستانی، در این معنا، جُزیی از سیاست کاهش هزینه‌های تولید و شمشیر داموکلوسی در تمکین هرچه بیش‌تر کارگران باقی‌مانده‌ی افغانستانی، و هم‌چنین کُلیت طبقه‌ی کارگر در ایران، به مقررات ارتجاعی جمهوری اسلامی سرمایه در ارزش‌افزایی فزون‌تر سرمایه است!

موقعیت پست و برده‌واری، که به یمن اضطراب و اجبار کارگران افغانستانی به کار و زندگی در ایران بر آنان تحمیل می‌شود، در متن تبلیغات رذیلانه‌ی بورژوا - ناسیونالیستی به مراتب تشدید هم می‌گردد. این تبلیغات، که در هر دو حکومت پهلوی و جمهوری اسلامی، چهره‌ی جمعیتی عامل همه‌گی مصائب این جامعه را از کارگران افغانستانی تصویر می‌کنند، زمینه‌ی مناسب رُشد و تعمیق زشت‌ترین و کثیف‌ترین پیش‌داوری‌های «ملی» نسبت به این مردمان زحمت‌کش را باعث شده است. و به همین سبب، بر هم‌دلی و هم‌بستگی با آنان، حتا در طبقه‌ی کارگر، سد بسته است. کارگران افغانستانی نه تنها به کارهای شاق و پست می‌پردازند، نه تنها درد جان‌کاه و طاقت‌فرسای ساعات طولانی کار را تحمل می‌کنند، نه تنها مزه‌ی تلخ گرسنگی و بیماری خود و خانواده‌شان را زیر زبان می‌گیرند، که تاوان تمامی این مصایب را به ناسیونالیسم و ملی‌گرایی مُنحط ایرانی هم پس می‌دهند. هم رنج ناشی از کار سخت و فلاکت زندگی فرودست و برده‌وار را تاب می‌آورند؛ و هم رنج ناشی از تحقیر و توهین ناسیونالیسم و ملی‌گرایی مُنحط ایرانی به خود را، درست به خاطر همین موقعیت فرودست و برده‌وار، بر جان خسته و لهیده حمل می‌کنند!

تبلیغات رذیلانه‌ی بورژوا - ناسیونالیستی، در واقع، وجه مُکمل استثمار و برده‌گی مُشدد کارگران افغانستانی در بازارهای کار سرمایه‌داری ایران است؛ برای آن که جنبشی مُصمم و یک‌پارچه در حمایت از حقوق انسانی این مردمان پای‌نگیرد؛ برای آن که موقعیت فرودست و برده‌وار آنان در افکار عمومی جامعه، عادی و مُتناسب با فرهنگ و خُلق و خوی آنان جلوه داده شود؛ برای آن که جامعه، همه‌ی آن مصایب و بلایایی را که سرمایه بر سر این مردمان آوار می‌کند، «حق طبیعی» آنان به حساب آورد؛ می‌بایست از کارگران افغانستانی، چهره‌ای دروغین تصویر می‌کردند. کردند و، به تاسف، موفق هم شدند!

تأثیرات زهرآگین تبلیغات بورژوا- ناسیونالیستی، سبب شده که طبقه‌ی کارگر در ایران نه تنها از حق این پاره‌ی طبقاتی خود در برابر اجحافات جان‌کاه سرمایه‌داری ایران به دفاع برخیزد، که گاه با آن همراه و هم‌سو نیز شود. بدون از بین بردن این گُسل تلخ، بدون حمایت صمیمانه و پُر شور از کارگران افغانستانی و کرامت انسانی آنان، طبقه‌ی کارگر قادر نخواهد بود بیش‌ترین و وسیع‌ترین آحاد طبقه‌ی خود را به میدان مبارزه علیه نظم سرمایه و ستم و استثمار آن بکشانند.

* * *

سیاست‌های راه‌بردی سرمایه‌داری ایران در سودآوری و انباشت افزون‌تر سرمایه، نُرمالیزه کردن حداکثر توحش علیه برده‌گان مزدی است. طبقه‌ی کارگر در چنبره‌ی این سیاست‌ها گرفتار گشته، اما، سلاح مبارزه در دفاع از هستی اجتماعی خود را بر زمین نگذاشته است. تسلیم نشده است. به امید یک زندگی انسانی، هم‌چنان، علیه تعرض و تعدی دهشت‌ناک سرمایه به هستی اجتماعی خویش می‌جنگد، سرکوب می‌شود، به خاک و خون می‌افتد، اما، برمی‌خیزد و مبارزه برای رهایی از نکبت سرمایه‌داری را از سر می‌گیرد. این، نقطه‌ی قوت طبقه‌ی کارگر و کانون امید به آن است.

موقعیت گورکنان سرمایه، از دیروز تا امروز

اصلاحات کاپیتالیستی دهی چهل، دروازه‌ی ورود طبقه‌ی کارگر به مثابه یکی از دو طبقه‌ی اصلی به پیش‌صحنه‌ی جامعه‌ی بورژوایی بود. از آن پس، هرچند با اُفت و خیز، اما طبقه‌ی کارگر بدل به یک بازی‌گر اصلی در تحولات جامعه می‌شود.

در دهه‌ی ۵۰، سرمایه‌داری ایران یک دوره‌ی طلایی از انباشت و ارزش‌افزایی سرمایه را تجربه می‌کند. کارخانه‌ها و کارگاه‌های جدیدی که از پی هم تاسیس می‌شوند، نیاز مبرمی به نیروی کار دارند؛ جمعیت کثیری از دهقانان خلع ید شده از روستاها به سوی شهرهای بزرگ هُجوم می‌آورند و در شهرک‌های حاشیه‌ی شهرها، که به سُرعت گسترش می‌یابند، سُکنی می‌گزینند؛ انبوهی از توده‌های کارگر در حالی که با کار سخت و جان‌فرسای خود ثروت سرمایه‌داران را به عرش می‌رسانند، با خانواده‌هایشان در آلونک‌های حقیر و نمور، با نازل‌ترین امکانات بهداشتی و آموزشی، روزگار می‌گذرانند. این وضعیت جهنمی از سال‌های اول دهه‌ی ۵۰ به هم می‌ریزد. طوفان اعتراض و اعتصاب طبقه‌ی کارگری، که دست خود را از نازل‌ترین امکانات رفاهی یک زندگی انسانی کوتاه می‌دید، وزیدن می‌گیرد. و به رغم مُعضلاتی چون کمبود آگاهی و چشم‌انداز طبقاتی، فقدان وجود تشکل‌های کارگری،

پیشینه‌ی دهقانی بخش کثیری از بدنه‌ی خود که امر هم‌بستگی طبقاتی و تشکل‌پذیری را مُشکل می‌سازد، و نیز چتر خفقان خونین در مراکز و موسسات کار، نظم سرمایه و دیکتاتوری رژیم پهلوی را به چالش می‌کشد.

اعتراضات و اعتصابات کارگری در این سال‌ها چنان گسترش می‌یابد، که به گزارش «وزارت کار» وقت، در سال ۵۳، کارگران به طور متوسط در سه اعتراض و اعتصاب کارگری شرکت می‌کنند. بسیاری از این اعتراضات و اعتصابات، بر متن زمینه‌های مادی معینی، با موفقیت نیز همراه می‌شوند. سرمایه‌داری هنوز یک دوره‌ی رونق انباشت و سودآوری را تجربه می‌کرد؛ نیروی کار به شدت مورد نیاز بود؛ و سرکوب خونین اعتراضات و اعتصابات کارگری می‌توانست در پروسه‌ی بازتولید و ارزش‌افزایی سرمایه اختلال ایجاد کند. افزون بر این‌ها، «آریامهر» خوش نداشت تصویر رویایی «جزیره‌ی ثبات و آرامش» در پیش‌گاه سرمایه‌ی بین‌المللی تیره شود و از میزان اعتماد سرمایه‌گذاران خارجی کاسته شود.

از سال‌های نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۵۰، بادهای بحران اقتصاد سرمایه‌داری وزش می‌گیرد و بورژوازی ایران را در تنگنا فرو می‌برد. امواج اعتراض و اعتصاب طبقه‌ی کارگر ادامه می‌یابد و نه تنها کارخانه‌ها و کارگاه‌ها، که شهرک‌های حاشیه‌ی شهرها را نیز در بر می‌گیرد. در ماه‌های شور و شوق مبارزه‌ی همه با همه‌ی علیه رژیم دیکتاتوری پهلوی نیز - به رغم تمامی تلاش‌ها و توطئه‌های ارتجاع ملی - اسلامی، که از گنج حُجره‌های کبره بسته‌ی خود به صحن «انقلاب» پا گذاشته بودند و می‌کوشیدند بنیان‌های نظم سرمایه را از تیررس مُبارزه‌ی توده‌ی کارگر و فرودست دور نگاه دارند - باز این مُبارزه‌ی پُر شکوه نیروی کار صنعت نفت بود، که به سرعت عمومیت یافت و به اعتصابی عظیم و سراسری فرا رویید؛ تولید ۶۰۰ هزار بُشکه‌ی نفت در پالایش‌گاه آبادان را به روزانه ۲۰۰ هزار بُشکه تقلیل داد؛ ضربه‌ای مُهلک بر اقتصاد سرمایه‌داری وارد ساخت و سرانجام آریامهر را از تخت سلطنت به زیر کشید.

ارتجاع ملی - اسلامی در این شرایط و در پناه حمایت بی‌دریغ بورژوازی ایران و جهان به سرعت به سریر قدرت خزید، تا از تداوم مُبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر، از آگاهی طبقاتی بیش‌تر و رادیکالیسم افزون‌تر آن علیه نظم سرمایه، و از احتمال دست‌اندازی آن به حاکمیت سیاسی مُمانعت کند. این وظیفه‌ی «نامقدس!» را جمهوری اسلامی سرمایه، از آن هنگام تا هم‌اکنون، با سُبُعیت و توحشی بی‌نظیر به انجام می‌رساند.

جمهوری اسلامی سرمایه، امروز نیز، با کاربُرد سیاست خصوصی‌سازی، کاهش هزینه‌های کار، بی‌کارسازی‌های گسترده، دست‌مزدهای به شدت نازل، با زندان و شکنجه، ارباب و اخراج، فعالین کارگری‌بی، که پای از میدان مُبارزه علیه نظم سرمایه پس نمی‌کشند؛ و... تلاش می‌کند قُدرت طبقاتی برده‌گان مزدی را تضعیف نماید و از دامن گرفتن صفوف

هم‌بسته و متحد کارگری در مبارزه علیه ستم و استثمار نظم سرمایه ممانعت کند. به رغم همه‌ی این تشبُّهات، مبارزه‌ی برده‌گان مزدی در تمامی این سال‌های دور و دراز در جریان بوده، اما، از ضعف‌ها و کاستی‌های در خور توجهی هم رنج برده است. پراکنده‌گی صدها و هزارها اعتراض و اعتصاب کارگری در گستره‌ی جامعه، در عین فقدان یک استراتژی طبقاتی روشن علیه نظم سرمایه، مشخصه‌ی مبارزات و موقعیت حاضر طبقه‌ی کارگر در ایران است. پدیده‌ی پراکنده‌گی، خود، زائیده‌ی فقدان استراتژی طبقاتی روشن علیه نظم سرمایه، با چشم‌انداز الغای برده‌گی مزدی و برچیدن مالکیت بورژوازی، است. فقدان این استراتژی، و مبارزه‌ی بی‌وقفه حول آن، از یک‌سو، امکان جذب و بسیج گسترده‌ترین نیروهای طبقه را محدود کرده و از دگر سو، جنبش کارگری را در برابر دهشت جمهوری اسلامی سرمایه ضربه‌پذیر نموده است.

برده‌گان مزدی، بر بستر این ضعف طبقاتی، به مثابه یک طبقه - طبقه‌ی متشکل و آگاه به منافع طبقاتی خود - در اعتراضات و اعتصابات ظاهر نشده‌اند. هدف طبقاتی نهایی خود را پرچم مبارزات نکرده‌اند. هر اقدام معین خود - از مطالبه‌ی افزایش دست‌مزد گرفته تا خواست بیمه‌ی بی‌کاری، از مبارزه برای دست‌مزدهای معوقه گرفته تا اعتراض به بی‌کارسازی، و... - را در ربط با هدف طبقاتی نهایی خود و به مثابه جزئی از مبارزات به هم پیوسته در تحقق آن در نظر نیاورده‌اند. و به همین لحاظ، واضح است که نیروی طبقاتی خود را نیز برهم جمع نزده و پراکنده از هم علیه درد و رنج مشترک به پا خاسته‌اند. «طبقه» به مثابه «طبقه»، غایب بزرگ مبارزه‌ی طبقاتی در جامعه است!

این موقعیت، اما، ابدی و ازلی نیست. تحول‌پذیر است. طبقه به رغم همه‌ی تعرضات و تعدیات سرمایه، سلاح مبارزه را بر زمین نگذاشته است. و این مهم، به رغم اُفت و خیزهای آن، سویه‌ی دیگر موقعیت طبقه‌ی کارگر است. سیاست‌های راه‌بردی بورژوازی در قبال طبقه‌ی کارگر، برده‌گان مزدی را ارزان کرده است، اما، خاموش نکرده است. نُقطه‌ی قوت و کانون اُمید در همین عدم خاموشی برده‌گان مزدی ریشه دارد. و به همین اعتبار، این اُمید هم‌چنان قوت دارد که چپستی و چرایی مبارزه علیه نظم سرمایه را، در هر گام مبارزاتی خود، بهتر و بیش‌تر دریابد؛ به گسل‌های مُضر درونی خود واقف شود؛ و تلاشی مُستمر در رفع آن‌ها را، برای هم‌بستگی هرچه گسترده‌تر پاره‌های تن خود، سازمان دهد. این امر، هرچند سهل و آسان نیست، اما، به یمن اعتراضات و مبارزات جاری و ساری که می‌آموزاند؛ و حضور گرایش کمونیستی و رادیکال درون طبقه که با چشم‌انداز الغای برده‌گی مزدی و برچیدن مالکیت بورژوازی، می‌تواند شور آگاهی و هم‌بستگی برانگیزاند، غیرممکن هم نیست!

در کنار ضعف‌ها و کاستی‌های اعتراضات و مبارزات طبقه، نُقاط قوت هم اندک نیستند.

گسترش و تعمیق فزاینده‌ی مناسبات سرمایه‌داری، توأم با رشد کمی طبقه و برآمد کیفی مبارزات کارگری، به ویژه در سال‌های اخیر، به تمایز شفاف میان طبقات اجتماعی میدان داده است. به رغم تلاش اپوزیسیون بورژوازی، سیاست «همه با همی» و گفتمان «منافع مشترک طبقات اجتماعی»، کاربرد پیشین خود را از دست داده و کم‌تر انگیزه‌ی یک تحول بنیادین در جامعه است. طبقه‌ی کارگر و طبقه‌ی سرمایه‌دار، پرولتاریا و بورژوازی، تضاد کار و سرمایه، به بستر گفتمان اصلی جامعه و منبع هر تحول اساسی در آن بدل شده است. تلاش امروزه‌ی نیروهای سیاسی جامعه، از چپ و راست، در جلب نظر توده‌های کارگر و تبدیل طبقه به نیروی هژمونیک خود، در رقابت برای کسب قدرت سیاسی - اقتصادی جامعه، از همین رو صورت می‌بندد. وجود طبقه‌ی کارگر - و حضور سیاسی آگاه و متشکل آن، حتا به طور بالفعل - چنان سنگین و دلهره‌آور است، که بورژوازی - چه در حاکمیت و چه در اپوزیسیون - قادر به تبیین و پیش‌برد سیاست‌های استراتژیک خود، بدون در نظر گرفتن واکنش طبقه، بدون اندیشه به عواقب آن در طبقه، و صرف تلاش در سرکوب خونین یا جلب نظر مساعد توده‌های کارگر، نیست.

به ویژه که اعتراضات و اعتصابات طبقه، فقط از حیث کمی با رشد و گسترش هم‌راه نبوده، به لحاظ کیفی نیز با اشکال رادیکال‌تر و مطالبات سیاسی‌تر توأم بوده است. در سال‌های اخیر، بسیاری از اعتراضات کارگری از چهارچوب کارخانه و کارگاه و موسسه‌ی خدماتی خارج گشته و به خیابان‌ها و میدان‌های پر آمد و شد شهرها کشیده شدند. توده‌ی کارگر معترض جاده‌ها را مسدود کردند، راه‌های مواصلاتی را بند آوردند، دست به اعتصاب زدند، چرخ تولید را از کار انداختند، در مواردی حتا محل کار را اشغال کردند و مدیریت را اخراج نمودند. در پاره‌ای از این مبارزات، توده‌ی کارگر و توده‌ی مردم شهرها پیوند خوردند، هم‌پسته شدند، و مطالبات کارگری را هم‌صدا فریاد زدند. این مهم، هم بر وزن اجتماعی و طبقاتی اعتراضات کارگری افزود، هم سرکوب حرکت توده‌ی کارگر را برای نیروهای وحش و وبش جمهوری اسلامی سرمایه‌دشوارتر ساخت، و هم به یمن شکل‌گیری اجتماعات پشتیبان در سطح شهرها، استمرار و گسترش اعتراضات را امکان‌پذیرتر نمود. ایجاد، قوام و گسترش، چنین پیوندی میان اعتراضات کارگری و توده‌ی مردم محروم و فرودست شهرها، یک رمز موفقیت مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر علیه ستم و استثمار نظم سرمایه است. این مولفه‌های کیفی مهم، هرچند در برابر تعرض توحش‌بار سرمایه‌داری به سطح کار و معیشت برده‌گان مزدی هنوز اندک است، اما نمایش‌گر گام‌های رو به پیش طبقه‌ی کارگر در اعتراضات و مبارزات جاری آن است.

طبقه‌ی کارگر - به رغم وجود نقاط ضعفی، که تاکنون برآمد آن به مثابه یک طبقه‌ی خودآگاه و برای خود را به تعویق انداخته است - مهم‌ترین نیرو و اصلی‌ترین کانون رقابت

سیاسی - طبقاتی در جامعه‌ی سرمایه‌داری ایران است. این را نه فقط جمهوری اسلامی سرمایه و بورژوازی در قدرت، که رنگین‌کمان نیروهای بورژوازی چشم به قدرت در اپوزیسیون هم به وضوح می‌دانند. و از همین رو، با تشبّاتی چون تشکیل «صندوق کمک مالی به کارگران»، «صندوق اعتصاب»، صدور پیام‌های دل‌بستگی و مودت به آنان، تلاش برای خرید برخی از فعالین کارگری رفرمیست، گرامی داشت اول ماه می، و... می‌کوشند در طبقه نفوذ کرده و آن را وسیله‌ی سُریدن خود به قدرت سیاسی - اقتصادی نمایند.

اتحاد و تشکلیابی ضد سرمایه‌داری طبقه‌ی کارگر

کارگر در جامعه‌ی سرمایه‌داری، برده‌ی مزدی است. به حکم سرمایه، کارگر می‌بایست به طور کامل از امکان دخالت در تعیین مقدرات کار و تولید و سرنوشت زندگی خود، از پویه‌ی رشد و تعالی انسانی خویش، جدا و مُنفصل گردد. بنیان نظم سرمایه، خودکستری و سیادت سیاسی - طبقاتی آن، بر این پاشنه، بر بی‌حقوقی مُطلق برده‌گان مزدی، بر سرکوب قهری طبقه، می‌چرخد. سرمایه بدون استثمار مُشدد برده‌گان مزدی، بدون توسل به جنایت روزمره علیه طبقه، وجود نخواهد داشت. مُبارزه تنها سلاح طبقه‌ی کارگر در دفاع از هستی انسانی و اجتماعی خود است. سرمایه، **طبقه‌ی کارگری منقاد، ارزان و خاموش**، می‌خواهد. سرکوب، پیگرد، زندان و شکنجه، حربه‌ی تنبیه و اخراج از کار، گرایش رفرمیستی درون طبقه، مذهب و قانون و فرهنگ و هنر، و خیل انبوه تئوریسین‌های بورژوازی، به همین منظور به کار گرفته می‌شوند. برای تضعیف طبقه‌ی کارگر، برای خاموشی صدای مُعترض، و ارزانی نیروی کار آن! همین راه‌کارها، اما، زمین مُبارزه‌ی اجتناب‌ناپذیر توده‌ی کارگر را سنگ‌فرش می‌کنند. مساله، کارساز نمودن این سلاح علیه نظم سرمایه است.

ضرورت اتحاد و تشکلیابی طبقه از الزام همین مُبارزه‌ی دائمی و اجتناب‌ناپذیر علیه ستم و استثمار سرمایه ناشی می‌شود. نزدیک به نیم قرن است، که توده‌ی کارگر در گستره‌ی ایران، هر جا که بازار کار و کارگاه و کارخانه‌ای در کار بوده است، به فراخور وضعیت روز خود، آگاهی و توان طبقاتی بالفعل خود، به مُبارزه علیه سرمایه و تعرّضات توحش‌بار آن دست زده است. هزاران کارگر به زندان افتادند، طعم تلخ شکنجه را چشیدند، در خاک و خون درغلطیدند، اما ستم و استثمار سرمایه‌داری همچنان در کار هست؛ از آن جهت، که مُبارزه‌ی توده‌ی کارگر متحد و مُتشکل نیست، سازمان‌یافته نیست!

تجربه‌ی گران این دوره‌ی تاریخی، که بر عینیت زندگی و مُبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر مُبتنی است، در همین مساله ریشه دارد: در الزام اتحاد و تشکلیابی اعتراض و مُبارزه‌ی جاری توده‌ی کارگر در برابر ستم و استثمار سرمایه‌داری! تاکید بر تشکلیابی کارگران در سنت

فعالیت کمونیستی، بر خلاف سنت گرایش‌های غیر طبقه‌ای و بورژوازی، ایجاد تشکلی از نقطه‌ی صفر - آن‌هم در جهت رهبری اعتراض و مبارزه‌ی طبقه توسط نُخبه‌گان مُنورالفکری، که در سودای کسب قدرت سیاسی یا سهمی از آن هستند - نیست. در سنت فعالیت کمونیستی، این **مبارزه‌ی جاری طبقه‌ی کارگر است، که می‌باید متحد و متشکل شود و سازمان بیابد!** آن‌هم به این دلیل بسیار روشن، که کارگر آن‌جا که پراکنده است، ناتوان است؛ در برابر ستم و استثمار سرمایه‌داری، و نیروی واحد و سراسری آن، در موضع ضعف قرار دارد و به ناچار در برابر قدرت «قاهر» آن پس می‌نشیند. نفس وجود و بقای جامعه‌ی سرمایه‌داری در همین واقعیت بدیهی ریشه دارد؛ در توازن قوای طبقه‌ای، که در شرایط پراکنده‌گی و ضعف طبقه‌ی کارگر، به سود نظم سرمایه تمام می‌شود و سیادت سیاسی - طبقه‌ای آن را بر سرنوشت توده‌ی کارگر و کُل جامعه‌ی انسانی حاکم می‌گرداند.

اتحاد طبقه‌ی کارگر با تشکلیابی آن مترادف است. تشکُل بدون اتحاد و اتحاد بدون تشکُل معنا ندارد. و مبارزه‌ی در جریان طبقه‌ی کارگر، بدون این مُهم، هیچ‌گاه به پیروزی نخواهد رسید. به حیث تاریخی نیز دیری است، که دوره‌ی موفقیت مبارزات پراکنده‌ی کارگری در این کارخانه و آن کارگاه به سر آمده است. هزاران هزار اعتراض ناموفق و شکست خورده‌ی کارگری، هزاران دست‌آورد بازپس گرفته شده‌ی آنان، در گوشه و کنار جهان سرمایه‌داری، با سرسختی تمام یادآوری می‌کنند مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر علیه نظم سرمایه، نیازمند اتحاد و تشکلیابی سراسری و طبقه‌ای برده‌گان مزدی است. این کار، البته آسان نیست و به سرعت هم حاصل نمی‌شود؛ به حوصله و درایت و انجام ترکیبی از فعالیت‌های مُتنوع سیاسی و پراتیکی نیاز دارد. جز این، اما، هیچ راهی به موفقیت مبارزات کارگری و حصول یک آینده‌ی روشن انسانی نیست. پس، می‌باید از همین‌جا آغاز کرد. از تلاش برای دست‌یابی به هر درجه از اتحاد و تشکلیابی از درون **مبارزات جاری طبقه‌ی کارگر**، هر جا که پا می‌گیرند، و الزام اتحاد و تشکلیابی توده‌ی کارگر را در عمل و در میدان مبارزه علیه ستم و استثمار سرمایه گوش‌زد می‌کنند.

قدرت طبقه‌ی کارگر در اتحاد و تشکلیابی طبقه‌ای آن است، اما، اگر اتحاد و تشکُل طبقه‌ای ناشی از آن قرار است مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر را گام به گام در مسیری به پیش براند که نتیجه‌ی نهایی آن برافکندن ستم و استثمار سرمایه، پایان دادن به کار برای سود، و تامین رفاه، آسایش، و آزادی، توده‌ی کارگر، و کُل جامعه‌ی انسانی، باشد؛ این، جز با **مبارزه‌ی ضد سرمایه‌داری، با چشم‌انداز الغای برده‌گی مزدی و برچیدن مالکیت بورژوازی**، ممکن نخواهد بود.

گرایش‌هایی که این چشم‌انداز را از جلوی چشمان طبقه‌ی کارگر دور نگاه می‌دارند، حصول آن را غیرممكن قلمداد می‌کنند، از بروز و گسترش اعتراض رادیکال توده‌ی کارگر در این

راستا جلوگیری می‌نمایند، و مبارزه‌ی کارگری را با فرض ابدی و ازلی بودن سرمایه و برده‌گی مزدی به بازی در زمین سرمایه‌داری و با قواعد آن - در «چانه‌زنی» با سرمایه‌دار و مبارزه‌ی «قانونی» برای افزایش دست‌مزد، و بهبود شرایط کار و...- محدود می‌سازند، دوست و خیرخواه طبقه، یا جُزیی از پیکره‌ی آگاه آن، نیستند. و سیاست‌ها و راه‌کارهایشان به کم‌ترین بهبودی در شرایط کار و معیشت طبقه مُنجر نخواهد شد. برای این‌ها، طبقه‌ی کارگر فقط نردبانی برای صُعود به قُله‌ی قدرت سیاسی - اقتصادی، یا حفظ و حراست از نظم حاضر سرمایه، است!

در جامعه‌ی سرمایه‌داری، تنها وجود چشم‌انداز الغای برده‌گی مزدی و برچیدن مالکیت بورژوازی بر تارک اعتراضات و مُبارزات ضد سرمایه‌داری طبقه است، که می‌تواند نظم سرمایه را به چالش بگیرد؛ تعرُض توحش‌بار آن به کار و معیشت توده‌ی کارگر را به عقب براند؛ پا به پای رُشد و گسترش خود به برقراری آزادی‌های سیاسی و مدنی در جامعه کمک نماید؛ بهبودهایی را به نفع اکثریت عظیم جامعه به سرمایه‌داری تحمیل کند؛ و در نهایت، خود و کُل جامعه‌ی انسانی را از برده‌گی و بنده‌گی سرمایه‌داری رها سازد. این‌ها شعار نیستند و در جهت تقاعد کسی هم عنوان نمی‌شوند؛ واقعیات آشکار جامعه‌ی سرمایه‌داری هستند. طبقه‌ی کارگر، به اعتبار نقش اساسی خود در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، نبض و شریان حیات و ممات سرمایه را در دست دارد. اگر این طبقه در مسیر مُبارزات ضد سرمایه‌داری به خودآگاهی طبقاتی برسد، از «طبقه‌ای در خود» به «طبقه‌ای برای خود» بدل شود، آن‌گاه قادر خواهد بود به سیادت سیاسی - طبقاتی سرمایه، به ستم و استثمار و تمامی مصائب ناشی از وجود این نظام از نفس افتاده و مُتعفن خاتمه داده و جامعه‌ی انسان‌های آزاد و برابر را بنیان گذارد.

اتحاد و تشکُل‌یابی ضد سرمایه‌داری طبقه، بر این مبنا، به الزامات این مُبارزه و چگونگی پیش‌برد موثر و مُناسب آن در برابر سیاست‌های راه‌بردی بورژوازی متعهد است. و راه‌کارهای خود در پیچ و خم این مُبارزه را با توجه به این الزامات و توان بالفعل توده‌ی کارگر تعیین می‌کند. از این رو، برای اتحاد و تشکُل‌یابی گسترده‌ترین نیروی توده‌ی کارگر می‌بایست به موقعیت حاضر طبقه، به سیاست‌های راه‌بردی بورژوازی در قبال طبقه، و...، توجه داشت و سیاستی مُناسب و موثر در پاسخ به آن‌ها اتخاذ کرد:

● طبقه‌ی کارگر یک طبقه‌ی اجتماعی است و امر اتحاد و تشکُل‌یابی این طبقه‌ی اجتماعی، در هر جایی که سراغی از آن است - در موسسات تولیدی و خدماتی بزرگ، کارخانه‌ها و کارگاه‌های کوچک، در محله‌ها و خانه‌های کارگری، و...- می‌بایست مشغله و موضوع روز فعالیت جنبش ضد سرمایه‌داری طبقه باشد. یک وجه مهم و اساسی این فعالیت، تلاش

برای جلب و بسیج نیروی عظیم کارگران بی‌کار، توده‌ی کارگر با قراردادهای موقت و سفیدامضا، و میلیون‌ها کارگر کارهای خانگی و خانه‌داری، به مبارزات جاری کارگری است. میلیون‌ها کارگری که نه در زیر چتر موسسات تولیدی و خدماتی بزرگ در مراکز کار وسیع با جمعیت انبوه، که در صدها و هزارها مرکز کار پراکنده هستند، به ارتش ذخیره‌ی کار رانده شده‌اند، یا در خانه‌ها به کار خانگی و خانه‌داری و... اشتغال دارند، در هر حال، در محله‌ها و خانه‌های کارگری، در جمعیت‌های انبوه، در دست‌رس می‌باشند. محله‌های حاشیه‌ی شهرهای بزرگ، میلیون‌ها خانواده‌ی کارگری را در خود جای داده‌اند. دامن زدن به فعالیت در بین زنان و مردان و جوانان این محله‌ها، توضیح هم‌سرنوشتی گریزناپذیر آنان با یک‌دیگر و مرتبط کردن آنان با کارگران موسسات تولیدی و خدماتی بزرگ، راه مناسب و موثری برای اتحاد و تشکلیابی گسترده‌ترین نیروی طبقه‌ی کارگر در شرایط حاضر است.

حاشیه‌نشین‌های کارگری اکنون به مرکز ثقل تجمع خانواده‌های کارگری بدل شده‌اند. و گسترش فزاینده‌ی دایره‌ی شوم بی‌کاری و فقر و فلاکت، بیش از پیش، به رشد جمعیتی سرسام‌آور این محله‌ها می‌انجامد؛ بنا به داده‌های آماری نهادها و رسانه‌های رسمی، جمعیت این حاشیه‌نشین‌ها به بیش از ۲۰ میلیون تن تخمین زده می‌شود! الزام توجه به این محله‌ها، در عین حال از این نکته‌ی مهم نیز ناشی می‌شود، که این جمعیت انبوه در شرایط فقر و فلاکت و استیصال، با مصایبی چون اعتیاد، تن‌فروشی، بزه‌کاری، برده‌گی مزدی کودکان، اذیت و آزار زنان، و ده‌ها مشکل اجتماعی دیگر چون فضای غیربهداشتی محله‌ها و خانه‌ها، عدم وجود آب آشامیدنی سالم، فقدان برق، راه‌های مواصلاتی مناسب، مدرسه و درمان‌گاه، و... دست به گریبان هستند. فعالیت آگاه‌گرانه و سازمان‌گرانه در میان توده‌ی کارگر این حاشیه‌نشین‌ها، هم به جنبش ضد سرمایه‌داری امکان می‌دهد، به نیروی خود این جمعیت انبوه دردمند، بر این مشکلات غلبه کند و موانع بازدارنده‌ی حضور فعال و موثر خود در مبارزه علیه ستم و استثمار سرمایه را از پیش روی بردارد؛ و هم به اعتبار نمونه‌ی روشن و قابل اتکای موفقیت نیروی متحد و هم‌بسته‌ی توده‌ی کارگر در حل مشکلات اجتماعی خود، زمینه‌ی مناسب ایجاد گسترده‌ترین اتحاد و تشکلیابی طبقه در امروز، و حاکمیت سیاسی آن در فردا، را فراهم بیاورد؛

● در عین حال، توجه به تشکلیابی کارگران موسسات تولیدی و خدماتی بزرگ - نفت، پتروشیمی، ماشین‌سازی، ذوب‌آهن، برق، حمل و نقل کالا و مسافر، بیمارستان‌ها، و... - به اعتبار نقش مهم و تعیین‌کننده‌ی آنان در جامعه‌ی بورژوازی، یک وجه مهم سیاست اتحاد و تشکلیابی ضد سرمایه‌داری طبقه است. کارگران رسمی شاغل در برخی از این

مؤسسات بزرگ، هنوز به یمن پاره‌ای تسهیلات و امکانات بهتر، شرایط کار و معیشت تا حدی متفاوت از سایر توده‌ی کارگران را تجربه می‌کنند، با این همه، سرنوشتی سوای سایر برادران و خواهران طبقه‌ی خود ندارند و تعرضات توحش‌بار سرمایه، به ویژه در شرایط بحران اقتصادی، دیر یا زود، می‌تواند کار و معیشت آن‌ها را نیز چون سایر بخش‌های طبقه تحت تأثیرات مخرب و شکننده‌ی خود قرار دهد. توضیح این واقعیت به این کارگران و تلاش برای دامن زدن به تحرک مبارزاتی آنان در پیوند با دیگر بخش‌های طبقه یک جزء مهم فعالیت گرایش رادیکال و کمونیست جنبش کارگری است.

● پیش‌برد امر برپایی اتحاد و تشکلیابی گسترده‌ترین نیروی طبقه‌ی کارگر، بدون تردید، به شبکه‌ی به‌هم پیوسته‌ای از فعالین کمونیست و رادیکال جنبش کارگری نیاز دارد. هیچ مبارزه‌ی کارگری در هیچ کارخانه و موسسه‌ای بدون وجود تعدادی فعال کارگری، که مورد اعتماد و وثوق سایر کارگران هم باشند و بتوانند موانع برپایی یک مبارزه و حضور فعال و موثر آن‌ها در این مبارزه را رفع کنند، به جریان نمی‌افتد. کثرت اعتراضات برده‌گان مزدی در این سال‌های متاخر، که از دو تا چهار و پنج هزار هم برآورد شده است، خود یک نشانه‌ی بارز از وجود تعداد قابل توجهی از فعالین کمونیست و رادیکال کارگری است، که در محافل و در متن روابط طبیعی خویش به بحث و مشورت و تصمیم‌گیری پیرامون وضعیت کار و معیشت و سرنوشت مبارزه‌ی مشترک خود علیه ستم و استثمار سرمایه می‌پردازند. گسترش این روابط طبیعی و پیوند هر چه بیش‌تر این محافل، نقش به‌سزایی در ارتقای کمی و کیفی مبارزات ضد سرمایه‌داری طبقه ایفا خواهد کرد. به همان میزان که فعالین کمونیست و رادیکال جنبش کارگری و شبکه‌ی محافل آنان، شانه به شانه‌ی هم می‌دهند، به‌هم پیوند می‌خورند، و در سیاست‌های راه‌بردی مبارزات کارگری هم‌رای و هم‌نظر می‌شوند، به همان اندازه هم می‌توان امید داشت که مبارزات جاری برده‌گان مزدی علیه ستم و استثمار سرمایه گسترش یابد، متحد و هم‌بسته شود، و به تدریج زمینه‌ی مناسب تشکلیابی سراسری و طبقاتی گسترده‌ترین نیروی طبقه مهیا گردد.

● در عین پذیرش مبارزات جاری ضد سرمایه‌داری طبقه، تفاوت آن از جنبش و مبارزه‌ی آگاه و واقف به چشم‌انداز الغای کار مزدی و برچیدت مالکیت بورژوازی را نیز می‌بایست در نظر داشت و از هم تمیز داد. این دو الزاما یکی نیستند. هر مبارزه‌ی کارگری علیه ستم و استثمار سرمایه، مبارزه‌ای ضد سرمایه‌داری است، اما، آن‌گاه که در مسیر پُر افت و خیز مبارزات خود، به آگاهی طبقاتی می‌رسد، قوام می‌یابد، هر تک مبارزه‌ای را در مدار چشم‌انداز رهایی خود از نکبت نظم سرمایه معنی می‌کند، و، در واقع، از «طبقه‌ای در

خود» به «طبقه‌ای برای خود» فرا می‌روید، جنبش و مبارزه‌ی آگاه و سازمان یافته‌ی ضد سرمایه‌داری خود را به منصفی ظهور می‌رساند.

● و سرانجام انترناسیونالیسم کارگری؛ طبقه‌ی کارگر، چون طبقه‌ی بورژوازی، یک طبقه‌ی جهانی است؛ همه جا برده‌ی مزدی است، استثمار می‌شود، و ارزش اضافه تولید می‌کند. در حالی که بورژوازی جهانی از طریق برگزاری ده‌ها اجلاس بین‌المللی و منطقه‌ای - اجلاس «مجمع جهانی اقتصاد، داووس»، سران «کشورهای ۷»، «کشورهای ۲۰»، «سازمان تجارت جهانی»، «سازمان منطقه‌ای اکو»، «سازمان کشورهای آسیای جنوب شرقی»، «بریکس»، و... - و نیز به واسطه‌ی فعالیت نهادهای بین‌المللی خود - «صندوق بین‌المللی پول»، «بانک جهانی»، «سازمان بین‌المللی کار»، و... - پیرامون موقعیت جهانی سرمایه، راه‌کارهای ارزش‌افزایی فزون‌تر، سرشکن کردن بار بحران اقتصادی بر دوش طبقه‌ی کارگر جهانی، کاهش هزینه‌های تولید، سرکوب مبارزات کارگری، و... تبادل نظر می‌کند، تصمیم می‌گیرد، و در اجرای آن‌ها هم‌آهنگ می‌شود؛ جنبش و تشکلی طبقاتی برده‌گان مزدی نمی‌تواند به هم‌بستگی بین‌المللی با برادران و خواهران کارگر خود بی‌توجه باشد، برای تامین آن نکوشد، و خود را از دوستی، مساعدت، و هم‌کاری و هم‌بستگی، آنان محروم نماید.

انترناسیونالیسم کارگری، در واقع، رمز پیروزی نهایی جنبش و مبارزه‌ی ضد سرمایه‌داری توده‌ی کارگر هر جامعه‌ای، در شرایط جهان‌گستری سرمایه، است. بدون هم‌بستگی با کارگران سایر جوامع و برخورداری از حمایت صمیمانه‌ی آنان، طبقه‌ی کارگر هیچ جامعه‌ای قادر به پیروزی نهایی در مبارزه‌ی ضد سرمایه‌داری، رهایی از نکت سرمایه، و تداوم آن، نخواهد بود.

تشکل، اما، کدام تشکل؟ با کدام چشم‌انداز؟

طبقه‌ی کارگر در راه سترگ تحول از «طبقه‌ای در خود» به «طبقه‌ای برای خود»، به تشکلی طبقاتی خود هم دست خواهد یافت. تشکلی طبقاتی، در این‌جا، ابزار پراتیک یک چشم‌انداز متعین طبقاتی و نتیجه‌ی پیش‌برد لحظه به لحظه‌ی آن در مبارزه‌ی جاری و ساری برده‌گان مزدی علیه نظم سرمایه است. به همین علت هم تعین این چشم‌انداز، گام اول در راه این تحول طبقاتی و مبارزه‌ی ناشی از آن است. به همان میزان که چشم‌انداز طبقاتی توده‌ی کارگر آگاه در بین برده‌گان مزدی عمومیت می‌یابد، چون یک تسمه‌ی اتصال می‌تواند تکه‌های پاره شده از تن واحد طبقه را به هم متصل کند؛ گسل‌های درون طبقه را برطرف نماید؛ و مبارزه‌ی متحد و هم‌بسته‌ی توده‌ی کارگر را ممکن سازد.

تشکل طبقاتی حاصل این پروسه‌ی مبارزاتی است، پروسه‌ای که نتیجه‌ی ناگزیر نظم سرمایه و بنده‌گی و برده‌گی توده‌های کارگر است.

مُبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر در جامعه‌ی بورژوازی، که مُقدسات سرمایه به مُقدرات جامعه و هست و نیست توده‌های کارگر شکل می‌دهد، به رغم اُفت و خیزهای آن، یک امر دائمی و ناگزیر است. سرمایه برای ارزش‌افزایی هر چه فزون‌تر خود، برده‌گان مزدی را با تحمیل شرایط دهشت‌ناک کار، با نازل‌ترین دست‌مزدها و کم‌ترین امکانات رفاهی، استثمار می‌کند. و چاره‌ای برای آنان جُز اعتراض و اعتصاب جهت کاهش شدت استثمار، و بهره‌مندی از هر درجه رفاه و آسایش بیش‌تر، باقی نمی‌گذارد.

در نزدیک به نیم قرن حاکمیت جمهوری اسلامی سرمایه در ایران نیز رابطه‌ی کار و سرمایه بر همین پاشنه چرخیده است. از یک سو، بربریت سرمایه و تعدیات موحش آن، زندگی و معیشتی جان‌کاه بر طبقه تحمیل کرده است؛ و در دگر سوی، توده‌ی کارگر لهیده و جان به لب رسیده، به فراخور وضعیت روز خود، آگاهی و توان طبقاتی بالفعل خود، به مُبارزه علیه این تعدیات دست زده است. هزارها اعتراض و اعتصاب کارگری، در این سال‌های دور و دراز، در کار بوده است. هزارها کارگر بازداشت شدند، به زندان افتادند، طعم تلخ شکنجه را چشیدند، با گلوله‌ی نیروهای وحش سرمایه به خاک و خون درغلطیدند، یا از کار اخراج و به ورطه‌ی فقر و فلاکت پرتاب گشتند. ایران تحت حاکمیت پلشت جمهوری اسلامی، نه فقط بهشت سرمایه، و جهنم کار، که بدون تردید، پایتخت - حداقل یک پایتخت مُهم - مُبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر جهانی نیز هست! تعداد پُر شمار مُبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر در ایران، و اشکال مُتنوع اعتراض آن - که فراوان خارج از چهارچوب قانونیت سرمایه هم رُخ می‌دهد - این طبقه را به یکی از مُعترض‌ترین بخش طبقه‌ی کارگر جهانی بدل نموده است. پس چرا، به رغم این همه، بربریت سرمایه همچنان تداوم یافته و در هر گام ارزش‌افزایی خود، زندگی و معیشت توده‌ی کارگر را فُزون‌تر به ورطه‌ی فقر و فلاکت کشانده است! پُرسش‌هایی مُهم، و در عین حال ساده، ذهن و عمل هر برده‌ی مزدی جان به لب رسیده از ستم و استثمار سرمایه را درگیر خود می‌کند: چرا این همه مُبارزه‌ی قهرمانانه، و گاه تا پای جان، به نتیجه نمی‌رسد؟! از فشار و شدت ستم و استثمار سرمایه نمی‌کاهد؟! بربریت سرمایه را به عقب نمی‌نشانند و زندگی و معیشت بهتر و انسانی‌تری برای توده‌های کارگر تامین نمی‌کند؟! مُشکل چیست؟ و چگونه می‌شود آن را رفع کرد؟

در پاسخ به این پُرسش، اغلب به پراکنده‌گی اعتراضات طبقه، عدم وجود هم‌بستگی در بین برده‌گان مزدی، اشاره می‌شود! این پاسخ، به نوبه‌ی خود، پُرسش‌های دیگری را پیش می‌آورد: چرا این مُبارزات پُر شمار پراکنده هستند؟! چرا توده‌ی کارگر هم‌بسته نمی‌شوند؟! مُشکلات طبقه که در مجموع یک‌سان هستند - دست‌مزدهای نازل، حقوق معوقه، بی‌کاری،

و...- پس چرا توده‌ی کارگر در تهران و اصفهان، شیراز و اهواز، نمی‌توانند به مبارزه‌ای هم‌هنگام اقدام کنند؟! از اوباش جمهوری اسلامی سرمایه در «خانه‌ی کارگر» و «شوراهای اسلامی کار» که بگذریم، اکثر فعالین کارگری - از فعالین گرایش رفرمیستی درون طبقه گرفته تا فعالین کمونیست و رادیکال آن - بر فقدان وجود تشکلهای منطقه‌ای و سراسری کارگری و ضرورت ایجاد آنها تاکید می‌کنند! و وجود این تشکلهای را در دامن زدن به مبارزات سراسری توده‌های کارگر و تامین هم‌بستگی آنها ضرور می‌پندارند!

«تشکل کارگری» یک حلقه‌ی کلیدی در مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر علیه بربریت سرمایه، و در ایجاد هم‌بستگی توده‌ی کارگر، است! این توافق عمومی، اما، بسیار شکننده است. کدام تشکل کارگری؟! با اتکا بر کدام چشم‌انداز؟! با پاسخ به این پرسش، از حلقه‌ی اصلی، حلقه‌ی مفقوده، در زمینه‌ی تشکل کارگری رونمایی می‌شود. هر تشکلی ابزار پیش‌برد چشم‌انداز معینی است! و بر بنیان آن، سیاست‌ها و راهکارهای خود در پروسه‌ی مبارزاتی را تعیین می‌کند! پس، کدام تشکل کارگری مورد نظر و توافق است؟! آیا گرایش‌ها و فعالین مختلف کارگری، همه‌گی، بر الزام وجود یک نوع تشکل کارگری، با یک چشم‌انداز معین ناظر بر آن، تاکید دارند؟! به طور قطع چنین نیست! تشکل هدف در خود نیست، ابزار است؛ ابزاری جهت پیش‌برد و تحقق یک چشم‌انداز معین؛ ابزاری که سیاست‌ها و راهکارهای پیش‌برد و تحقق چشم‌انداز خود را از پیش تعریف و تبیین کرده است. بنیان هر نوعی از تشکل به این تعریف پایه گره خورده است. تشکل کارگری فقط یک مدل از تشکل، در میان مدل‌های گوناگون آن، نیست. و توده‌های کارگر هم، در مبارزه علیه نظم سرمایه، در انتخاب هر مدلی از تشکل آزاد و مخیر نیستند! تشکلهای کارگری بر بنیان سیاست‌ها و راهکارهای طبقاتی گرایش‌ها مختلف درون طبقه شکل می‌گیرند و تحقق چشم‌انداز معین همان گرایش را هدف قرار می‌دهند.

گرایش‌ها مختلف، و سیاست‌ها و راهکارهای متفاوت آنها، مبین راه‌حل‌های مختلف در برابر ستم و استثمار سرمایه‌داری است. هر یک از این گرایش‌ها، و تشکل مطلوب و متناسب آنها، در واقع، اجزای به هم پیوسته‌ی جنبش‌های اجتماعی متعینی هستند که نه فقط بدیل مشخصی در زمینه‌ی تشکل و سازمان‌یابی توده‌ی کارگر، که در اساس چشم‌انداز خود درباره‌ی ساختار دولت و چگونگی آن، برنامه‌ریزی اقتصادی، انتظام مدنی و حقوقی، و...، کل جامعه‌ی انسانی را، برای امروز و فردا، ارائه می‌دهند. یکی قانونیت سرمایه و بود و باش آن را پذیرفته و هدف نهایی خود را فقط کاهش مشقات طبقه در همین جامعه‌ی سرمایه‌داری قرار داده است! و دیگری علیه تار و پود این جامعه‌ی سرپا تبعیض و نابرابری، قامت برافراشته و رهایی برده‌گان مزدی، و کل جامعه‌ی انسانی، از قید ستم و استثمار سرمایه را نشان گرفته است!

تشکل و سازمان‌یابی طبقاتی توده‌ی کارگر کدام است؟ و بر بنیان کدام چشم‌انداز طبقاتی شکل می‌گیرد؟

تشکل و سازمان‌یابی کارگری اگر قرار است ابزار رهایی طبقه‌ی کارگر از قید و بندهای ستم و استثمار سرمایه باشد، اگر قرار است ابزاری برای بازستاندن حقوق انسانی لگدکوب شده‌ی برده‌گان مزدی از نظم سرمایه و بهره‌مندی آنان از محصول کار خویش باشد، بدون تردید، می‌بایست ابزار مبارزه‌ی مستمر و همه‌جانبه‌ی توده‌های کارگر علیه بربریت سرمایه باشد و موجودیت و قانونیت این نظام متعفن را به چالش بگیرد. اساس کار این تشکل، نه سازش با سرمایه، نه گردن نهادن به رابطه‌ی خرید و فروش نیروی کار و بی‌حقوقی مطلق توده‌ی کارگر، نه چانه‌زنی بر سر اندکی افزایش دست‌مزد، نه قبول قانون و قضای موجود، نه شکاف جنسیتی، نه تبلیغات کثیف بورژوا-ناسیونالیستی علیه کارگر به اصطلاح «خارجی»، که تعرض مستمر و همه‌جانبه به تمامی آن مقدراتی است که کارگر را به برده‌ی مزدی بدل نموده و از حاصل کار خود بیگانه ساخته است. این مشخصه‌ی طبقاتی دل‌خواهی و اختیاری نیست، الزامی و حیاتی است؛ از هستی اجتماعی طبقه‌ی کارگر و نیاز به مقابله‌ی جدی با تهاجم هار و سیری‌ناپذیر سرمایه منتج می‌شود. و در غیاب آن، کم‌ترین خللی در سیادت سیاسی و طبقاتی سرمایه و انقیاد ذلت‌آور توده‌ی کارگر ایجاد نمی‌گردد.

کمونیسم طبقه‌ی کارگر مدافع و مبلغ و سازمان‌ده تشکلی است، که چون چتری فراگیر گسترده‌ترین توده‌ی کارگر در مبارزه علیه ستم و استثمار سرمایه را در بر می‌گیرد و مبارزات طبقه را تا الغای کار مزدی پیش می‌برد. چنین تشکلی بر مختصات سیاسی مشخصی اتکا دارد، که آن را از بدیل‌های گرایش‌های دیگر متمایز می‌کند.

سیاست‌ها و راه‌کارهای گرایش رفرمیستی درون طبقه با تلاش برای بهبود شرایط کار و زیست توده‌ی کارگر متناظر است؛ تلاشی که با پذیرش نظم سرمایه، و با تمکین به استثمار و برده‌گی مزدی طبقه‌ی کارگر در آن، به جریان می‌افتد. این گرایش می‌کوشد، در عین حراست از نظم سرمایه، شرایط کار و معیشت توده‌های کارگر را، از طریق چانه‌زنی با سرمایه‌داران، قابل تحمل‌تر سازد. سندیکای کارگری، مدل مطلوب تشکلیابی گرایش رفرمیستی و چشم‌انداز متناظر با آن است، که تحقق افق سیاسی - اقتصادی احزاب بورژوا-رفرمیست و سوسیال دموکرات را در رابطه با کل جامعه‌ی انسانی دنبال می‌کند. از همین رو، معنا و کارکرد واقعی «دموکراسی» بورژوایی این احزاب به مدل تشکل آن‌ها در طبقه‌ی کارگر هم تسری یافته و سندیکای کارگری را به نماد یک «بوروکراسی مافوق کارگری»، تحمیق توده‌های کارگر، و کنترل و سرکوب مبارزات کارگری، آن‌جا که نظم سرمایه مورد تعرض قرار می‌گیرد، بدل نموده است. سندیکای کارگری، امتداد منطقی پارلمانتاریسم بورژوایی در طبقه‌ی کارگر است!

ساختار جامعه‌ی سرمایه‌داری، اما، بر مبنای رابطه‌ی کار مزدی استوار است. این رابطه در پروسه‌ی انکشاف و بازگستری خود به صورت مجموعه‌ای از ارزش‌های سیاسی و اجتماعی، مذهبی و اخلاقی و فرهنگی، حقوق مدنی و قضایی، و قوه‌ی قهریه‌ی، مادیت می‌یابد. این‌ها، همه‌گی، فرارسته‌های سرمایه و پاسُخ‌گوی نیازها و الزامات ارزش‌افزایی آن هستند؛ در خدمت سیادت سیاسی و طبقاتی بورژوازی و، در اساس، در جهت انقیاد توده‌ی کارگر عمل می‌نمایند. نظم سرمایه، مظهر سلب مطلق حقوق انسانی توده‌ی کارگر و جدایی عمیق و فزاینده‌ی آنان از محصول کار خویش است. «حق» انسان کارگر در این جامعه، فقط «حق» فروش نیروی کار خود به سرمایه و دریافت آن‌حدی از دست‌مزد واقعی است، که امکان بازتولید نیروی کار او و فروش مجدد آن به سرمایه را فراهم می‌آورد. مُختصات تشکُل و سازمان‌یابی کارگری مطلوب گرایش کمونیستی طبقه‌ی کارگر در بُنیان‌های خود در نُقطه‌ی برابر الزامات ارزش‌افزای سرمایه، و گرایش رفرمیستی، تعریف و تبیین می‌شوند. این تشکُل کارگری یک مُدل نیست؛ بدیل یک گرایش اجتماعی مُتعیین در درون طبقه برای سازمان‌یابی برده‌گان مزدی، در جهت الغای برده‌گی مزدی و براندازی مالکیت بورژوازی، است. تجربه‌ی کمون پاریس و انقلاب اکتبر، ایده‌ی جنبش شورایی و تشکُل شورایی توده‌ی کارگر را به گرایش کمونیستی پیوند زده و آن را به جُزیی از جنبش اجتماعی کمونیسم با چشم‌انداز، سیاست‌ها و راه‌کارهای سیاسی و اقتصادی و اداری و حقوقی مُتعینی بدل نموده است.

شوراهای کارگری، به رغم تعریف و تبیین گرایشات بورژوائی، به اعتبار مُختصاتی چون «دموکراسی و عمل مستقیم»، «انتخابی بودن مسئولین»، «قابل عزل و نصب بودن آن‌ها»، «سازمان‌دهی فرارسته‌ای توده‌های کارگر»، و...، مادیت نمی‌یابند. جنبش شورایی و تشکُل شورایی توده‌های کارگر، البته، هم یک مُدل تشکُل‌یابی کارگری هست و هم تمامی این مُختصات را شامل می‌شود. **مساله‌ی بُنیادی**، اما نه این مُختصات، که **بُن‌مایه و سرشت طبقاتی**ی است که وجود این مُدل مُعین از تشکُل‌یابی کارگری و مُختصات مُتعیین آن را در مُبارزه‌ی ضد سرمایه‌داری ذاتی و الزامی می‌کند. شوراهای کارگری، ارکان مُبارزه و اقتدار طبقاتی توده‌های کارگر علیه نظم سرمایه، با هدف الغای برده‌گی مزدی و براندازی مالکیت بورژوازی، هستند. فقدان این بُن‌مایه و سرشت طبقاتی - درست همان‌گونه که گرایشات بورژوائی می‌خواهند و می‌کوشند به درک و دریافت توده‌های کارگر بدل نمایند - شوراهای کارگری را صرفاً به یک مُدل تشکُل‌یابی کارگری تنزُل می‌دهد. و آنچه پس از این اتفاق در عرصه‌ی مُبارزه‌ی طبقاتی رُخ می‌دهد، تضمین بود و باش سرمایه، مانده‌گاری برده‌گی مزدی توده‌های کارگر و تمامی آن مصایب جان‌کاهی است، که به بُن‌مایه و سرشت طبقاتی شوراهای کارگری در برافکندن آن‌ها مادیت می‌دهد.

جنبش شورایی طبقه‌ی کارگر، جنبش سازمان‌ده مبارزه‌ی روزمره‌ی کارگر علیه نظم سرمایه، اتصال جنبه‌های مختلف این مبارزه در همه‌ی عرصه‌های هستی اجتماعی، جنبش تعمیق آگاهی طبقاتی و شکوفایی خلاقیت توده‌های کارگر، است؛ چنین جنبشی در محدوده‌ی زمانی خاصی محصور نمی‌ماند. جنبش زمان «اعتلای انقلابی» نیست. بدون این جنبش، اساساً «انقلابی» در نمی‌گیرد. جنبش شورایی طبقه‌ی کارگر، خط وصل جنبش امروز به فردای طبقه‌ی کارگر است؛ امروز، مبارزه‌ی روزمره‌ی طبقه علیه نظم سرمایه را سازمان می‌دهد، و با تعمیق آگاهی طبقاتی و خودباوری آن، جنبش آگاه فردای طبقه را آماده‌ی نبرد نهایی برای رهایی از یوغ برده‌گی سرمایه و برپایی جامعه‌ای می‌کند، که در آن «رشد آزاد همه‌گان در گرو رشد آزاد هر انسان» است. به گفته‌ی مارکس و با الهام از رُخداد شکوه‌مند کمون پاریس:

«شکل کمونی [شورایی] سازمان‌دهی اجتماعی به خودی خود هدف نیست، بلکه واسطه‌ای برای رهایی کارگر و کل انسانیت است.»

چرا چنین تشکلی، با این مختصات ویژه، هنوز شکل نگرفته است؟ آیا مبارزه‌ی ضد سرمایه‌داری طبقه، جاری و ساری نیست؟ آیا این چشم‌انداز، سیاست‌ها و راه‌کارها و تشکلیابی متناظر با آن، خیال خوش است، آرزوی محال است، در جامعه‌ی بورژوازی محلی از اعراب ندارد و به هیچ نتیجه‌ای نمی‌رسد؟ یا موانعی بر سر راه آن وجود دارد؟ پیش‌تر آمد، که هر مبارزه‌ی توده‌ی کارگر علیه ستم و استثمار سرمایه و برای تامین هر درجه از زندگی و معیشت بهتر و انسانی‌تر خود، مبارزه‌ای ضد سرمایه‌داری است. اگر با متراژ مباحث بی‌ربطی چون مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر «صنفی» و «تدافعی» است، هنوز به مرحله‌ی «سیاسی» و «تعرضی» وارد نشده است، و...، سُراغ این مبارزات نرویم و آن‌ها را اندازه نگیریم - که این فقط نشان عدم درک درست مکانیسم مبارزه‌ی طبقاتی و هستی اجتماعی برده‌گان مزدی است - آن‌گاه هر مبارزه‌ی کارگری در جامعه‌ای که تنها بر پایه‌ی استثمار و سودآوری از کار توده‌ی کارگر استوار است، مبارزه‌ای ضد سرمایه‌داری، و برای بازپس‌گیری «حقی» لگدکوب شده از بربریت سرمایه، محسوب می‌شود. اعتراض انسانی که در قتل‌گاه سرمایه به بند کشیده شده، برای دست‌یابی به هر ذره‌ی از هر آنچه که از او سلب گشته، اعتراضی علیه سرمایه به مثابه بانی و باعث موقعیت بنده‌گی و برده‌گی او و سلب‌کننده‌ی حقوق انسانی اوست!

کمون پاریس، پیش از سرکوب خونین و موحش بورژوازی، فقط در طول دو ماه حاکمیت کارگری خود، رایحه‌ی دل‌نواز قدرت لایزال و شکوه‌مند توده‌ی کارگر متحد و هم‌بسته را بر عمق جان برده‌گان مزدی جهان نشانده. کمون، مجازات اعدام، ارتش حرفه‌ای، پلیس، و نظام وظیفه‌ی اجباری را منسوخ کرد؛ ارتش حرفه‌ای را با تسلیح عمومی و نیروهای داوطلب

«گارد ملی» جایگزین نمود؛ وسیع‌ترین آزادی‌های سیاسی را معمول ساخت؛ تمامی مقامات و مناصب اداری را، از بالا تا پایین، انتخابی و پاسخگو و قابل عزل ساخت؛ مذهب را به امر خصوصی تنزل داد، بودجه‌ی مراسم مذهبی را حذف کرد، و تمامی دارایی‌های مجامع مذهبی را ملی اعلام نمود؛ بساط مذهب را از مدارس برچید، و کمیسیون آموزش را موظف ساخت ساختار نظام آموزشی را دگرگون سازد و مقدمات آموزش عمومی و رایگان را فراهم نماید؛ ماشین دولتی بورژوازی را درهم شکست، و به جای نهادهای عریض و طویل دولت بورژوازی - با ارتشی از کارمندان و مقامات ممتاز - کمیسیون‌هایی را تشکیل داد که عهده‌دار انجام امور عمومی جامعه بودند؛ حداکثر حقوق کارمندان را ۶۰۰۰ فرانک در سال تعیین نمود و اعلام کرد در یک جمهوری واقعا دموکراتیک نباید محلی برای حقوق‌های افتخاری و کلان وجود داشته باشد؛ اجاره خانه‌های پرداخت نشده‌ی شهروندان پاریسی را مُلغا کرد؛ تسهیلاتی برای کارگران قائل شد؛ کارخانه‌ها و کارگاه‌های رها شده را ملی و تعاونی‌های کارگری را ایجاد کرد؛ کار شبانه‌ی ناوایان را ممنوع اعلام نمود؛ بانک‌هایی برای کمک به مردم نیازمند به وجود آورد؛ برابری زنان را مرسوم کرد؛ و... و هم‌چنین به عنوان یک دولت کارگری، با خصلت انترناسیونالیستی، مردمانی از کشورهای دیگر جهان را به صفوف خود پذیرفت و اعلام کرد: «پرچم کمون، پرچم جمهوری جهانی است.»

جُنبش و تشکُل‌یابی شورایی برده‌گان مزدی، و آن‌چه در بستر مُبارزات ضد سرمایه‌داری طبقه‌ی کارگر خودآگاه، به ارمغان می‌آید، خیال خوش نیست، آرزوی محال نیست، مُمكن و به دست آوردنی است. کمون پاریس، یک نمونه‌ی زنده است!

این واقعیت که چشم‌انداز الغای کار مزدی هنوز بر مُبارزه‌ی جاری و ساری طبقه ناظر نیست؛ توده‌ی کارگر درک درست و عمومیت یافته‌ای از سرمایه، و از پروسه و سرانجام مُبارزه‌ی خود علیه آن، ندارد؛ به این یا آن جناح از سرمایه مُتوهم است؛ شیوه‌ها یا شعارهای آن، در این یا آن مُبارزه، غلط و نادرست است؛ مُبارزه‌ی ناگزیر طبقه را از محتوای ضد سرمایه‌داری آن تهی نمی‌کند. این داده‌ها، که واقعی هم هستند، و کم‌تر یا بیش‌تر در سایر بخش‌های طبقه‌ی کارگر جهانی هم یافت می‌شوند، تنها نشان وجود موانع مُعینی در قوام و گسترش آگاهی طبقاتی، سازمان‌یابی شورایی توده‌ی کارگر، و دامن گرفتن مُبارزه‌ی مُتحد و هم‌بسته علیه بربریت سرمایه، با چشم‌انداز الغای کار مزدی، است.

موانع سازمان‌یابی شورایی طبقه‌ی کارگر

به رغم تعداد پُر شمار اعتراضات و اعتصابات توده‌ی کارگر، و انگیزه‌های در مجموع هم‌سانی که به آن شکل می‌دهند، اما، هنوز شاهد مُبارزه‌ی مُستمر و همه‌جانبه و هم‌بسته‌ی طبقه

علیه نظم سرمایه، و تشکل و سازمان‌یابی مطلوب و مُتناظر با چشم‌انداز طبقاتی آن، نیستیم. چرا؟ کدام موانع، از این امر مُمانعت می‌کنند؟ به چند مورد، از مُهم‌ترین آن‌ها، می‌پردازیم:

● آگاهی طبقاتی

فقدان آگاهی طبقاتی عمومیت یافته در میان حداقل بخش قابل توجهی از طبقه‌ی کارگر، مُهم‌ترین مانع در راه قوام و گسترش مبارزه‌ی ضد سرمایه‌داری توده‌ی کارگر، و سازمان‌یابی مطلوب و مُتناسب با چشم‌انداز طبقاتی آن، است.

همه‌ی آن‌چه که در جامعه‌ی سرمایه‌داری تولید و بازتولید می‌شود، و به آن شکل می‌دهد، مُهر طبقه‌ی حاکم را بر خود دارد؛ توسط طبقه‌ی حاکم، برای حفظ سیادت سیاسی و طبقاتی آن، برای مهندسی افکار عمومی جامعه و تحمیل آن، و برای انقیاد طبقه‌ی کارگر، به کار گرفته می‌شود. نقش نیروی سرکوب، محکمه‌ی قضایی و زندان و شکنجه، و... با تخریب مذهبی، فرهنگ و هنر، کاربرد سینما و تئاتر و موسیقی، و... در باوراندن ازلیت و ابدیت سرمایه، و سرنوشت مُقدر برده‌ی مزدی، تکمیل می‌گردد. هزارها مُتفکر بورژوا، رسانه، مسجد و کلیسا و کنیسه، آخوند و کشیش و خاخام، سلبریتی‌های هنری و فرهنگی، و... اجزای مُتصل اندام‌واره‌ی جامعه‌ی سرمایه‌داری هستند. و هر یک نقشی را، به فراخور موقعیت و جایگاه اجتماعی خود، در جهت بود و باش نظم سرمایه ایفا می‌کنند. توده‌ی کارگر زیر فشار روزمره‌ی مجموعه‌ی این باورها و پندارها قرار دارد و اغلب حتا مُبارزه علیه این دهشت را با آن‌چه از مکانیسم‌های سرمایه شنیده و خوانده و دیده، پیش می‌برد. از همین رو، طبقه از آگاهی طبقاتی عمومیت یافته‌ای در صفوف خود برخوردار نیست؛ مُبارزه‌اش علیه بربریت سرمایه، به رغم همه‌ی جان‌فشانی‌ها، به نتیجه‌ی مطلوب نمی‌رسد و به ستم و استثمار سرمایه پایان نمی‌دهد. طبقه‌ای که با عقل سرمایه به خود و به جهان پیرامون خود نظر می‌افکند، سرمایه را قدرت قاهر و خود را بنده و برده‌ی آن می‌پندارد، به توان هم‌بسته‌ی طبقاتی خود برای براندازی نظم سرمایه به دیده‌ی تردید می‌نگرد، به تبع هم نمی‌تواند گورکن سرمایه باشد! و به رهایی خود از برده‌گی مزدی آن اقدام کند! آگاهی، به مفهوم ماتریالیستی و طبقاتی آن، جزیی مُهم از اندام‌واره‌ی هر طبقه‌ی اجتماعی است. هیچ طبقه‌ای بدون این که هستی اجتماعی خود را به هستی آگاه طبقاتی ارتقا دهد، قادر به ایفای نقش موثر و تعیین‌کننده در سیر تکامل تاریخ نخواهد بود. این حُکم عام در مورد طبقه‌ی کارگر هم صحت دارد. طبقه‌ی کارگر نمی‌تواند از انقیاد سرمایه آزاد شود، مگر این که باورها و پندارهای جامعه‌ی سرمایه‌داری را به گور بسپارد؛ از «طبقه‌ای در خود» به «طبقه‌ای برای خود» ارتقا یابد؛ به درک درست طبقاتی از سرمایه و کارکرد آن،

به مفهوم واقعی رهایی و آزادی، مُجهز گردد؛ و رهایی خود را در گرو محو هر شکلی از استثمار، هر شکلی از انفصال انسان از کار و حق تعیین سرنوشت زندگی اجتماعی خویش، و هم‌چنین در آزادی کُل جامعه‌ی انسانی، معنا کند.

«شرایط اقتصادی در وهله‌ی نخست، توده‌ی مردم را به کارگران مُبدل کرد. سُلطه‌ی سرمایه، موقعیت مُشترک و منافع مُشترک این طبقه را پدید آورد. بدین‌سان، این توده در رابطه با سرمایه از هم‌اکنون یک طبقه است. اما هنوز طبقه‌ای برای خود نیست. در جریان مبارزه، که ما فقط به معدودی از مراحل آن اشاره کردیم، این توده یگانه می‌شود و خود را در "طبقه‌ای برای خود" شکل می‌بخشد. منافعی که این طبقه از آن دفاع می‌کند، به صورت منافع طبقاتی در می‌آید.» (مارکس، «فقر فلسفه»، فصل ۲، بخش ۵)

آگاهی طبقاتی، اما، از بیرون طبقه به درون آن منتقل نمی‌شود. و برای چنین انتقالی به احزاب خاصی هم نیاز نیست. این امر، حتا اگر لازم می‌بود، در درازای تاریخ طبقه‌ی کارگر جهانی صورت گرفته و طرح آن توسط احزاب و گرایشات غیرکارگری، تنها به معنای مُنقطع کردن تاریخ مُبارزات کارگری، خاک پاشیدن بر امر خودآگاهی طبقاتی توده‌ی کارگر، برقراری سُلطه‌ی سیاسی و تشکیلاتی «حزب خود» بر طبقه، و در نتیجه، تضعیف مبارزه‌ی طبقه علیه ستم و استثمار سرمایه‌داری است. هستی آگاه طبقاتی برده‌گان مزدی با شرکت در کلاس‌های درس، و به صرف خواندن کتاب‌های سیاسی و تئوریکی، احراز نمی‌شود؛ با آموزش احزابی، که به نام طبقه، اما، برای رهبری آن ایجاد می‌شوند، هم به دست نمی‌آید؛ در پروسه‌ی استمرار مبارزه‌ی ضدسرمایه‌داری برده‌گان مزدی قوام و گسترش می‌یابد. هر سیاست و فعالیتی جز این، تنها، نشانه‌ی بی‌اعتمادی به طبقه‌ی کارگر، و ناتوان شمردن آن در مُبارزه علیه نظم سرمایه و رهایی خود از بنده‌گی و برده‌گی مزدی است.

نمونه‌ی تاریخی، در خودآگاهی و رهایی طبقه به دست خود، انترناسیونال اول است. این تشکُل بین‌المللی کارگری، یک حزب سیاسی خاص، برای انتقال آگاهی طبقاتی از بیرون به درون طبقه نبود، توسط روشن‌فکران مُنورالفکر و برای رهبری طبقه ایجاد نشده بود، تشکُل طبقاتی برده‌گان مزدی بود، به وسیله‌ی خود آنان بر بستر مُبارزات طبقه‌ی کارگر در کشورهای مُختلف علیه نظم سرمایه پا گرفته بود، صدها فعال کارگری شناخته شده و مورد وثوق طبقه در این یا آن کشور را در بر می‌گرفت، و مُبارزات صنفی و سیاسی توده‌های کارگر را نمایندگی می‌کرد. مارکس در این باره در نامه‌ای به دوستان خود می‌نویسد:

«هنگامی که بین‌الملل تشکیل شد، ما به وضوح سرلوحه‌ی آن را فرموله کردیم: رهایی طبقه‌ی کارگر باید توسط خود طبقه‌ی کارگر احراز شود. بنابراین، ما با افرادی که آشکارا اعلام می‌کنند کارگران بسیار بی‌سوادتر

از آنند که توان آزادی خود را داشته باشند و باید از بالا توسط افرادی از طبقه‌ی متوسط آزاد گردند، نمی‌توانیم هم‌کاری کنیم.» (ترجمه‌ی متن انگلیسی از نامه‌ی مارکس به آگوست ببل، ویلهلم لیبنشت، ویلهلم براک و دیگران، مجموعه آثار، جلد ۲۷، نیویورک، انتشارات بین المللی، ۱۹۹۰، صفحه‌ی ۲۶۱)

● گرایش (فرمیستی طبقه‌ی کارگر)

در راه قوام و گسترش مبارزه‌ی آگاه ضد سرمایه‌داری طبقه و تشکلیابی شورایی آن، گرایش رفرمیستی می‌تواند به مثابه یک مانع از توان طبقاتی برده‌گان مزدی و پیش‌روی مبارزه‌ی آن‌ها بکاهد. برآمد چشم‌انداز طبقاتی روشن در طبقه‌ی کارگر، بدون نقد و افشای صریح گرایش رفرمیستی میسر نیست. مصایب ناشی از نظم سرمایه، فقط، با قوه‌ی قهریه‌ی بورژوازی و سرکوب خونین بر توده‌های کارگر تحمیل نمی‌شود. گرایش رفرمیستی نیز برای انقیاد برده‌گان مزدی و کنترل اعتراضات و اعتصابات رادیکال توده‌های کارگر، در چهارچوب قانونیت سرمایه‌داری، چون جزئی از سیاست بورژوازی، در تامین و تضمین سیادت سیاسی و اقتصادی آن، عمل می‌کند. این گرایش، در واقع، وجه مکمل و دنباله‌ی سیاست‌ها و راه‌کارهای بورژوازی در طبقه‌ی کارگر است.

همان‌طور که گفته شد، گرایش رفرمیستی و نوع تشکل مطلوب آن در طبقه، سندیکا، جزئی از اندام‌واره‌ی احزاب بورژوا- رفرمیست و سوسیال دموکرات است، و تحقق افق سیاسی - اقتصادی این گرایش بورژوازی، را دنبال می‌کند. تقدس سرمایه، و گردن گذاشتن به ازلیت و ابدیت آن، پدیده‌ای ناشی از رابطه‌ی خرید و فروش نیروی کار و یک پیش‌شرط لازم در بازتولید سرمایه و ارزش‌افزایی آن است. گرایش رفرمیستی در این وضعیت ریشه دارد و از تلاش بورژوازی جهت سیادت بر طبقه‌ی کارگر می‌گیرد. اگر کمونیسم طبقه‌ی کارگر، عینیت هستی اجتماعی توده‌ی کارگر در جامعه‌ی سرمایه‌داری را جان‌مایه‌ی مبارزه علیه ستم و استثمار سرمایه‌داری، و الغای کار مزدی، می‌کند و جهانی عاری از هر گونه تبعیض و نابرابری را نوید می‌دهد، اما، گرایش رفرمیستی بود و باش سرمایه و برده‌گی مزدی طبقه‌ی کارگر را می‌پذیرد و جد و جهد خود را فقط به قدری بهبود در وضعیت کار و معیشت توده‌ی کارگر گره می‌زند.

از همین رو، گرایش رفرمیستی در راه تحقق سیاست‌ها و راه‌کارهای خود، ناگزیر به مقابله با مبارزه‌ی رادیکال و ضدسرمایه‌داری طبقه‌ی کارگر هم می‌شود. و از حمایت مستقیم و غیرمستقیم، آشکار و پنهان، دولت و کارفرمای سرمایه‌دار هم برخوردار می‌گردد.

در ایران، گرایش رفرمیستی و جنبش سندیکایی آن - جز دوره‌ای کوتاه در سال‌های بیست به هنگام شکل‌گیری و فعالیت «شورای متحده‌ی مرکزی»، که تحت تاثیر «حزب توده» و در واقع بازوی کارگری آن بود - هیچ‌گاه از اقبال عمومی توده‌ی کارگر برخوردار نشد و نتوانست به یک جنبش و سازمان‌یابی مورد اعتماد و وثوق طبقه فرا روید. با این همه، این گرایش در طبقه‌ی کارگر وجود دارد، ده‌ها کانون و انجمن و سندیکا راه انداخته است، به پشتوانه‌ی نظری تئورسین‌های بورژوازی تکیه زده است، از مساعدت رسانه‌های گروهی بورژوازی در طرح نظرات خود برخوردار است، و فعالین آن هم‌چنان نقش سیاسی و پراتیکی مخربی در حمایت از این یا آن جناح سرمایه‌داری، تلاش برای کشاندن توده‌ی کارگر به زیر پرچم آن‌ها، جلوگیری از مبارزات رادیکال و ضد سرمایه‌داری طبقه، و دشمنی با کمونیسم و فعالین کمونیست طبقه‌ی کارگر، ایفا می‌کنند.

● **اختناق و سرکوب خونین**

سرکوب خونین مبارزه‌ی ضد سرمایه‌داری و خارج از قانونیت سرمایه، اختناق حاکم بر موسسات و مراکز کار به ویژه با جمعیت بالای کارگری، تعقیب و مراقبت فعالین کمونیست و رادیکال طبقه، بازداشت و زندانی و اخراج از کار کارگرانی که دست به اعتراض و اعتصاب می‌زنند، به نوبه‌ی خود، یک مانع در سیر متداوم مبارزه علیه بربریت سرمایه و تعمیق و گسترش آن است. به همین دلیل، در هر دوره‌ای که میزان اختناق و سرکوب - بر اثر تحولات سیاسی، اجتماعی و تغییر توازن نیروی طبقاتی به نفع طبقه‌ی کارگر - کاهش می‌یابد، جامعه شاهد شکل‌گیری تشکلهای متعدد و متنوع کارگری و عروج اتحاد و هم‌بستگی توده‌ی کارگر می‌گردد.

در دوره‌ی کوتاهی در دهه‌ی بیست و هم‌چنین در پروسه‌ی انقلاب ۵۷، و تا مدتی پس از آن، انواع تشکلهای کارگری، و به ویژه تشکلهای شورایی طبقه - مستقل از کاستی‌ها و کمبودهایی که در زمینه‌ی چشم‌انداز طبقاتی، و سیاست‌ها و راه‌کارهای، خود داشتند - پا به صحن جامعه گذاشتند و فعالیت‌های در خور توجه و ستایش‌انگیزی هم به انجام رساندند. سرنوشت دردناک این تشکلهای، خود، تاکید بی‌شمار روشن بر الزام مبارزه‌ی مستمر و همه‌جانبه‌ی متحد و هم‌بسته‌ی طبقه‌ی کارگر علیه نظم سرمایه، علیه همه‌ی گرایش‌ها و جناح‌های آن، تحت پرچم الغای کار مزدی، است. این تشکلهای، در فقدان این چشم‌انداز، و در متن توهمات بی‌پایه نسبت به حکام جدید سرمایه، سرانجام مغلوب نیروهای وحش و وبش جمهوری اسلامی شدند و به محاق فرو رفتند.

آنچه جمهوری اسلامی سرمایه بر طبقه‌ی کارگر، مبارزه‌ی ضد سرمایه‌داری و فعالین

کمونیست و رادیکال آن آوار کرده است، در کم‌تر کشوری در جهان سرمایه‌داری رُخ داده است. سیاست‌ها و راه‌کارهایی چون استثمار مُشدد، افزایش وحشیانه‌ی شدت کار، انجماد و تعویق طولانی دست‌مزد، قراردادهای موقت و سفیدامضا، کاهش شدید سقف بیمه‌های اجتماعی، اخراج و بی‌کارسازی گسترده، فقر و فلاکت فزاینده، و...، هر یک به نوبه‌ی خود، سرکوب آشکار و توحش‌بار توده‌ی کارگر است. جمهوری اسلامی سرمایه، فقط، به این سیاست‌ها و راه‌کارهای توحش‌بار بسنده نکرده است؛ فقط به روال مرسوم سرکوب خونین اعتراض و مبارزه‌ی کارگری، آزار و ارباب، زندان و شکنجه‌ی، توده‌ی کارگر هم اکتفا نکرده است؛ در کنار همه‌ی این‌ها، شُست‌وشوی مغزی سرگیجه‌آور و مرعوب‌کننده‌ی مذهبی از بلندگوهای مراکز و موسسات کار، اجبار توده‌ی کارگر به انجام فریضه‌های دینی، چاقو و چماق گله‌های اوباش اسلامی، و راه‌اندازی تشکل‌های ارتجاعی وابسته به خود - انجمن‌های اسلامی و شوراهای اسلامی کار و... - در درون طبقه را هم به مثابه سلاحی مرگ‌بار علیه طبقه به کار گرفته است. این تشکُل‌ها، با ایجاد انشقاق در صفوف طبقه، سرکوب مبارزه‌ی ضدسرمایه‌داری آن، هم‌کاری با نهادهای امنیتی، جاسوسی از فعالین کمونیست و رادیکال، و... - خدمت شایان توجهی به سرمایه و تقویت و تحکیم آن در مراکز و موسسات کار، و استثمار مُشدد برده‌گان مزدی، به انجام رساندند. رذالتی تا سقف آسمان، که هم‌چنان تداوم دارد.

● گُسل‌های درون طبقه

استفاده از حربه‌ی رقابت و تفرقه و ایجاد گُسل در تن واحد طبقه‌ی کارگر، یک سیاست و راه‌کار همیشگی سرمایه و یکی از موانع مبارزه‌ی مُستمر و همه‌جانبه‌ی برده‌گان مزدی علیه بربریت سرمایه است. تأثیرات مُخرب کاربُرد این حربه، پیکر یک‌پارچه‌ی طبقه‌ی کارگر را چندپاره کرده است. گُسل جنسیتی بین کارگران زن و مرد، کارگران مولد و غیرمولد، شاغل و بی‌کار، «ایرانی» و «خارجی»، و...، از جمله‌ی این گُسل‌ها هستند. نیمی از طبقه، زنان کارگر، در ازای کار برابر از دست‌مزد برابر برخوردار نیستند، مورد تعرض و آزار جنسی و زبانی واقع می‌شوند، قربانی مُقدم سیاست بی‌کارسازی سرمایه می‌گردند، و علاوه بر همه‌ی این‌ها ستم خانگی همسران کارگر خود را نیز تحمل می‌کنند، اما، از حمایت جدی و بی‌شائبه‌ی نیمه‌ی دیگر طبقه‌ی خود برخوردار نمی‌گردند؛ کارگران افغانستانی تحت استثمار وحشیانه هستند، سخت‌ترین کارها با نازل‌ترین دست‌مزدها را از سر اجبار می‌پذیرند، بار سنگین تبلیغات کثیف بورژوا - ناسیونالیستی را تحمل می‌کنند، اما، صدای مُحکم و رسای حمایت خواهران و برادران هم‌سرنوشت خود را به گوش نمی‌شنوند... برای

قوام و گسترش روزافزون مبارزه‌ی ضدسرمایه‌داری طبقه‌ی کارگر، می‌بایست به تلاشی جدی در رفع گسل‌هایی که در بین توده‌های کارگر فاصله و جدایی انداخته، همت کرد، می‌بایست از این گسل‌ها عبور کرد. وجود این گسل‌ها، به نوبه‌ی خود، نشانه‌ی کمبود آگاهی طبقاتی و عبور از آن‌ها مُشخصه‌ی رشد و قوام آگاهی طبقاتی، و وقوف برده‌گان مزدی به هم‌سرنوشتی خود - مُستقل از جنسیت، نژاد، رسته‌ی کار، و... - است. مبارزه‌ی برده‌گان مزدی علیه نظم سرمایه، جنبش آگاه طبقاتی علیه ناسیونالیسم، شکاف جنسیتی، تفاوت‌های نژادی و قومی، خرافات مذهبی، زن‌آزاری، محرومیت کودک، و... است و چنین پدیده‌های مُضر و زیان‌آوری را در میان خود، و در جامعه‌ی انسانی، برنمی‌تابد.

● فقدان سُنت فعالیت متشکل

یک عامل مُهم دیگر در این زمینه، فقدان سُنت فعالیت متشکل در جنبش کارگری است. در تاریخ معاصر ایران، بین سال‌های ۲۰ و سال‌های قبل از انقلاب ۵۷، یک انفصال تاریخی در مبارزه و سُنت فعالیت متشکل جنبش کارگری به چشم می‌خورد. فعالین سال‌های ۲۰ جنبش کارگری - از جمله به سبب دستگیری، زندان، شکنجه و مرگ و هم‌چنین عدم وقوف کامل به اهمیت انتقال تجارب خود به نسل جوان‌تر طبقه - این مُهم را به انجام نرساندند. افزون بر این، سُنت اتحاد و تشکُل‌یابی کارگری، تاریخاً، در کارخانجات و موسسات تولیدی با تراکم بالای نیروی کار پا می‌گیرد. طی دوره‌ای از تکوین سرمایه‌داری در ایران، این امر مُمکن نبود؛ چرا که به جز صنعت نفت، سایر صنایع بزرگ در ایران محصول سال‌های دهه‌ی ۴۰، و بعد از آن، هستند. در سال‌های دهه‌ی ۴۰ نیز ایجاد صنایع بزرگ، با تراکم بالای نیروی کار در متن مهاجرت ناگزیر میلیون‌ها دهقان خلع ید شده از روستاها به شهرها و جذب آن‌ها در کارخانجات و موسسات تولیدی تازه تاسیس شده در حالی صورت گرفت، که این نیروی کار نه از پیشینه‌ی فعالیت کارگری بهره‌ای داشت، نه از سُنت مبارزه‌ی متحد و متشکل برخوردار بود، و نه به اعتبار زندگی جدید و بهتر خود در شهر - در قیاس با زندگی گذشته در روستا - از حس هم‌بستگی و لزوم آن چیزی در چنته داشت.

نیروی چند میلیونی طبقه‌ی کارگر در ایران، اول بار در تاریخ معاصر، در پروسه‌ی انقلاب ۵۷ قُدرت نیروی هم‌بسته‌ی خود را به محک تجربه‌ای بس عظیم و گران گذاشت. هرچند که در این دوره‌ی تاریخی هم به سبب فقدان وجود تشکُل طبقاتی سراسری خود، کمبود آگاهی طبقاتی، و هم‌چنین سیر پُرشتاب وقایعی که منجر به برآمد و پیروزی ضد انقلاب و ارتجاع ملی - اسلامی شد، نتوانست نقش موثر خود را تا به انتها ایفا کند، کار مزدی و مالکیت بورژوازی را برچیند، و جامعه‌ای آزاد و برابر بنیان بگذارد.

این موانع، و هر مانع دیگری، هرچند فعالیت توده‌ی کارگر در مسیر شکل‌گیری اتحاد و تشکلیابی ضد سرمایه‌داری را با مشکل مواجه می‌سازد و از سرعت لازم در این مسیر می‌کاهد، اما موانعی ابدی و ازلی و غیرقابل رفع نیستند و، بدون تردید، با استمرار اعتراضات و مبارزات ضد سرمایه‌داری طبقه و قوام و گسترش آگاهی طبقاتی آن از صحنه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی حذف خواهند شد.

مُطالبات سراسری طبقه‌ی کارگر

یک شاخص موفقیت جنبش ضد سرمایه‌داری طبقه‌ی کارگر، شکل‌گیری و برآمد مطالبات سراسری توده‌ی کارگر است. مطالبات سراسری، به نوبه‌ی خود، نقش به‌سزایی در پیوند مبارزات پراکنده‌ی جاری کارگران، و در اتحاد و تشکلیابی آنها، ایفا می‌کنند. این مطالبات، که در متن مبارزات جاری و ساری توده‌ی کارگر به چشم می‌خورند، در واقع، زاینده‌ی سیاست‌های راه‌بردی سرمایه‌داری در قبال طبقه‌ی کارگر هستند. سیاست انجماد، کاهش یا عدم پرداخت دست‌مزدها، افزایش ساعات کار، تنزل سقت بیمه‌های اجتماعی، بی‌کارسازی گسترده، کارهای پیمانی و بی‌ثبات، کاربرد شکاف جنسیتی، و...، که بنیان سیاست‌های راه‌بردی سرمایه در کاهش هزینه‌های نیروی کار هستند، خود باعث شکل‌گیری مطالبات سراسری مشخصی در صفوف طبقه‌ی کارگر علیه این سیاست‌ها می‌گردند. طرح این مطالبات، برای متصل کردن مبارزات پراکنده‌ی توده‌ی کارگر، به میدان آوردن گسترده‌ترین نیروهای طبقه به میدان مبارزه علیه نظم سرمایه، و هم‌بسته کردن طبقه چون یک تن واحد، یک شرط ضرور پیش‌برد موفق مبارزه‌ی ضد سرمایه‌داری است.

این مطالبات، در عین حال، فقط برای دستیابی به سطح معیشتی و رفاهی بیش‌تر طبقه‌ی کارگر در نظم سرمایه نیست، رشته‌ی پیوسته‌ای از مجموعه‌ی مطالباتی است که مسیر پُر اُفت و خیر اعتراضات و مبارزات ضد سرمایه‌داری طبقه‌ی کارگر را تا برچیدن نهایی بنیان‌های بنده‌گی و برده‌گی مزدی به‌هم پیوند می‌دهد و به صرف تحقق این یا آن مطالبه، هرچند مُهم و تعیین‌کننده، در ایستگاه یک پیروزی توقف نمی‌کند و دست از پیش‌روی تا تحقق هدف نهایی نمی‌کشد. با توجه به سیاست‌های راه‌بردی بورژوازی در قبال طبقه، مطالبات زیر در دوره‌ی حاضر از اهمیتی ویژه برخوردار هستند:

● اشتغال (رسمی، امنیت شغلی، و دست‌مزد مکفی)

بربریت سرمایه در ایران، تمامی مرزهای شناخته شده‌ی مناسبات کار مزدی در جهان

سرمایه‌داری را درهم نوردیده است. در این‌جا، طبقه‌ی کارگر به طور فزاینده‌ای امکان اشتغال رسمی را از دست می‌دهد و ضریب امنیت شغلی آن به طور مداوم یک سیر نزولی را می‌پیماید. توده‌ی کارگر، در تمامی مراکز کار و تولید، تحت تأثیرات مخرب و شکننده‌ی این سیاست سراسری و واحد بورژوازی قرار دارد و با عمل‌کرد بی‌وقفه‌ی این سیاست هم‌چنان بر دامنه و عمق فقر و فلاکت آنان افزوده می‌شود. سیاست رواج گسترده‌ی کارهای غیررسمی و بی‌تأمین و بی‌ثبات، که به منظور حذف پدیده‌ی «اشتغال رسمی» از بازارهای کار صورت می‌گیرد، یک سیاست کلان و راه‌بردی سرمایه‌داری ایران، در شرایط بحران فرساینده‌ی آن، است. در برابر این سیاست بورژوازی و در متن هر مبارزه‌ی ضد سرمایه‌داری طبقه، طرح مطالبه‌ی اشتغال رسمی، امنیت شغلی، و دست‌مزد مکفی - که در شرایط حاضر اکثریت عظیم طبقه را در بر می‌گیرد - قادر به جذب و بسیج وسیع‌ترین نیروی توده‌ی کارگر است.

در جامعه‌ی بورژوازی، کار مزدی تنها امکان و منبع درآمد و گذران زندگی طبقه‌ی کارگر است. فقدان امکان اشتغال رسمی، فقدان امنیت شغلی، و دست‌مزدهای نازل، به معنای محرومیت توده‌ی کارگر از این تنها امکان گذران زندگی خود و در حکم جنایت است. امنیت شغلی برای طبقه‌ی کارگر درست مانند امنیت سرمایه برای طبقه‌ی بورژوا است. به همان‌گونه که در جامعه‌ی بورژوازی، امنیت سرمایه با قوانین و مقررات ویژه‌ای مورد حمایت قرار می‌گیرد، امنیت شغلی کارگران نیز - در همین جامعه‌ی بورژوازی - می‌بایست تضمین شود و هیچ کارفرمایی اجازه نداشته باشد به اختیار خود کارگری را از کار اخراج و تنها راه امرار معاش وی و خانواده‌اش را قطع نماید. علاوه بر این، با توجه به رشد روزافزون هزینه‌های زندگی و کاهش هول‌انگیز قدرت خرید توده‌ی کارگر، مطالبه‌ی اشتغال رسمی، امنیت شغلی، و دست‌مزد مکفی، از جنس پوست تن میلیون‌ها خانواده‌ی کارگری است.

● بی‌کارسازی و لزوم بیمه‌ی بی‌کاری

در شرایطی که سیاست کاهش هزینه‌ی نیروی کار، با بی‌کارسازی گسترده، میلیون‌ها برده‌ی مزدی را به ورطه‌ی فقر و فلاکت پرتاب کرده است، طبقه‌ی کارگر نمی‌تواند نسبت به این سیاست و تأثیرات مخرب آن بی‌توجه باشد. پدیده‌ی بی‌کاری به چنان کابوس هول‌ناکی بدل شده است، که نه تنها میلیون‌ها کارگر را در جست‌وجوی کار به در هر کارخانه و کارگاهی می‌کشاند و به هر کاری و با هر میزان دست‌مزد نازلی راضی می‌گرداند، بلکه میلیون‌ها کارگر فی‌الحال شاغل را نیز در هراس از بی‌کاری و اُفت شدید سطح معیشت

زندگی خود به پذیرش هر درجه از تضییقات کار مجبور می‌سازد. یک نتیجه‌ی مُستقیم و عملی این سیاست سرمایه‌داری، سُلطه‌ی بیش از پیش سرمایه بر حیات اجتماعی طبقه‌ی کارگر، و گسترش دامنه‌ی گُسل میان کارگر بی‌کار و شاغل، است. تجربه‌ی طبقه‌ی کارگر به وضوح نشان می‌دهد، به هر میزانی که کارگران از کار بی‌کار می‌شوند، فقر و فلاکت در سطح کُل طبقه عمومیت بیش‌تری می‌یابد؛ کارگران تحت فشار هیولای تامین معاش خانواده‌های خود بیش از پیش فرسوده می‌شوند؛ و برای دوره‌ای طولانی‌تر اسیر تعرُّض و توحش سرمایه باقی می‌مانند. از این رو، مُبارزه علیه سیاست بی‌کارسازی، نه فقط مُبارزه‌ی میلیون‌ها کارگر بی‌کار، که ضرورت مُبارزه‌ی کُل طبقه‌ی کارگر علیه این بلیه‌ی اجتماعی است. چه آن میلیون‌ها توده‌ی کارگری که طعم تلخ بی‌کاری و پیامدهای آن را مزه می‌کنند و چه آن میلیون‌ها کارگری که می‌دانند مُمكن است روزی به میان خیل انبوه بی‌کاران پرتاب شوند، هر دو، اغلب - به ویژه در فقدان یک جنبش کارگری ضد سرمایه‌داری قُدرت‌مند- به تمکین در مقابل تعرُّض مُداوم سرمایه به سطح معیشت خود سوق می‌یابند و به سُلطه‌ی آن گردن می‌گذارند.

مارکس، وجود ارتش ذخیره‌ی کار، یا لشکر احتیاط و توسعه‌ی سرمایه‌داری، را «قانون خاص جمعیت در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری» و شرط وجودی آن قلمداد می‌کند. او در «کاپیتال»، جلد اول، در بخش «قانون عام انباشت سرمایه»، می‌نویسد:

«در واقع، این انباشت سرمایه‌داری است که پیوسته و به نسبت مُستقیم با انرژی و گستره‌ی خویش یک جمعیت نسبتاً مازاد کارگری ایجاد می‌کند، یعنی جمعیتی که بیش از نیازهای میانگین سرمایه برای ارزش‌افزایی‌اش است و بنابراین، جمعیتی مازاد تلقی می‌شود...

شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، مُستقل از مرزهای افزایش واقعی جمعیت، توده‌ای از مصالح انسانی را خلق می‌کند، که همیشه جهت استثمار شدن توسط سرمایه برای نیازهای مُتغیر ارزش‌افزایی آن حاضر و آماده است... گسترش مقیاس تولید بدون در اختیار داشتن مصالح انسانی، بدون افزایش شمار کارگران، که باید مستقل از رُشد مُطلق جمعیت رُخ دهد، نامُمكن است... کُل شکل حرکت صنعت مُدرن ناشی از تبدیل دایمی بخشی از جمعیت کارگری به کارگران بی‌کار یا نیمه بی‌کار است...

ارتش ذخیره‌ی صنعتی در دوره‌های رُکود و رونق مُتوسط بر ارتش فعال کارگری فشار وارد می‌کند و در دوره‌های اضافه تولید و فعالیت تب‌آلود بر خواست‌های آن‌ها لگام می‌زند.»

ارتش ذخیره‌ی کار، چون یک اسلحه‌ی زهرآگین نظم سرمایه در کُترل نیروی کار عمل

می‌کند. و در تنزل و انجماد نرخ دست‌مزد، در سد کردن راه اعتراض و اعتصاب برده‌گان مزدی، در تهدید توده‌ی کارگر شاغل به پذیرش شرایط برده‌گی مُشدد خود، و در غیر این صورت، جایگزینی آنان با نیروی آماده به کار این ارتش، فعلیت می‌یابد. مُطالبه‌ی بیمه‌ی بی‌کاری مُناسب برای کارگران بی‌کار، وجه مُکمل مُبارزه برای اشتغال رسمی، امنیت شغلی، و دست‌مزد مُکفی، است و با آن چفت می‌شود. بیمه‌ی بی‌کاری، بر خلاف خُزعبلات بورژوازی مبنی بر این که کارگر را به «تن‌پروری و بی‌کاری» و «خوردن از کیسه‌ی جامعه» عادت می‌دهد، در حقیقت بخش پرداخت نشده‌ی کار طبقه‌ی کارگر است و از سود سرمایه‌ای که برده‌گی مزدی طبقه به وجود آورده است، تامین می‌شود. هست و نیست جامعه‌ی بورژوازی، در اساس، به وجود استثمار طبقه‌ی کارگر و حصول ارزش اضافه از قبل برده‌گی مزدی گره خورده است. این، در واقع، کُل جامعه‌ی بورژوازی است که رُشد مادی و معنوی، ثروت و نعمت، رفاه و آسایش، خود را به طبقه‌ی کارگر و نقش تعیین‌کننده‌ی آن در تولید و تامین تمامی مایحتاج ضرور زندگی انسانی مدیون است. بهره‌مندی از بیمه‌ی بی‌کاری مُناسب، «حق» طبیعی و بدیهی طبقه‌ی کارگری است، که در جامعه‌ی سرمایه‌داری جز فروش نیروی کار خود به سرمایه، امکانی برای گذران زندگی ندارد، اما، سرمایه‌داری می‌کوشد همین امکان را هم - در شرایط تنزل نزخ سودآوری سرمایه - از او دریغ نماید. آن که از «کیسه» می‌خورد، آن‌هم از «کیسه»ی طبقه‌ی کارگر، خود بورژوازی مُفت‌خور است!

بدون تردید مُطالبات مُشخص دیگری - چون تعلق دست‌مزد برابر به کارگران زن شاغل و هم‌چنین زنان کارگر خانه‌دار؛ ممنوعیت کار کودکان زیر هجده سال و تحصیل رایگان و مُناسب آنان؛ تامین زندگی مُرفه و آسوده‌ی کارگران بازنشسته و سال‌خورده؛ حقوق شهروندی و دست‌مزد برابر برای کارگران مُهاجر؛ حل فوری مُشکل مسکن؛ بهداشت و دارو و خدمات درمانی رایگان؛ برخورداری از آموزش و دوره‌های تخصصی، آزادی‌های بدون قید و شرط سیاسی و مدنی؛ الغای آپارتاید و تبعیض جنسیتی و آزادی و برابری حقوقی کامل زنان در بازارهای کار، در جامعه، و در خانواده؛ رفع گُلیه‌ی تبعیضات موسوم به قومی، نژادی، عقیدتی؛ زیست مُحیطی؛ و... نیز از اهمیت وافر برخوردارند.

هدف از طرح مُطالبات سراسری فوق، نه کم‌رنگ کردن و به حاشیه راندن این مُطالبات با اهمیت، که فقط طرح عمومی‌ترین مُطالبات پایه‌ای طبقه‌ی کارگر در شرایط روز در برابر سیاست‌های راه‌بردی بورژوازی است. دو مُطالبه‌ی فوق، که زاییده و چکیده‌ی سیاست‌های راه‌بردی بورژوازی هستند، قلب این سیاست‌های ارتجاعی را نشانه می‌روند، اکثریت عظیم برده‌گان مزدی را شامل می‌شوند، گسترده‌ترین نیروی کار را به میدان مُبارزه‌ی ضد سرمایه‌داری می‌کشانند، و در صورت تحقُّق خود، هم کارکرد این سیاست‌ها را مُختل

می‌سازند و هم راه پیش‌روی و پیروزی بیش‌تر این مُبارزه را - به نیروی هم‌بسته‌تر طبقه و باور افزون‌تر آن به توان طبقاتی خود- سنگ‌فرش می‌نمایند.

* * *

جامعه آستن حوادث خطیری است. تاثیرات دهشت‌ناک بحران اقتصادی فرساینده، چون همیشه، هستی اجتماعی برده‌گان مزدی را به تباهی خواهد کشید. بی‌کاری، فقر و فلاکت، گرسنگی و آوارگی، کارتن‌خوابی، تن‌فروشی، بزه‌کاری، و...، جامعه را به مرز سقوط خواهد برد. سرکوب و وحشیانه و خفقان‌خونین، بیش از پیش از برده‌گان مزدی، و توده‌های مردم جان به لب رسیده، قربانی خواهد گرفت و جامعه را به جهنم اکثریت عظیم مردمان آن بدل خواهد ساخت. گرانی فزاینده و لحظه به لحظه‌ی مایحتاج زندگی، دایره‌ی نکبتی فقر و فلاکت عمومی را فراخ‌تر خواهد کرد. بررسی «مرکز پژوهش‌های اتاق ایران»، در سال ۱۴۰۰، از جمعیت ۲۶ میلیونی زیر خط فقر اطلاع داده است. بنا به برآوردها، این جمعیت، هم‌اکنون، از مرز ۳۰ میلیون هم عبور کرده است. دست‌مزدهای رسمی طبقه حداکثر یک هفته در ماه زندگی مُحقر و بخور و نمیر خانواده‌های کارگری را تامین می‌کند. در حالی که قیمت سبد معیشت پیشنهادی نمایندگان کارگران (در واقع، نمایندگان تشکُل‌های کارگری جمهوری اسلامی سرمایه) برای سال ۱۴۰۴ در «شورای عالی کار»، ۲۳ میلیون و ۵۰۰ هزار تومان - در حدود سه برابر کم‌تر از میانگین هزینه‌های زندگی یک خانواده‌ی کارگری، که در حدود ۶۰ میلیون تومان در ماه ارزیابی می‌شود- بوده است، «شورای عالی کار» حداقل دست‌مزد ماهانه‌ی کارگران را ۱۰ میلیون و ۳۹۹ هزار تومان تعیین کرده است. بهای اجاره‌ی خانه حتا در محله‌های حاشیه‌ی شهرهای بزرگ، به روایت آمارها، بیش از ۷۰ درصد دست‌مزدهای رسمی خانواده‌های کارگری است. افزایش سرسام‌آور سهم مسکن در بودجه‌ی خانواده‌های کارگری، کاهش شدید هزینه‌های ضرور دیگر را به دنبال آورده است. سقف بودجه‌ی سلامت و درمان به مرز صفر نزدیک شده است. بسیاری از اقلام غذایی از سُفره‌ی خورد و خوراک پر کشیده است. فروش اندام و جوارح بدن، که از گُلیه آغاز شده بود، به قرینه‌ی چشم و بیضه و کرایه‌ی رحم زنان و... هم رسیده است. جامعه رو به انهدام است. خطر جنگ و امکان تحریم‌های اقتصادی بیش‌تر، این چشم‌انداز وحشت‌زا را فراخ‌تر هم می‌کند.

تنها نُقطه‌ی اُمید و روشنایی این وضعیت مُلتهب و بُحرانی جامعه، طبقه‌ی کارگر و مُبارزه‌ی پُر شمار و مُداوم آن علیه ستم و استثمار سرمایه است. مُبارزه‌ای، که اگر با درایت سیاسی گرایش کمونیستی و رادیکال طبقه توأم شود، برده‌گان مزدی را گام به گام به توان طبقاتی خود بیش‌تر آشنا می‌کند؛ زمینه‌های مُناسب مُبارزه‌ی هم‌بسته‌ی توده‌ی کارگر را فراهم

می‌آورد، و ایجاد تشکّل طبقاتی، با چشم‌انداز الغای کار مزدی و برچیدن مالکیت بورژوازی، را مُحتمل می‌سازد.

طبقه‌ی کارگر، تنها، بدیل طبقاتی و اجتماعی این وضعیت مُلتهب و بُحرانی است. برده‌گان مزدی هم به اعتبار شاخص جمعیت و هم به حیث موقعیت ویژه‌ی خود در عرصه‌ی اقتصاد سرمایه‌داری و چرخه‌ی ارزش‌افزایی آن، نقشی اساسی و تعیین‌کننده در تحولات سیاسی - اجتماعی پیش رو را بر عهده دارند. طبقه این ویژه‌گی بارز را به اعتبار موقعیت طبقاتی و اجتماعی خود دارد، که با سلاح اعتراض و اعتصاب، نبض اقتصاد سرمایه‌داری را از تپش بازدارد؛ تب مرگ به جان آن بیاندازد؛ و درهای یک دوره‌ی سرنوشت‌ساز را به روی جامعه بگشاید. چشم‌انداز چنین دوره‌ای غیرممکن نیست.

دو عامل درهم تنیده، زمینه‌ی این چشم‌انداز را مُحتمل می‌سازد. بُحران ساختاری سرمایه‌داری، دم به دم، عمق و گسترش می‌یابد و هیچ راه‌حل کاپیتالیستی برای غلبه بر آن دیده نمی‌شود. این بُحران، به نوبه‌ی خود، به بُحران ناکارآمدی، تنش و تجزیه در ساختار حاکمیت نیز دامن می‌زند و بر ژرفای آن می‌افزاید. استیصال سرمایه‌داری ایران در مهار و کنترل جامعه، که وحشت و جنایت روزمره‌ی جمهوری اسلامی از یک‌سو، و افزایش اختلاف در بین جناح‌های حاکمیت در زمینه‌ی اتخاذ سیاست‌های راه‌بردی اقتصادی و اجتماعی، میزان سودبری از انباشت سرمایه، از دگر سو، نماد آن است، ناکارآمدی آن را واضح می‌کند. برده‌گان مزدی، و اکثریت توده‌های مردم، از تأثیرات مُخرب این دو بُحران درهم تنیده بر هستی انسانی و اجتماعی خود برانگیخته می‌شوند، اعتراض می‌کنند، و تغییر وضعیت مسلط را خواستار می‌شوند. خیزش‌های توده‌ای مُتأخر در تیر ۱۳۸۶، دی ۱۳۹۶، آبان ۱۳۹۸، شهریور ۱۴۰۱، و هم‌چنین هزارها اعتراض و اعتصاب توده‌ی کارگر در طول این سال‌ها، بر بستر همین موقعیت مُلتهب و بُحرانی بروز کرده است.

این موقعیت، که امروز انسدادی جلوه می‌کند، در متن تداوم دو عامل درهم تنیده‌ی بُحران ساختاری سرمایه‌داری و بُحران ناکارآمدی و تنش و تجزیه در ساختار حاکمیت، و هم‌چنین با اتکا به تلاش گرایش کمونیستی و رادیکال طبقه در رفع نقاط ضعف مُبارزه‌ی برده‌گان مزدی، می‌تواند متحول شود. انجام این تحول به هژمونی طبقه‌ی کارگر در جامعه میدان می‌دهد، استراتژی آن را فراگیر می‌کند، و چشم‌انداز رهایی برده‌گان مزدی - و رهایی کُل جامعه از هر گونه تبعیض و نابرابری نظم سرمایه - را پرچم همه‌ی عرصه‌های پیکار سیاسی، و همه‌ی توده‌های مردم قربانی این نظم، می‌نماید.

جُنُبش ضد سرمایه‌داری آگاه طبقه‌ی کارگر، از مجرای این سیاست و راه‌کار، بر خواهد آمد. طبقه‌ی آگاهی که پرچم رهایی خود - و کُل جامعه - را به دست می‌گیرد، با حضور موثر در جُنُبش‌های اجتماعی دیگر، و تقویت آن‌ها در راستای مُبارزه علیه همه‌ی تبعیض‌ها

و نابرابری‌های نظم سرمایه، هژمونی طبقاتی خود در جامعه را تثبیت می‌کند، و به این ترتیب خود نیز از قوام و استحکام بیش‌تر در تحقق هدف نهایی برخوردار می‌شود. طبقه‌ی کارگر یک طبقه‌ی اجتماعی، کثیرترین طبقه‌ی جامعه‌ی بورژوازی، است. همه‌ی امور این جامعه، از ریز تا درشت، بیش از همه، به این طبقه ربط می‌یابد. دخالت فعال در همه‌ی امور جامعه، هر چه که مربوط به هستی انسانی و اجتماعی مردمان آن می‌شود، هر تحولی در موقعیت ملتهب و بحرانی حاضر، از آپارتاید جنسی و نابرابری زنان گرفته تا حفظ محیط زیست، از آموزش مناسب و رایگان گرفته تا الغای کار کودک، از رواج آزادی‌های سیاسی و مدنی گرفته تا الغای اعدام و جرم‌انگاری سیاسی، از مبارزه علیه ناسیونالیسم و فاشیسم گرفته تا دوستی و هم‌بستگی با مهاجرین، و...، مستقیم و بی‌واسطه، به طبقه و حضور فعال آن گره می‌خورد.

مفهوم حضور موثر طبقه در همه‌ی امور جامعه، و در جنبش‌های اجتماعی دیگر، این نگرش طبقاتی و فعالیت موثر ناشی از آن است؛ تصاحب جنبش‌های اجتماعی دیگر توسط طبقه و جنبش ضد سرمایه‌داری آن نیست، از جنس امتزاج طبقه با گرایش‌ها و جنبش‌های اجتماعی دیگر هم نیست، فراموشی هدف طبقاتی نهایی، الغای برده‌گی مزدی، هم نیست؛ مساله، مداخله‌ی فعال طبقه در سرنوشت زندگی خود، و جامعه‌ی انسانی خود، است. هیچ مبارزه و هیچ جنبش اجتماعی دیگر، بدون حضور فعال طبقه‌ی آگاه، «طبقه‌ای برای خود»، در تحقق حقوق لگدکوب شده‌ی خود به موفقیت نخواهد رسید.

برده‌گی مزدی کارگر، بنیان نظم سرمایه است. نماد نابرابری و تبعیض جامعه‌ی سرمایه‌داری و مظهر چرک و خون آن است. استراتژی الغای برده‌گی مزدی، نظم سرمایه و هم‌گام با آن همه‌ی مصایب ناشی از وجود متعفن آن را ملغا می‌کند. و رهایی کلیت جامعه را به دنبال می‌آورد. این استراتژی، به هیچ رو، افق و راه‌کار هیچ یک از گرایش‌ها و جنبش‌های اجتماعی دیگر نیست. آن‌ها، به عینیت موقعیت اقتصادی - اجتماعی خود، فاقد توان و امکان مبارزه علیه نظم سرمایه به منظور رهایی کلیت جامعه از یوغ سیادت سیاسی - اقتصادی آن هستند. جنبش ضد سرمایه‌داری آگاه طبقه‌ی کارگر تنها بدیل طبقاتی جامعه‌ی سرمایه‌داری و تنها جنبشی است، که با رهایی کلیت جامعه از تبعیض و نابرابری، از ستم و استثمار نظم سرمایه، شرایط رهایی خود را نیز فراهم می‌آورد. این درک و برداشت دو سویه، هم در میان برده‌گان مزدی و هم در بین گرایش‌ها و جنبش‌های اجتماعی دیگر، می‌بایست ریشه بگیرد و تنومند شود. آن‌گاه هم هژمونی طبقاتی و اجتماعی برده‌گان مزدی در جامعه تثبیت خواهد شد و هم گرایش‌ها و جنبش‌های اجتماعی دیگر از تضییقات نظم سرمایه رها خواهند شد و حقوق لگدکوب شده‌ی خود را به دست خواهند آورد. مارکس، به همین معنا، می‌گوید: «پرولتاریا نمی‌تواند خود را آزاد کند، بدون آن که شرایط زندگی خود را از

میان بردارد. او نمی‌تواند این شرایط را از میان بردارد، بدون آن که تمامی شرایط غیرانسانی زندگی اجتماعی امروز را که در موقعیت خود او جمع گشته از میان بردارد.» («خانواده‌ی مقدس»)

جامعه گرفتار انبوهی از مشکلات اقتصادی و سیاسی و اجتماعی حاد است، انباشته از خشم و انزجار است، و هر دم می‌تواند منفجر شود و آبستن حوادث بسیار گردد. این حوادث، بنا به وضعیت ملتهب و بحرانی جامعه، می‌تواند غیرمترقبه باشد و نه فقط تهدید، که فرصت هم در بر داشته باشد: «فرصت» از اردوی کار برخواهد خواست؛ از برآمد مبارزه‌ی متحد و هم‌بسته‌ی طبقه‌ی کارگر، که اگر با خودآگاهی و شکل طبقاتی و سراسری خود پای به میدان مبارزه علیه جمهوری اسلامی سرمایه بگذارد، کار و نان و آزادی و برابری جامعه را تامین و تضمین کند، می‌تواند امید به یک زندگی انسانی را در گُل جامعه پیوراند. در مقابل، «تهدید» در اردوی سرمایه لانه کرده است. در غیاب و یا حتا ضعف اردوی کار، اردوی سرمایه در تنوع رنگین‌کمانی خود - از برآمد این یا آن جناح جمهوری اسلامی گرفته تا تمامی نیروهای بورژوازی اپوزیسیون و دست‌اندازی و دخالت دولت‌های سرمایه‌داری جهانی و منطقه‌ای - می‌تواند تهدیدی برای حیات انسانی و اجتماعی اکثریت عظیم توده‌ی مردم جامعه باشد و دوره‌ای جدید از ستم و استثمار مُشدد، بی‌حقوقی سیاسی، فقر و فلاکت، و از هم‌پاشی شیرازه‌ی مدنیت جامعه را رقم بزند. سرنوشت نهایی جامعه در گرو این «مصاف» است؛ مصاف اردوی کار با اردوی سرمایه!

بدیهی است، که اردوی کار هم‌امروز و در وضعیت حاضر، فاقد توش و توان کافی برای پیروزی بر اردوی سرمایه است. در عین حال، اما شکست قطعی اردوی کار در این مصاف هم از پیش تعیین نشده و رقم نخورده است. اگر بپذیریم، که جامعه در موقعیت ملتهب و بحرانی، در یک وضعیت انفجاری، به سر می‌برد و آبستن حوادث بسیار است؛ وجود «فرصت» برای اردوی کار نیز پذیرفتنی می‌شود. یک مولفه‌ی مهم این «فرصت»، موقعیت‌شناسی گرایش کمونیستی و رادیکال طبقه‌ی کارگر و تلاش مستمر آن جهت شناخت دقیق وضعیت حاضر، سیاست‌های جمهوری اسلامی سرمایه، تشبُّثات اپوزیسیون بورژوازی، سیاست‌های دولت‌های سرمایه‌داری جهانی و منطقه‌ای، و نیز بازشناسی نقاط ضعف اردوی کار و کوشش بی‌وقفه برای تامین ملزومات ایجاد یک اردوی آگاه و متحد و هم‌بسته در مبارزه علیه سرمایه‌داری است. اردوی کار نه تنها از فرصت حضور در این مصاف برخوردار است، که در صورت اتخاذ یک سیاست اصولی و استفاده‌ی درست از این فرصت، امکان پیروزی هم دارد. به ویژه آن که جامعه، پرونده‌ی باز سیاست‌های مخرب و ارتجاعی گُل حاکمیت پلشت جمهوری اسلامی و نیز سیاست‌های عقیم اپوزیسیون بورژوازی آن را در برابر خود دارد.

جمهوری اسلامی سرمایه، هیچ یک از گرایش‌های آن، نه تنها به هیچ بدیل موثر و ممکن برای فایق آمدن بر انبوه مشکلات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی جامعه - در شرایط بحران فرساینده‌ی اقتصادی - متکی نیستند، که خود بازیگر اصلی ایجاد این وضعیت ملتهب و بحرانی هستند و در یک وضعیت متغیر، که برآمد حضور طبقه‌ی کارگر آگاه و متحد و هم‌بسته یک مشخصه‌ی اصلی آن هست، از کم‌ترین شانس برای تداوم حاکمیت منحوس خود برخوردار نخواهند بود. آن‌ها در دریای پر تلاطم خشم و انزجار طبقه‌ی کارگر و توده‌ی مردم فرودست و محروم بر کشتی شکسته نشسته‌اند و جز اتکا به لشکر وحوش خود، راهی در چشم‌انداز ندارند.

اپوزیسیون بورژوازی و گروه‌های ارتجاعی این رنگین‌کمان نیز به حیث منطق و داده‌های مستند از اقبال بسیار کمی برای موفقیت در این مصاف برخوردارند؛ نه سیاست‌های اقتصادی متفاوتی نسبت به جمهوری اسلامی سرمایه در کارنامه دارند و نه به راهکارهای موثر و ممکن برای حل، و یا حتا کاهش، مشکلات اقتصادی و سیاسی و اجتماعی جامعه متکی هستند. به علاوه، هیچ فاکتور قابل محاسبه‌ای در این سال‌های دور و دراز هم نشان نمی‌دهد، که از حس دوستی و سمپاتی در میان بخش قابل توجهی از توده‌ی مردم - نه رسانه‌های مزدور و جیره‌خواری چون «من و تو» و «ایران انترناسیونال» و...، که توده‌ی مردم - بهره‌ای داشته باشند. این‌ها، جزئی از «تهدید» جامعه هستند. و تنها شانس آن‌ها برای خروج به قدرت، اجرای نقش «شورای انتقالی» و «ارتش آزاد» یا چیزی شبیه این‌ها است. هرچند بعید به نظر می‌رسد، که حتا وضعیت بحرانی و انفجاری جامعه، مجال ایفای این نقش ارتجاعی را - در پناه حمایت دولت‌های سرمایه‌داری غرب و متحدین منطقه‌ای آن - برای این نیروها فراهم بیاورد؛ به ویژه که پیش از این در افغانستان و عراق و لیبی و سوریه نیز همین نقش ارتجاعی بازی شده و جز تخریب شیرازه‌ی مدنیت و زیرساختارهای جامعه و برآمد وحشی‌ترین و کثیف‌ترین جریان‌های مذهبی و قومی به بار نیاورده است.

جنبش ضد سرمایه‌داری آگاه طبقه‌ی کارگر، تنها شانس نجات جامعه از انهدام، تنها شانس سعادت و رستگاری توده‌های مردم، است. تکلیف ما «گورکنان سرمایه»، پیش‌برد و قوام و استحکام این جنبش طبقاتی است!

می ۲۰۲۵

**Bourgeois society
and the labor-capital conflict**

Bizhan Hedayat

Negah Research Center
May 2025

Website:

www.negah1.com

Facebook:

www.facebook.com/NegahJournal

E-mail:

info@negah1.com

کافون پرورش «نگاه»

«پرولتاریا نمی‌تواند خود را آزاد کند، بدون آن که شرایط زندگی خود را از میان بردارد. او نمی‌تواند این شرایط را از میان بردارد، بدون آن که تمامی شرایط غیرانسانی زندگی اجتماعی امروز را که در موقعیت خود او جمع گشته از میان بردارد.»

کارل مارکس

«خانواده‌ی مقدس»